

سال اول - شماره سیزدهم - ۲۷ خرداد ماه ۱۳۵۰ بها ۱۵ ریال

تقانتنا

جدول و شرح کامل برنامه‌های

این هفته تلویزیون و رادیو



یکی از خوانندگان تماشا می نویسد:

به پهلوان بگوید در حوضچه استراگون بگوید قهرمانش را خانه اش فواره‌ای هست که هنوز از مرده نترساند، که اینها دانسته آب زلال از آن می‌باشد و به سنگ می‌اندازند.

سر دبیر مجله تماشا:

سپاس از میزهای محاکمه‌ای که درست گردید و به راه انداختید و سپاس از اینکه برای اظهار نظرهای تماشاگران نیز جایی باز گذاشتید.

چون اجازه داده‌اید، من هم می‌خواهم محاکمه کنم و حرفم از پرستی آغاز می‌شود که اینک مردم در برابر آن صف کشیده‌اند. بالاخره نقش تلویزیون در اجتماعی نظیر اجتماع ما چیست؟ چرا مردم تلویزیون می‌خرند؟ چرا تلویزیون می‌بینند. آیا آنها هیچ به‌خواست های خویش آگاهی دارند یا اینکه موظفند ساعتها چشم بر صفحه تلویزیون بینند و هر چه دیدند بپذیرند. دریایان هم رضایتی و شکر خندی؟...

مسئله مورد بحث ما دو جبهه دارد. یکی مردم و دیگری تلویزیون، بی‌آنکه این دو جبهه به راستی مخالف یکدیگر باشند و در خود تلویزیون، مردم روی تلویزیون دو گروه هستند، یکی گردانندگان تلویزیون که از هیچ گونه تلاش برای مردم فروگذار نکرده‌اند و دیگر آنها که محصول ساز آن تلویزیون هستند. و روه اینها به تلویزیون برای چه مقصود است؟ شهرت، کسب مال، و یا احساس یکنوع مسئولیت اجتماعی و عرضه کردن هنر اصیل؟

برنامه هائی که به مردم عرضه می‌شود باید تمام جنبه های هنری را دربر داشته باشد، چه بینندگان دائمی تلویزیون کودکان و نوجوانان هستند، آنها که برای هر نوع «آدم» شدن، استعداد دارند، و اگر قصه پر کردن وقتی باشد و برنامه‌ای و دریافت مستزنی، این قصه را باید مردود شناخت.

آنچه فعلاً بینندگان تلویزیون در گیر و دارش هستند، شکل و ظاهر قضایاست نه محتوی، چه آنها عادت نکرده‌اند بفهمند چه می‌خواهند و چه باید بخواهند، اینستکه بیننده تلویزیون فریب شکل و تصویر می‌خورد و کلام، کلامی خالی از هر گونه محتوی و هر گونه اصالت، او دلمی‌بیند و چهزود هم در پایان هر برنامه کلامی از تار بود وجودش

بر می‌خیزد و می‌گوید «به، چه عالی» و عقب می‌ماند. فکرش درجا می‌گردد و جامه در خود می‌ماند باید توقع بینند. تلویزیون گسترش یابد، نه اینکه در سطحی خفه و بسته بماند، باید نشینند و برنامه‌ای را که می‌بیند و به آن دل می‌بندد و بگفته به انتظارش می‌ماند، نقد کند، اینکه آیا یک هفته را منتظر چه بوده، چه می‌خواهد و آیا آنچه را خواسته به او داده‌اند یا نه، با شما است. باشما که مسئول برنامه‌ای هستید و روی آن استغنان را می‌گذارید. امضاء گذاشتن یعنی حیثیت آدم، و یعنی «بودن» آدم و آیا تو هستی برادر؟

تو پهلوان که خودت را قهرمان افسانه‌ای نشان داده‌ای و گذشته را با هر چه بود و نبود برای برادرند و خواهرت می‌نمایانی لوطی‌گری، جوانمردی و مردانگی متن اساسی برنامه تست، چه می‌خواهی بگویی - آیا صرفاً گذشته را زنده می‌کنی که بداند چنین بوده؟

پهلوان عزیز بگرد و پهلوان امروز را پیدا کن و بگو ایست آدمی که الان زندگی میکند و اینست خصوصیات که جامعه در او به وجود آورده است، تو که می‌نویسی و خوب هم می‌توانی داشته باشی.

برو زیر بازارچه، توی قهوه‌خانه و بسیاری جا های دیگر و ببین آیا تو زنده‌ای، نایب زنده است، و پهلوان زنده است؟ اگر زنده بود با لحن امروز بیا و بگو، اگر نه، به جای پهلوان کس دیگری هست، آن را پیاده کن و زیاد هم انتظار نداشته باش که در چهار چوب فیلم فارسی و قصه های روایت شده درجا بگویی و حتماً تیب های قهرمان و ضد قهرمان داشته باشی و دست‌آخر حتماً پرد با قهرمان باشد. بسیاری به تو و به برنامه‌هاست دل بسته‌اند تلاش کن این دل بستن به

من هم می‌خواهم سریال‌های تلویزیون را محاکمه کنم

خاطر اصالت باشد، به خاطر لوطیگری باشد و بخاطر پهلوانی باشد. و فراموش نکن که در حوضچه خانه‌ات فواره‌ای نشانده‌ای که از آن مدام آب زلال می‌باشد.

و تو استراگون که در سر کار استوار و اختاپوس جلوه داری، تلاش کن در کارهایت ستم بیشتری داشته باشی، گروهبان تو چند سالی است زنده است و با حادثه زنده است و در هر برنامه‌ای او را با چند قتل - کاری به منطقتش نداریم - روپرو کرده‌ای و هیچ نهراسیده است ولی اینک به خاطر اینکه از او یک شخصیت کمیک سازی او را از مردمی ترسانی؟! و بعد تلاش میکنی که یک کمیدی تلخ خلق کنی، و استوارت را دکانی می‌دهی که بعضی برای سرگرمی این چنین دکان هائی باز میکنند: نفرت از چیزی، و اینک استوار تو از «دنبه» متنفر است، و آیا این مسأله اساسی ذهن تست؟

در اختاپوس آیا واقعاً شما هریاک نماینده نسلی هستید و یا سبیلی برای کسی یا چیزی؟ و قاطبه مردم آیا چنین است، با لجه‌های و با فکری اطرف کوهی؟ و آن شکلهای بی مورد، آیا قیافه، مضحک مردم را می‌نمایاند؟

قصه حلاج را برای باز می‌گویم میدانی که حلاج را سنگ می‌انداختند و او هیچ صدائی نمی‌کرد، شبلی گلی انداخت، حلاج آهی کشید، پرسیدند از آنهمه سنگ که خوردی آه بر نیاوردی، از گلی ترا چه آزار که چنین آه کردی؟ گفت: دریغ آیدم از آنکه می‌فهمد که نباید بیندازد و می‌اندازد. و آیا تو میدانی و می‌اندازی؟

کوتاه‌اینکه سخن بادبگیران را می‌گذاریم برای بعد و دیدن هر برنامه‌ای و یک بررسی منصفانه ولی یکبارش ما، همه ما در خود تکرار نشویم، تلویزیون بودجه‌های هنگفت می‌پردازد، و این اندیشه است که باید همپای آن چهار نعل بتازد، آب در یکجا می‌گردد و ما را به مرداب نیازی نیست.

م. اسدانشجوی روانشناسی دانشگاه تهران

* برای آشنایی بیشتر با برنامه‌ها و گردانندگان پنجمین جشن هنر شیراز، امسال نیز مثل سال‌های گذشته، جلسه‌ی معارفه‌ای در هتل ونک برگزار شد. در این جلسه فرخ غفاری، قائم‌مقام مدیر عامل سازمان جشن هنر، ایرج گرگین، مسئول روابط عمومی جشن هنر، هرمز فرحت، پرویز صیاد و نمایندگان مطبوعات شرکت داشتند. همانطور که گردانندگان جلسه نیز گفتند، این جلسه فرصت مغتنمی بود تا چهره‌های اشنار پس‌از شش ماه پایکسال، مجدداً بتوان دید.

ایرج گرگین در آغاز جلسه توضیح داد که: جشن هنر امسال تم خاصی ندارد و مجموعه‌ای از آثار هنری در زمینه‌های موسیقی، تئاتر و سینما خواهد بود. برنامه‌ی افتتاحیه‌ی جشن هنر در تخت جمشید، قطعه‌ی «پرسپولیس» است اثر «یانیس کرناکس» اهنکاز مشهور یونانی، که اولین اجرای جهانی آن در تخت جمشید به نمایش درمی‌آید. هنگام اجرای این اثر از مشعل‌ها، ونور و سایه، به نحو چشمگیری - در خدمت برنامه - استفاده خواهد شد.

باید بگوییم که گردناکس برای شرکت کنندگان جشن هنر شیراز - تخت جمشید نام آشنایی است. در سال‌های ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸ دو اثر از او به نام «شب» و «پرسفاسا» «برای شش ساز زهی» اجرا شد.

برنامه پرسپولیس در پیشگاه علیاحضرت شهبانوی ایران اجرا میشود. امسال باز هم «پیتر بروک» را در جشن هنر خواهیم دید.

در جشن هنر سال گذشته، با تماشای فیلم‌های او، با پارهای از فعالیت‌های این کارگردان معروف آشناسدیم، و این بار با تلاش‌های تاتری او روپرو میشویم...

فرخ غفاری درباره‌ی کار جدید پیتر بروک توضیح میدهد: «تم اصلی این نمایش، غلبه و پیروزی روشنائی بر تاریکی است... یک تم کلاسیک، اتفاقی انتخاب نشده، بلکه سال‌ها سنت و مذهب و فکر ایران باستان پشت آن جای دارد... در این کارخانم مهین تجدد با بروک همکاری

داشته، و تعداد زیادی متون و نسخ فارسی در اختیار او گذاشته است، که نسوخی استفاده‌ی بروک از آنها، بعد روشن میشود... تاتر «آلیس در سرزمین عجایب» اثر آندره گریگوری که بزرگترین نمایش موفق سال قبل نیویورک بوده، با ابداعات و کارهای تازه، یقیناً توجه تماشاگران جشن هنر را نیز جلب خواهد کرد... «یک نمایش طنز آمیز موسوم به «زارتان، برادر تازان» درباره‌ی ماجراهایی از مستعمرات، و بردگی، و همچنین برای اولین بار برنامه یک گروه نمایشی برای کودکان، جزء برنامه‌های تاتر امسال جشن هنر است...»

میگویند که امسال از تزییه باز هم استفاده شده... در این باره پرویز صیاد میگوید: «تفاوت این تزییه با تزییه‌های قبلی اینست که این بار نوع جدیدی از تزییه اجرا میشود... تزییه‌ی کمیک و مضحک. اصولاً خنده در تزییه برای تماشای ایجاد شگفتی میکند. اما باید گفت که این امر، امر تازه‌ای نیست و از قدیم تزییه‌ی کمیک نیز داشته‌ایم...»

به عنوان نمونه باید از تزییه‌ی «خروج مختار» نام برد که گرایش بتون تزییه را به نمایش خنده‌آور یا روحی نشان میدهد... این تزییه، برنامه جشن هنر امسال است...»

هرمز فرحت درباره‌ی برنامه‌های موسیقی توضیح میدهد: «مطابق همه ساله، چهار شب موسیقی ایرانی در حافظیه جزء برنامه است... خانم شانکار نوع جدیدی از آواز هندی را ارائه میدهد... برونو مادرنو با ارکستر ۱۲۰ نفری لارزیدانس دولاهه در جشن هنر شرکت میکند، و این ارکستر را یکبار او، و یکبار فرهاد مشکوة رهبری خواهند کرد...»

«ارکستر عظیم فیلارمونیک کراکوی با ۲۲۰ نفر نوازنده و خوانند» ارکستر مجلسی معروف مسکو، و ارکستر مجلسی تلویزیون ملی از جمله شرکت کنندگان دیگر در برنامه‌های جشن هنر هستند... باله‌ی سوندا از اندوتزی

توسع دبیر این برنامه هست... فرخ غفاری درباره‌ی فیلم‌های پنجمین جشن هنر شیراز میگوید: «ده فیلم از آثار ساتیا جیت رای فیلماز بزرگ هندی، با انتخاب «کارگا»، فیلمشناس معروف هند، به نمایش درمی‌آید... و چون موضوع فیلم‌های رای، انسان آسیایی و مسایل اوست، میزگرد‌هایی با شرکت «کارگا» و با موضوع «ساتیا جیت‌رای یا مسایل انسان آسیایی» تشکیل خواهد شد...»

«امسال از اینکمار برگمان چهار فیلم - و شاید ۸ فیلم - به روی پرده خواهد آمد... و به‌جای چهار فیلم احتمالی، چهار فیلم از قاره‌ی آفریقا شرکت میکنند، که سینمای آنها برای ما بکلی ناشناس است: از مصر - الجزیره و مراکش...»

یکی از خبرنگاران درباره‌ی برگزاری شب‌های شعر در جشن هنر سؤال میکند. جواب داده میشود: «اصولاً این امر جزء برنامه هست و برای سال‌های بعدی برگزار خواهد شد...»

در مورد ارتباط جشن هنر با جشن‌های دوهزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی، بطور کلی کارهای هنری جشن‌های شاهنشاهی، به یکماه پس‌از اجرای جشن هنر موقوف شده، و در تهران اجرا میشود، و به این ترتیب میبایستی برنامه‌های جشن هنر نخواهد داشت...»

«امسال نیز برنامه‌های جنبی در کنار برنامه‌های اصلی اجرا میشود، و دیدیم که این برنامه‌ها نیز به اندازه‌ی برنامه‌های اصلی میتوانند موفقیت داشته باشند...»

برای اولین بار بعضی از برنامه‌های جشن هنر برای پخش در خارج ضبط میشود... بدیهی است برنامه‌هایی که قبلاً اجرای دنیایی داشته، از نظر ضبط و پخش در خارج، دیگر مفهومی ندارند... ساعت هفت و چهل و پنج دقیقه، با آمدن آخرین مدعو باقیمانده، جلسه‌ی معارفه پنجمین جشن هنر شیراز - تخت جمشید پایان یافت...

اما صحبت‌های بعدی در زمینه‌ی جشن هنر، به صورت دو به دو در کنار میز کوکتل همچنان ادامه داشت...



درباره‌ی اولین جلسه‌ی معارفه‌ی پنجمین جشن هنر شیراز تخت جمشید

سیمای پنجمین جشن هنر شیراز

مجموعه‌ای از آثار برگزیده موسیقی، تاتر و سینمای جهان



يك سماور جالب كه به طرز استادانه و زیبایی ساخته شده است با سروپا های يك خروس .



يك سماور برنجی بزرگ كه در سال ۱۸۲۳ در كارگاه ایوانزوتف در مسكو ساخته شده است .



كتری و لیوان مسی منقش كه مخصوص چای نوشان ساخته شده و مربوط به قرن هیجدهم است .

از آن نمونه های مختلفی با طرح ها و جنس های گوناگون ساختند . مركز تولید سماور در روسیه كه به شهر سماور معروف است ، شهر تولا (Tula) است و بهترین و زیباترین نوع سماور ، در كارگاههای این شهر و به دست كارگران «تولایی» ساخته و پرداخته می شود . همچنین در «تولا» به سبب وفور سماور ضرب المثل ها و روایات بی شماری نیز در باره سماور مشهور و متداول است .

در «تولا» سماور ، با فلز های مختلفی مانند نقره ، برنز و مس ساخته میشود ولی بهترین و گران ترین سماور های تولا كه با تزئینی زیبا و طرحی با شكوه و تماشایی ساخته شده است مربوط به قرن های هیجدهم و نوزدهم است . هرچند انقلاب روسیه بر تمام شئون زندگی مردم تاثیر گذاشت و راه و رسوم قدیم را از میان برداشت ، اما سماور همچنان برجا ماند .

امروزه علاوه بر روسیه در بیشتر کشورهای شرقی و حتی در پاره ای از روستاهای آلمان نیز ، سماور همچنان در خدمت چای نوشان است .



سماور جالبی كه كارگران «تولا» به عنوان ادای احترام و قدردانی در سال ۱۹۳۶ ساختند و به كنگره شوروی هدیه كردند . این سماور مسی است و روی آن هشتمین دوره فوق العاده اعضای كنگره شوروی « از طرف كارگران تولا ۱۹۳۶ »



از تاریخچه چای و چای نوشی

سماور و يك زندگی سیصد ساله

چای برای نخستین بار در سال ۱۶۱۰ میلادی بین آلمان ها رواج یافت و توسط همین ملت به اروپا معرفی شد و دیری نپایید كه كم كم ، چای ، جای خود را در میان مردم اروپا باز كرد و همه مردم آن سامان با روش گشت و پرورش و استفاده از چای ، آشنا شدند . در سال ۱۶۱۸ چای به روسیه رفت و از آن سال تا كنون جزو لاینفك نوشیدنی های روزمره آنان شد . چندین سال است كه انگلیسی ها به چای نوشی عادت کرده اند .

در اواخر قرن هیجدهم نوشیدن چای در بیشتر کشورها معمول شد و در کنار آن ، سماور نیز بر اساس احتیاجات چای و چای نوشان پدید آمد . بیشتر ملت هایی كه با چای سرو كار دارند ، آن را به شیوه مخصوص خود تهیه کرده و می نوشند كه خود نشان دهنده سلیقه شخصی آن مردم و عادات و سنن آن قوم است . در ژاپن آیینی به نام «چئن چای» وجود دارد كه همساله با توجه و شكوهی خاص انجام می شود .

در تركیه عادت دارند كه چای را سه بار گرم كنند و سپس آن را داغ و شیرین بنوشند . در افغانستان ، عشیره های اسپ سوار ، آن را با كاسه و داغ داغ می نوشند . رسم آلمانی ها این است كه چای را نیمه گرم مصرف می كنند ولی حتما باید مقداری شیر نیز با آن مخلوط شده باشد . در انگلستان ، روزی يك فنجان



این سماور زیبا و جالب كه از نیکسل ساخته شده در سال ۱۹۶۹ در كارگاه وانیکف « تولا » تهیه شده است .



برش داخلی سماور ، دو طبقه را نشان میدهد ، طبقه زیرین كه برای استفاده چای است و طبقه فوقانی كه جهت قرار دادن آتش ، تمبیه شده و آب را به جوش می آورد .

يك سماور با شیر و دسته های جالب و زیبا و قوری منقوش یا نقش هائی از میوه و گل و تصاویری ظریف از دهكده كه مربوط به قرن نوزدهم است . این سماور در كارخانه واسیلی لوموف ، مركز صنعتی سازندگان سماور در شهر تولا ساخته شده است .

از دل و پیرانه اعصار این ندا آید:

شوق یازاری، فخر یا فریاد

نیز میگوید:

باز آبادم کنید، آباد!

چنانکه پیش از این هم دیده‌اید، محله نماشا پیوسته در جستوجو است تا نمونه‌هایی از کارهای بنا ارزش تلویزیونی را به خوانندگان خود معرفی کند و در این زمینه قلاچند گفتار از فیلم‌های خوب تلویزیونی به چاپ رسیده است. آنچه این هفته می‌خوانید هدیه‌ای است از همکاران تلویزیون ما در شهر آبادان: گفتار فیصل مستند شوش یا سوسای قدیم.

«شوش یا سوسای قدیم» مطلبی است که بر فیلمی به همین عنوان نوشته شده. پیش از فیلمنامه مقدمه می‌آید. این بار سفر را به قصد دیدار خرابه‌های شوش یا سوسای قدیم آغاز می‌کنیم. در مسیر رود کرخه گذر می‌کنیم. شوش در جنوب باختری دزفول نزدیک رود کرخه قرار دارد. این خرابه شکسته چهره امروز، روزگاری شهری آباد و مرکز ولایتی چند بوده است. شوش در هر کهنه کتابی حدیث و حکایتی دارد و از هر جویندگی خواهی حرفها برای گفتن دارد.

آنچه از نمای دور و نزدیک شوش به دست می‌دهیم خود انگیزه عبور بسیاری داشته‌های علمی و ادبی ما خواهد بود.

که اگر بخواهیم دقایق امر را از نظر گرامیستان بگذرانیم، علاوه بر طول کلام، شاید برای همگان مناسب ننماید که توضیحات علمی و باستانشناسی مربوط به شوش را نقل کنیم. در این سفر شوش را با ذهنیات و حال و قضاوت خودمسان خواهیم دید و با دلسوزی و احیانا حسرت و حزنی که بر ما به عنوان یک ایرانی زنده چیره می‌شود. قبل از آغاز سفر خوانندیم که بسیاری از کتیبه‌ها و سرتیپها و کاشیها و ظروف ارزنده شوش امروز در موزه لوور پاریس در دیدگاه زائران آن نشانهای پرفخر قرار دارد. اینکاش نستی داشتیم که به آنها نیز برسید و در این نظرگاه میگردانیدیم و اینک تویی که میتوانی تخر کنی بسر گذشته‌یی که آنچنان تابناک و درخشان بوده است. میتوانی برآز دست رفته‌های دیروز این کاخ شکوه کنی و میتوانی به طلیعه بارز بهروزی فردایت چشم بدوزی که امروز تویی در دلت جا کرده است. و همین بهتر که با فخر به گذشته امید آبادی مجدد و مرمی را داشته باشی که ویرانه‌تر از شوشها را آباد کرده و آباد می‌کند.

تلویزیون خلیج فارس دیدار خود را از شوش به عنوان شروع کلام و فصل نخستین برنامه‌های جالبی که در جشن‌های نیانگداری دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی ایران از نظرتان خواهد گذراند تلقی می‌کند و امیدوار است که سرآغاز ما نیکو بر دل بنشیند.

گفتار فیلم
این‌ها نه ابر... نه «همین تصویر
بزرند» این همه‌های سفید که بر سام

شوش یا سوسای قدیم

گفتار فیلمی مستند، تهیه شده در تلویزیون ملی ایران،

دلت نشتاید، نه بر مراد آفرینش ریایی و خلق هنری زمین و آسمان، که همه خواهران سفید پویش و دختران کریان طبیعت پر عطر و تند که دسته دسته می‌آیند و بر ویرانه‌های مهد تمدن و عالیترین جایگاه مدنیت و سرفرازی جهان که دیروز با حلاوت و امسروز ویرانه، دل را اینان غم‌های سنگین سالدین میکنند یا گاه زیر سلطه آفتاب و گاه در شب از شب سرشار تاب شکنیانی از دست می‌دهند و زار و زار گریه آغاز می‌کنند و اشکها که شوینده‌اند و نافذ استک سنگ تاریخ گرانقدر سر زمین شوش را از گرد ملال بزرگ بر چهره نستشان پاک میکنند. کلام سرشار از بزرگی و عظمت را آسان بر زبان آوردیم: شوش، شوش دیروز و آبادانی آبادانا، آبادترین شهر دیروزها، آبادی جهان. و شوش امروز، جانفرسا قصبی که یاد بزرگمردان پیشین این روزگار را در سینه دل هر رهگذر، از دور و نزدیک‌تر شهر و دیاری رازی می‌نهداید و سرودی می‌سراید بالنده و فخر آمیز تا بداند ایران امروز را که او می‌بیند سپرده سپهدار مردمانی است که عدالت و حاکمیت

محض انسان متفکر و انسان دادخواه را هم‌آنها می‌یابند و به همان گونه دست‌بدمت خاک را سپردند و سینه به سینه روایات بزرگی به میراث دادند تا امروز روز که تمدن کهن ما را هیچ انسانی واقعی‌تر از ندید رد و انکار نمی‌تکند و بی‌سبب نخل بلند انسانیت و سرفرازی داشته‌باشیم. و با ما فخر اگر باشد، نه فخری کاذب و دروغین، که راستین و بحق

در آن هنگام که کوروش فارسی بابل را فتح کرد، شوش به دست‌فارسین افتاد و داریوش و خشایرش آنرا پایتخت فرار دادند و قصر عظیمی در آن بنیاد کردند که سیاحتی بزرگ آن‌روزگار آن در آن برگزار میشد، آنچنان که در کتاب استرم‌ریخی آمده است.

« پس مدت مدید صد و هشتاد روز توانگری حلال سلطنت خویش وحشت مجد عظمت خود را جلوه میداد، پس بعد از انتضای آن روزها پادشاه برای همه کسانی که در دارالسلطنت شوش اینخورد و بزرگ یافت شدند شیافت هفت روز در عمارت باغ قصر پادشاه بریا نرسود برده‌ها از کتان سفید و لاجورد با ریمان‌های سفید و از عیوان در حلقه‌های نقره برستونهای مرمر سفید آویخته و تخت‌های طلا و نقره بر سنگمرغی از سنگ‌ساقی و مرمر سفید و درومر مر سیاه بود.»

پس این بار از بارگامردانی دیدار میکنیم که بنای تاریخ سرزمین کهنسال ما از آنها است و اگر چند امروز هم آواز با روح بر عظمتشان کرگسار و لاشخوران و درندگان سع شیرا در آن کاخ‌ها خانه میکنند اما زمان رویشی جهانی از روشنای فروغ دانش و اندیشه

آنها بوده و اساس بزرگی و عظمت امی را، هم آنان نهادند. آفتابی بر چهره زمین درخشیدن گرفت و آن آفتاب را آفتابی دیگر نام دادند «کورس» یا «کورس».

هم او که به نقل از دانیال نبی سایشها بر تاریخ زندگیش نگاشته شده «اوست که نجات میدهد و میرهاند و آیات و عجایب را در آسمان و زمین ظاهر میسازد و اوست که دانیال را از جنگ شیران رهای داده‌است.»

سرزمین شوش که امروز خرابه‌های آن قبله‌گاه هراهل دلی از زائران این دشت عطر حیز و پر عظمت و با سخاوت است، سرزمین و گهواره تمدنهای قدیمی است، شوش زمانی قصر پر شکوه داریوش اول بود، پس از خرابیها و خسرتی که آن را به ویرانی شانند، در زمان اردشیر دوم بنای آن کاخ عظیم را بر خرابه‌های آن نهادند و باز شکل پیشین را بازیافت.

درویرانه این سرزمینهای آفتابگیر، دو هزار سال پیش از میلاد مسیح، یعنی در حدود چهار هزار سال قبل از اوج تمدن غرب، حکایت یکی از کشورهای مشرق زمین جاریست که قانون حمورابی که قدیمترین قوانین حیات بشر است در دل سنگهای شکسته و خاک پر گلش آن نقش جاوید یافته. قانونی درخشان، یادگار مدنیت بشری و یکی از نمونه‌های اوج تمدنهای شرقی، قانونی که هنوز که هنوز است ارزش و عظمت آن نامشکوف و نشناخته مانده است و چنان که باید قنذر آن معلوم نیست. شوش مهمترین شهر عیلام و از قدیمترین شهرهای عالم بود. لفظ عیلام سامی است و اطلاق بدان قسمتی میشد که کوهستان است. نمرگان، رئیس هشت کاوشگران

فرانسوی، خرابه‌های شوش را به چهار قسمت تقسیم کرده است. اولین - ارگ یا قلعه شوش که از ادوار قدیم تا زمان اسکندر مگسکون بود.

دومین - کاخهای شاهان هخامنشی. سومین - محله تجارتی. چهارمین - محله‌یی در طرف راست رود کرخه. در کاخهای شاهان هخامنشی طالار معروف آپادانا کشف شده است.

شهر شوش در جنوب باختری دزفول نزدیک رود کرخه قرار دارد. در کاوشهای که فرانسویان در طبقات زیرین این شهر کرده‌اند آثار عصر حجر بدست آمده و این نکته را نشان میدهد که بنای آن در هزاران سال پیش از میلاد مسیح بوده است. همچنین در طبقات پایینتر آثاری به دست آمده است که باستان شناسان آنها را مربوط به هشت هزار سال قبل میدانند و این زمان برابر با اواخر عصر حجر بوده است. نام این شهر در تورات به لفظ شوش آمده‌است.

شهر شوش در تاریخ طولانی عمر خود دارای دو عصر درخشان بوده است، یکی دوره عظمت پادشاهان عیلام، دیگری دوره شاهنشاهان هخامنشی که داریوش بزرگ، شوش را تجدید غبارت کرد و قصرها و عمارات با شکوهی در آن برپا ساخت، مانند قصر آپادانا.

شوش در قرون وسطی شهری آباد و مرکز ولایتی بود که چندین شهر از توابع آن بوده است و به داشتن ابریشم خام و نارنج و نیشکر فراوان شهرت داشته است. در آن قلمه‌یی قدیمی و بازارهایی با شکوه و مسجدی که برستونهای مدور استوار بوده وجود داشته. گور دانیال پیغمبر بر جانب غربی این شهر است. این مرکز تمدن، اولین شهرت

که در خوزستان بنا شده و طی زمانهای مختلف بر عمارت آن افزوده شده است. قلمه‌یی ساخته‌اند و بر آن قلمه قلمه‌یی دیگر در غایت استحکام. بنای این شهر در هزاران سال پیش از میلاد بوده است. در طبقات پایینتری که در کاوشهای آن بدست آمده آثاری دیده شده که باستان شناسان آنها را مربوط به هشت هزار سال قبل میدانند.

قصر بزرگ و معروف آپادانا، که نامش از کلمه «آبادی» آمده است، عمارتی بوده به سبک کاخهای تخت جمشید که امروز نشانهای آنرا برجسته کرده‌اند. امروز گروهی شوش را شوش دانیال می‌گویند و این نیست، به دلیل مقبره دانیال نبی است که معتقدند در این موضع دفن شده و اکنون بر سر گور او بقعه و نارگاهی ساخته‌اند.

در موزه شوش از هر کاسه و کوزه‌یی نمونه‌یی می‌بینیم، مقادیری ظروف و سنگ، و سنگ نقش و کتیبه. اما کجا هستند اشیاء گرانبها و مجسه‌های بر بها که، در حملات اقوام مختلف به آن کاخ، سوخته‌اند و از دست رفته‌اند و امروز اگر قسمتی از آنها موجود باشد موجودیشان را در موزه‌های خارج باید دید. اسکندر در حمله به قصر شوش مقدار زیادی اشیاء و دو مجسه مفرغی را به آن فرستاد، همان دو مجسه‌یی که خشیایار شاه از آن آورده بود و از غنائم جنگی ارزنده بود.

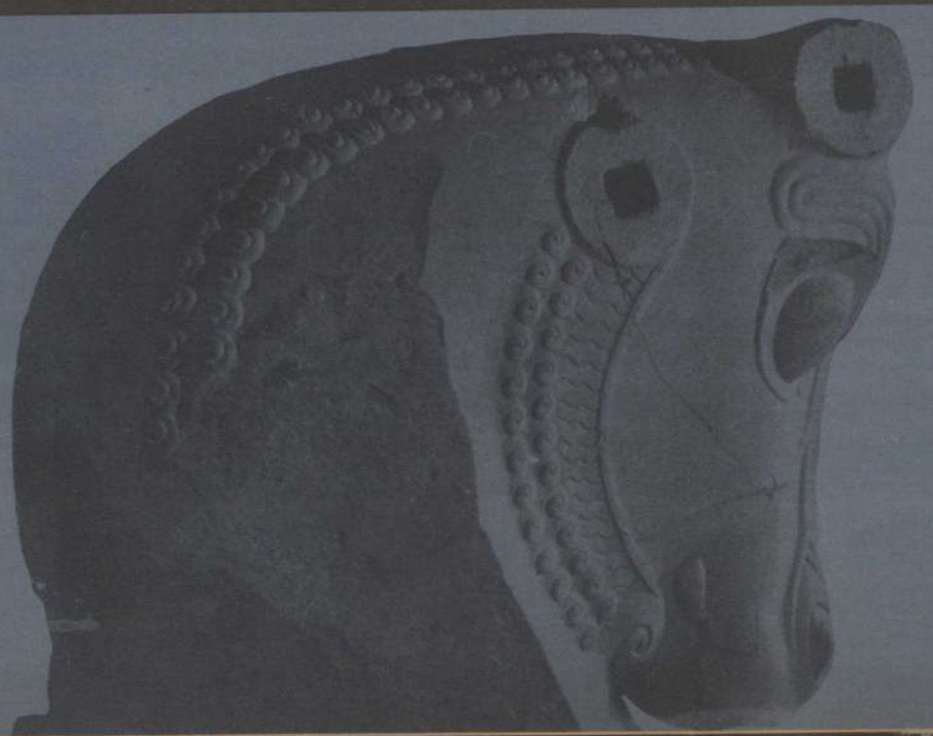
علاوه بر این، پارهی دیگر از ذخائر شوش را دیگران ربوده‌اند تا جها و هدایایی که مربوط به عصر عظمت شوش بوده. یکی از جمله آثار گرانبهای این کاخ که اکنون در موزه لوور می باشد فریزی است موسوم به جاویدانها که نمونه‌یی از سیاهبان دوره هخامنشی را

نشان میدهد. همینطور تخته سنگ يك پارچه‌یی که بر آن خطوطی کنه‌اند و کتیبه‌یی است ارزشمند در موزه لوور.

مختصری گفتیم از خرابکاری که بر این کاخ دست یافتند و گتیم اسکندر، وهم اسکندر بود که قبل از رفتن به هند امر کرده بود سی هزار طفل پارسی را جمع کند و ورزش و فنسوز جنگی به آنها بیاموزند. در آنوقت اسکندر در شوش بود که اطفال را پیش او بردند و از مشاهده سیمای آنها و قوت جسمانیان و اینکه تماما چست و چالاک بودند و تمام عملیات جنگی را می‌دانستند فراوان به وجد آمد.

با نسیمی که جان را می‌نوازد، نقش گلی را می‌بینیم که در کتیر یاد بر طراوت بهاران، روزهای فراوان آفتاب نشت و سپر تاریخ را دید که هر چند همی را به سنگ بدل کرد تا خون نقشند بر همه آن سنگها، تا امروز که باز از دل همان سنگها برخاسته و آندوهی باحسرتی اگر با اوست بر عمر دیواره‌یی است که می‌بیند و شوکت و شکوهی که از دیوار دسترس او به دور است که شب را مونسش تنهایی و ویرانست و روز را جنبشانی به ظاهر کنجکاو که از دل، بل آنچنان که بر ظاهر میگذرد، نگاهی به شکفتی بر او می‌اندازند. شاید هم چند مساحی يك بار کتیر مردی بر آن بیفتد که به نگاه اول عمق دلش را حسرتها و شکایات دیرین بر کند و مردی که بخواند و خموش و در خود بخواند تا ایکاش بر کاشهای عبری نا آرامی بشانند.

یکاش که جای آرمیدن بودی یا این ره دور را رسیدن بسودی کاش از بی صد هزار سال از دل سنگ چون سبزه امید بردمیدن بسودی



نویسنده: علی گلزار

ژان کوگو
برگردان از: ایرج زهری

دروغگو

این نکتی برای ژان ماره نوشته شده و ار رادیو پخش شده است. آهنگ روی این نکت نویی را «ژان وینر» ساخته است.

من می‌خوام حقیقتو بگم . من حقیقتو دوست دارم . ولی حقیقت منو دوست نداره . این حقیقت حقیقتی است: اون منو دوست نداره . هنوز حقیقت از دهنم در نیومده که بلافاصله روشو از من برمی‌گردونه . من مثل يك دروغگو به نظر میام و همه بهم چپ نگاه می‌کنن . با همه این حرفها من صادقم . از دروغ خوشم نیامد . قسم می‌خورم. دروغ همیشه ناراحتی ها و گرفتاری های زیادی برا آدم درست می‌کنه . پای آدمو می‌ذاره تو پوست گردو ، آدمو کلافه می‌کنه . اونوقت همه می‌شین به مسخره کردن آدم . حقیقت تنمو می‌خارونه . وقتی چیزی ازم می‌پرسن ، می‌خوام هرچی فکر می‌کنم به زبون بیارم . می‌خوام جوابم حقیقت باشه ، ولی بدش نمی‌دونم چی پیش میاد . حس می‌کنم دلم می‌گیره ، غصم می‌شه ، از ترس اینکه مبادا کفتم بشم ، دروغ می‌گم . اصل قضیه همینکه کفتم. دیکه خیلی دیره که به عقبر گردم. آدم وقتی باشو گذاشت تو حلقه دروغ ، دیکه رفته که رفته ، حرف هم توش نیست. و این کار همچین راحت هم نیست . قسم می‌خورم که کار راحتی نیست . کفتم حقیقت خیلی ساده‌ست. این درواقع تجمل تبیل هاست . آدم مطمئن که بعد از اون کوگیجه نمی‌گیره. در دسر براش تولید نمیشه. در دسر همون در لفظه های اوله ، ولی بدنا یعنی بلافاصله همه چیز عادی و طبیعی میشه . ولی من ! کار کار شیطونه. دروغ سقوط عمودی نیست . وسط راه ، کوه هست ، دره هست ، همه اینها نشتونو حبس می‌کنه، قلیتونو از حرکت میندازه ، حلقتونو می‌بنده . . . اگر من دوست داشته باشم ، می‌گم دوست ندارم ، و آگه دوست نداشته باشم، می‌تونید حسنی بزیند . به همین قیاس میشه رفت و سروه قضیه رو هم آورد. نه ا فایده نداره که من برا خودم وعظ کنم ، که جلوی آینه دیواری قندی وایسم و به خودم بگم : تو متبعد دروغ جنایت- تو دیکه دروغ نمی‌گی ، دیکه دروغ

منم می‌گم . من دروغ می‌گم ، دروغ می‌گم ، دروغ می‌گم . من دروغ می‌گم . حالا چه فرقی می‌کنه موضوع کوچیک باشه یا بزرگ . و آگه به وقت پیش بیاد که راست بدم ، تصادفی . . . از روی هول هولگی، اونوقت راست برمی‌ترده مجاله میشه ، جزوگ ورمیداره ، ادا درمیداره و میشه: دروغ. چیز های جزئی جزئی بهم اتحاد می‌دنند برای اینکه ثابت کنن من دروغ کفتم . و . . . نه ، من بی‌غیرت نیستم ، بی‌رک نیستم . . . تو کنه وجودم همیشه میدونم که آدم چه جوابی باید بده، چه نبی باید بزنه . فقط در لفظه « باید» حس می‌کنم که بی‌حس شدم ، که نمی‌تونم حرف بزیم . یا من مثل يك دروغگو رفتار می‌کنند ومن خودمو می‌خورم . می‌تونستم جواب بدم : شامدروغ می‌گید. قدرتشو در خودم نمی‌بینم . می‌دارم بد و بیراه بهم بگند واز عصیانیت خوشم بجوش بیاد . و این عصیانیت ، این ختم هی جمع میشه هی گنده میشه و تمام وجود منو پر میکنه . من بد طبیعت نیستم . حتی خوش طبیعتم . ولی کافی است که با من مثل دروغگو رفتار کنن . اونوقت از کینه خفه می‌شم . و اونها حق دارن . منم می‌دونم که حق دارن ، می‌دونم که فحش حتمه . ولی اینجورست دیکه . نمی‌تونم تحمل کنم که مردم نمی‌فهمن من برخلاف میل خودم دروغ می‌گم ، شیطان رو من سواره . اه ! من خودمو عوض خواهم کرد. یعنی این اواخر این کارو کردم . بعد از این دروغ نمی‌گم ، تا دیکه توبیح وخم های وحشتناک دروغ نیفتم . این زندگی مثل يك اتاق می‌مونه که ریخته پاشیده باشه . مثل سیمهای خاردار می‌مونه اونهم شبها ، مثل پله‌های مرموز که تایی نهایت پیش میرن اونم تو خواب.

من سالم میشم . من خودمو از این گرفتاری نجات میدم . و به علاوه ، می‌خوام براتون دلیل بیارم . اینهاش: جلوی همه مردم خودمو به خاطر جنایت- فرمودید که دیروز پیش کلاه فروش بودید . آقای محترم شما به همسرتون می‌ریزم رودایره . خیال نکنید ها که من دوست دارم گناهامو اینجوری به گوش دنیا برسونم و خیال نکنید که صداقت من اولین و مهمترین گناه منه . من خجالت می‌شم . من از دروغهام بدم میاد وحاضر بودم به آخر دنیا برم برای اینکه مجبور نباشم اقرار کنم . و شما؟ شما حقیقتو می‌کید؟ شما صلاحیت دارید که به حرف های من گوش بیدید ؟ راستش من دارم خودمو متهم می‌کنم و هیچ تو این فکر نبودم که آیا هیات محترم دادگاه صلاحیت داره که درباره من داوری بکنه ، منو محکوم بکنه یا تبرئه بکنه ؟ شما باید دروغ بگید شما باید لایبتلع دروغ بگید ، دروغو دوست داشته باشید و با وجود این خیال کنید که دروغ نمی‌گید . شما باید به خودتون هم دروغ بگید . اینه موضوع . من به خودم دروغ نمی‌گم . من به اندازه کافی صادق هستم که اقرار کنم دارم دروغ می‌گم که دروغگو هستم. ولی شما، شما شنیدید شما به حرفهای من گوش می‌دادید و فکر می‌کردید : چه آدم فکر دهای ! و از صداقت من به نفع خودتون استفاده می‌کردید برای اینکه دروغهای خودتونو لاپوشونی کنید . من دستتون خونم . می‌دونید خانوم ها و آقایون ، می‌دونید چرا براتون تعریف کردم که دروغ می‌گم ، دروغو دوست دارم ؟ اصلا حقیقت نبود . فقط و فقط برا این گفتم که شما رو بندامم تو تله . برای اینکه بهم حساب پس بیدید ، برای اینکه حایتون بشه . من هیچوقت دروغ نمی‌گم. دروغ حالومو بهم می‌زنه ، و منم حال دروغو بهم می‌زنم . من دروغ گفتم فقط بخاطر اینکه به شما بگم دارم دروغ می‌گم . و حال می‌بینم چطور قیافه هاتون رفت توهم . و همه‌تون می‌خواین جاهاتونو ول کنین و برین ، همه‌تون می‌ترسین که ازتون توضیح بخوام . خانم عزیز ، شما به شوهرتان فرمودید که دیروز پیش کلاه فروش بودید . آقای محترم شما به همسرتون



تنظیم و نگارش: منوچهر اشتهاردی اجرا کنندگان: ثریا قاسمی و علی تابش دیگر همکاران: علی زرندی تهیه کننده برنامه: عباس تهرانی ساعت پخش: چهار بعد از ظهر روز های جمعه

فرمودید که شام در باشگاه تناول می‌کنید. تنلب بود ، تقلب بود . جرات کنید و انکار کنید . هیچکس تکون نمی‌خوره ؟ بسیار خوب . من می‌دونستم چی رو باید بچشم . خیلی ساده میشه دیکرونو متهم کرد . شما ادعا می‌کنید که من دروغ می‌گم ، ولی خودتون دروغ می‌کید ! عالی شد . ولی هرگز دروغ نمی‌گم . گوش کنید ! هرگز . ولی اگر اتفاق بیفته ، اتفاق بیفته که دروغ بگم ، فقط برای اینکه به شما خدمتی کرده باشم . . . برای اینکه جلوی ناراحتیتونو گرفته باشم . . . برای اینکه برای اینه که نذارم کار بجاهای باریک بشه . دروغهای اجباری . آدم مجبوره، باید دروغ بگه . این جا واون جا به خنده دروغ . دروغ کوچولو . بله ؟ چیزی گفتید ؟ آهان ، من خیال کردم . . . نه ، چون آگه اینجور دروغها رو بخوان بنمن ببندن ، دیکه خیلی بی‌لطفی کردن. شما اینو خنده‌دار میدونید . شما خنده‌دار می‌دونید ، شمائی که جلوی من که هیچ وقت دروغ نمی‌گم دروغ می‌کید . نگاه کنید . تازگی . ولی نه ، شما حرف منو باور نمی‌کنین . به علاوه ، دروغ . . . دروغ چیز تشنگیه . فکر کنید . . . به‌ندیای غیر واقعی رو خلق کردن و باور کردنش جلوه دادن . دروغ همین! درسته که حقیقت قیافه سختگیر و جدی داره ولی حقیقت منو به تعجب وامیداره . شاید دروغ قدرتمندتره . . . گرچه من دروغ نمی‌گم . چطور شد ؟ دروغ گفت؟ حتما . من موقعی که بهتون گفتم دروغ می‌گم ، دروغ گفتم. آیا موقعی که بهتون گفتم دروغ می‌گم ، دروغ گفتم یا موقعی که گفتم دروغ نمی‌گم ؟ یک دروغگو . من ؟ راستشو بخواید دیکه خودم خودمو نمی‌شناسم . همه چیز خودم منو کیچ و سردرگم کرده . چه وضع عجیبوغریبیه. آیا من يك دروغگو؟ اینواز شما می‌پرسم. بهتره بگم يك دروغم ، يك دروغ که همیشه حقیقتو می‌گه . حقیقتو

برنامه «بگوئید و بشنوید» ، نویسنده آن منوچهر اشتهاردی چنین میگوید: من پیش از آنکه اولین برنامه « بگوئید و بشنوید » را بنویسم و برای پخش تحویل اداره برنامه‌ها بدهم ، لازم دیدم که ابتدا مطالعه‌ی از لحاظ روان اجرا و تنظیم برنامه بر اساس خواست توده مردم بکنم . پس از مطالعات زیاد ، چنین نتیجه گرفتم که اگر این برنامه بصورتی بسیار خشک و جدی ارائه شود ، ممکن است خسته‌کننده باشد ، ومورد توجه و اقبال مردم قرار نگیرد . از این رو برای سؤال کنندگان ومجریان برنامه نقش‌ها وتیپ‌ها را در نظر گرفتم که تعدادی از آنها قبلا « در برنامه شما و رادیو» که سبجهای جمعه پخش میشود - مورد استفاده قرار گرفته بودند ، و تعدادی هم در طول پخش این برنامه خلق و در واقع کشف شدند ، مثل آقای خوش صحبت و آقای دستچاه و آقای ماضی ودیگران . منتهی از همان آغاز کوشش شده وجود این تئپها وروال نویسندگی برنامه - که بیشتر جنبه طنز داشت - هیچ لطمه‌ای به اصل موضوع نامه های رسیده از طرف شنوندگان نزنند ، و پاسخها در عشق ، کاملا جدی باشند و عاری از هر گونه شانه خالی کردن وتشریفات . فکر هم می‌کنم تا حدودی در این راه توفیق داشته‌ایم . ثریا قاسمی و علی تابش مجریان همیشگی برنامه‌اند و علی زرندی (شاباجی خانم) تقریباً همکار همیشگی آن. گاهگاهی هم منوچهر نونری و حمیدقنبری به این جمع می‌پیوندند ، و در قالب شخصیت‌هایی از قبیل فلفلی ، بی‌حال، دردونه، دستچاه ، بازاری وغیره ظاهر میشوند . ثریا خانم قاسمی هم به طررح

سوالات رسیده می پردازند و بهر کدام پاسخی می‌دهند. * * * قسمتی از برنامه بگوئید و بشنوید زن - خب ، آقای تابش مثل اینکه باید . . . آقای ماضی هیچ هم نباید . . . بی‌بی زین - چرا نباید ؟ آقای ماضی برای اینکه نوبت طرح سؤال منه ، ای آدم نادون . . . مرد - این نوبت رو چه کسی برای شما تعیین کرده ؟ ماضی - خودم ، مگه من چه؟ زن - هیچی آقای ماضی ، خواهش میکنم بفرمائید . ماضی - بگو ببینم ، بی‌بی شوروی کجاست ؟ زن - شوروی کشوری که نصفش در اروپاست و نصفش هم در آسیا . . . ماضی - حالا بگو ببینم مسکو کجاست ؟ مرد - خب معلومه دیکه ، مسکو هم پایتخت شورویه . ماضی - چرا پرت و بلا میگی ، ای آدم نادون ، تو بیشتر میفهمی یا نویسندگان اخبار رادیو زن - ببینید آقای ماضی ، همان طور که گفتم شوروی خودش به کشوره و پایتختش هم شهر مسکو هست ماضی - آگه اینجوره ، پس چرا توی بخش اخبار ساعت ۷ بامداد روز س‌ام فروردین گفتند که محمود ریاحی از شوروی وارد مسکو شد ؟ مرد - یعنی واقعا راست میگن آقای ماضی ؟ ماضی - بله که راست میگم ، زن - بسیار خوب ، بفرمائید نواز بیارند تا گوش کنیم .



نشستی با هرمز فرخت، سرپرست

شورای موسیقی تلویزیون

مصاحبه کننده: عزت‌الله نگنه



هرمز فرخت: موسیقیدان و آهنگساز استاد دانشگاه - سرپرست شورای موسیقی تلویزیون ملی ایران

۱۳۳۸ - آغاز تحصیلات در آمریکا. دارای فوق لیسانس در موسیقی و درجه دکترا در فلسفه در موزیکولوژی از دانشگاه کالیفرنیا

۱۳۴۰ - استاد آهنگسازی در دانشگاه لانگ بیچ

۱۳۴۳ - ۴۷ - استاد موزیکولوژی در دانشگاه کالیفرنیا

برنده جوایز متعدد آهنگسازی و برنده بورس تحقیقاتی از بنیاد فورد

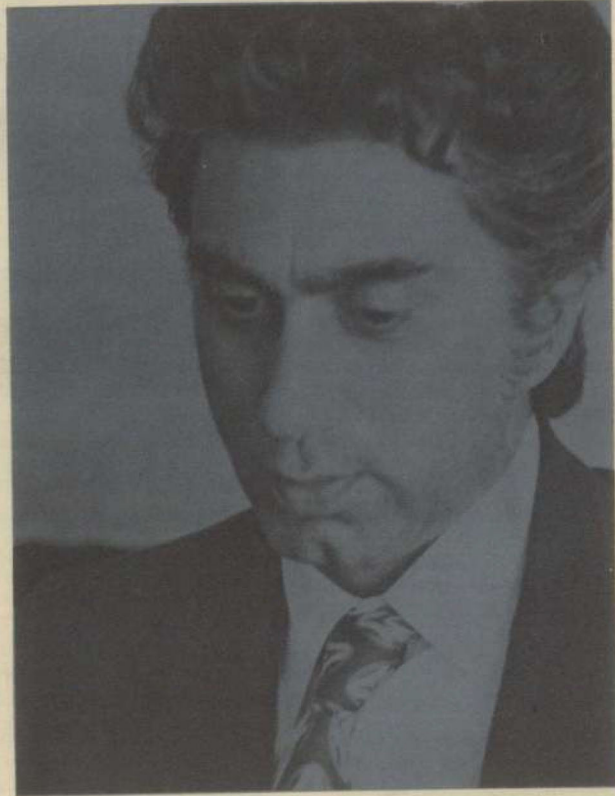
● آقای دکتر فرخت، می‌خواهم صحبت را با اساسی‌ترین رابطه انسان با موسیقی شروع کنم. یعنی رابطه روحی انسان با این هنر. تا بعد بپردازیم به مسائل تکنیکی و اجتماعی قضیه. به نظر شما تأثیر موسیقی در روحیه انسان معاصر که در غوغای زندگی ماشینی روحی خسته و آزرده دارد چگونه است؟

ابتدا باید در جستجوی این مسأله برآمد که: موسیقی به چه دردی می‌خورد؟ روزی در مجلسی پیرامون موسیقی در اجتماع سخنرانی میکردم و تا کیدم بر این بود که اشاعه موسیقی در جامعه ایران امری بسیار مهم است. سخنان من که تمام شد کسی از حاضران در جلسه پرسید: شما که اینهمه درباره اهمیت اشاعه موسیقی گفتید، لطفاً بگویید که موسیقی دراصل برای چه خوبست و به چه دردی می‌خورد؟ گفتم: موسیقی آدمی را انسان می‌کند. او گفت: همین؟!

در جوابش گفتم: مگر بالاتر از این هم چیزی هست که به درد جامعه بشریت بخورد؟

به تاریخ ادیان مختلف و زندگی پیامبران باز گردید. مگر فلسفه دین و هدف آن چیزی به جز ساختن انسان برتر بوده است؟ به اعتقاد من موسیقی يك عامل: تلطیف روح و ترفیع مقام معنوی انسان است. من به این مسأله که در اجتماع ما تکنیک و صنعت چه پدیده‌هایی بوجود آورده و تحت اثر شرایط خصوصیات اخلاقی مردم سقوط کرده یا نه، کاری ندارم. بررسی و اظهار عقیده در این باره مربوط به کسانی است که در زمینه روانشناسی و جامعه‌شناسی تحقیق میکنند، اما تجربه نشان داده است که افراد اجتماع تحت تأثیر پدیده‌های عاطفی و اخلاقی که بر احساس آنان تأثیر بگذارد، قابل اصلاح - اند موسیقی مثل هنر دیگر، انواع متفاوت دارد و به صورت‌های مختلف، تفریحی -

موسیقی خادم روحانیت و عامل عبادت است



● درست به همان اندازه که يك فرد مطلع، باید گوته را بشناسد، با وزارت نیز باید آشنا باشد

● موسیقی شاید یگانه هنری است که در جامعه ما نسبت به آن غفلت شده است

بی تفاوت - محرک و در انواع دیگر به صورت هنری والا و انسانی رو نموده است. متأسفانه جامعه ما بیشتر موسیقی را در همان قالب مبتذل و تپه‌ای از ارزش شناخته است. و ارزش‌های عالی این هنر از نظر مردم، پوشیده مانده است. من معتقدم که موسیقی حتی عاملی برای روحانیت و انسانیت مطلق و در برداشتن والا، درجه‌ای از ملکوت است. و این تنها عقیده من نیست. در مرحله ممتازش موسیقی میتواند در طریق روحانیت خادم باشد. در راه عبادت عاملی باشد. شما مراسم مذهبی هیچ قوم و فرقه‌ای را بدون وجود موسیقی نمی‌بینید. در مراسم ما، نقش موسیقی بسیار خفیف و پنهانی است

● حالا که از اقوام گذشته سخن به میان آمد، ممکن است بگویید نقطه ابتدا و آفرینش موسیقی از چه کسی و کجا بود و به چه طریق سیر تکاملی بیمود و دگرگون شد؟

— برای موسیقی به صورت يك تصور می‌کنم يك موسیقی کامل و

تحقیق و يك امر مسلم و حتی نمیتوان نقطه آغازی را ذکر کرد اقوام و ملل مختلف از ابتدا نوعی موسیقی داشته‌اند و این موسیقی به مرور زمان صورتهای مختلفی پیدا کرده و دگرگون شده است. موسیقی مثل زبان همزاد بشر بوده است. از نظر دگرگونی و تکامل - زبان و موسیقی - در طول تاریخ همراه با دگرگونی جوامع و نحود ریزش و رو بنای فرهنگ هر جامعه، صورت دیگری یافته است. میدانیم که روزگاری، تصویر نگاری زبان رایج زمان بوده، وقتی معنی نگاری و امروز صورت مکتوب کلمات دال بر وجود يك شیئی خارجی و یا پدیده‌ای معنوی است. بهر تقدیر، سیر تکاملی موسیقی بستگی با عوامل مختلف و از جمله خواستهای اجتماعی مردم يك عصر دارد، کما اینکه توجه به این خواست اجتماعی در اروپا منتهی به پیدایی يك موسیقی مجلل شد. در ایران و هند و کشورهای دیگر همسایه - موسیقی خیلی خصوصی و انسانی ماند و متکی بر بیان نغمه‌ای و تزیینات صوتی شد حال اینکه در آفریقا سیر تکاملی در جنبه تقسیم بندیهای زمان به واحد های ضربی که اصل موضوع ریتم است به وجود آمد. این امر بدون شك تأثیر پذیر است از خواست های تاریخی و اجتماعی و تاثیرات جغرافیائی و محیط.

● موسیقی يك فن است یا يك هنر؟ و مسأله دیگر این که فراگیری آن تاچه حد نیازمند تکنیک و تاجه اندازه محتاج ذوق و استعداد است؟

— تصور میکنم در عین اینکه متداولاً و شاید متحداً عقیده داریم که موسیقی هنر است، مهذباً در این هنر تنها ارزش های هنری مطرح نیستند. مثلاً آنچه امروز در مکتبهای پیشتاز موسیقی غربی بیار آمده، در واقع همانست که در سؤال خود مطرح گردید و آنرا تکنیک یا فن گفتید. و آنچه از آن غرض هنر است و شما با واژه های ذوق و استعداد از آن اسم بردید در این نوع موسیقی‌های جدید غربی به صورت هندی مطرح نیست. نمونه های اینگونه موسیقی، موسیقی الکترونیک و موزیک «کنکرت» است. از طرف دیگر مثلاً در موسیقی اصیل ایرانی می بینیم که تکنیک رل اساسی ندارد و آنچه بیش از هر چیز ارزش این موسیقی را فراهم می‌آورد جنبه های ذوقی-سلیقه‌ای و به عبارت خاص موسیقی ایرانی جنبه های حالتی عمل است. در موسیقی غربی به موضوع ابداع و ابتکار و اصالت هر اثر موسیقی فوق‌العاده اهمیت داده میشود در حالیکه این مسائل در موسیقی ایرانی چندان مطرح نیستند. مرسوماً کسی از اجرای موسیقی ایرانی انتظار ابتکار و ابداع یا اصالت عملی ندارد، بلکه می خواهد نوازنده یا خواننده همان چیز مانوس و شناخته شده را با شیرینی و خوش حالت تکرار کند. پس اگر به سؤال برگردیم می‌بینیم که با دیدن جهانی در موسیقی هر دو جنبه یعنی هم ذوق و هنر و هم فن و تکنیک اعمال میشود با این تفاوت که در هر موسیقی خاصی یکی از جنبه ها بر دیگری غلبه و برتری دارد.

تصور می‌کنم يك موسیقی کامل و

پسندیده (ن نوع موسیقی باشد که صورت قوام یافته، و ایندو عامل در آن وجود داشته باشد. در اینباره اشاره میکنم مثلاً به آثار «یوهان سباستین باخ» که به علت تلفیق تکنیک و احساس، در تاریخ موسیقی برای او اهمیت به‌سزائی قائلند، اما یا همین دید می‌بینیم آهنگسازی که در آثارشان یکی از ایندو جنبه بر دیگری رجحان یافته است دارای مقام و ارزش پایداری در تاریخ موسیقی نیستند، مثلاً آهنگساز معروف آمریکائی در قرن نوزدهم به نام «گاتچاک» که در روزگار خود شهرتی داشت، ولی چون آثارش از نظر تکنیک و محتوی ساختنایی فقیر بود، تقریباً امروز فراموش شده است و آهنگهایش اجراء کننده‌ای هم ندارد و باز آهنگساز دیگری با نام «سان یس» که در اواخر قرن چهاردهم در فرانسه میزیست. آثارش با تکنیک خیره کننده (البته در حد موسیقی عصر خودش) می‌نوشت. چون آثارش از جنبه احساس و الهام تهی بود تنها به عنوان يك کنجکاوی و جستجو در شیوه ها و تکنیک های مختلف از او در تاریخ موسیقی یاد می‌شود. آهنگسازان دوران معاصر هم که به جنبه تکنیک و فن علم و ابتکار به خاطر ابتکار می‌پردازند، در آینده و در تاریخ موسیقی خاطره عسقی از آنان پدیدار نخواهد ماند.

● آقای فرخت، با توجه به مسئولیتی که شما در تلویزیون دارید و با توجه به اینکه تعداد طرفداران موسیقی ایرانی تقریباً شامل سه چهارم بینندگان تلویزیون می‌شود، دلیل پخش وارسته های غربی و موسیقی کلاسیک به مقدار تقریباً زیاد از برنامه های تلویزیون چیست؟

— من فکر میکنم که دوستداران موسیقی ایرانی در اینمورد کمی بی‌انصافی میکنند چرا که با مقایسه برنامه های موسیقی ایرانی و موسیقی غربی تصور میکنم برای هر کسی روشن باشد که برنامه های موسیقی ایرانی اکثریت مطلق دارند.

از سوی دیگر اگر منظور از سؤال این باشد که اصلاً چرا موسیقی غیر ایرانی پخش میشود آنوقت باید گفت که ماضین حفظ سنن و آداب ملی خودمان در مسائل جهانی و بخصوص پذیرش فرهنگ جهانی اقوا طلبی نمی‌کنیم و در های ذهن و فرهنگ خودمان را به روی عوام مسل خارجی که ارزشهای تردید ناپذیر جهانی دارند نمی‌بندیم، کما اینکه در زمینه



ادبیات هیچکس تا شون نگفته است که با بودن اینهمه شاعر و نویسنده بزرگ ملی چرا آثار ادبی خارجی را ترجمه می کنیم و از آنها استفاده می‌شود؟ بلکه سعی ما بر اینستکه با حفظ خصوصیات قومی و تاریخی و اجتماعی ادبیات پارسی را تا سر حد تفاهمهای جهانی بالا ببریم، پس ما که اینهمه در پی گسترش فرهنگ هنری و ادبی جامعه خود هستیم چرا در مورد موسیقی که یکی از صورتهای هنری ارزنده است دچار تعصب شویم؟ هرگز شنیده نشده که کسی اعتراض داشته باشد بر اینکه آثار نویسندگانی چون تولستوی شکسپیر - سارتر و صدها نمونه دیگر در دسترس ما است و بر ادبیات ما تأثیر میکنند، به همین دلیل هم نباید درباره استفاده و اشاعه هنر موسیقی کلاسیک و آثار بزرگی چون «باخ»، «واگنر» و «استرونسکی» اعتراضی وجود داشته باشد. ما نباید فکر کنیم که موسیقی هنری غرب سد راه موسیقی ایرانی می‌شود، اشتباه بزرگی خواهد بود اگر ما با تکیه به تعصب و نادانی از فهمیدن و استفاده از آثار بزرگان این هنر خود را محروم کنیم. ما در موسیقی ایرانی به طور کلی فقط دونوع موسیقی داریم، یکی موسیقی سنتی که نوعی موسیقی خصوصی و عرفانی است که در شمار می‌آید و دیگر موسیقی سبک ایرانی است که در بیست - سی سال اخیر با هدفهای تجارتي به وجود آمده و جنبه تفریحی و مبتذل دارد. اگر قرار باشد که ما برنامه های موسیقی تلویزیون و رادیو را با این دو نوع موسیقی پر کنیم به نظر من محدود کننده و تکرار ملال آوری بیش نخواهد بود از طرف دیگر در خارج از دنیای موسیقی ما، انواع بسیار متنوع و وسیعی از موسیقی وجود دارد که با آشنائی صحیح میتواند با الهام و لذت بیخشد و من دلیلی نمی بینم که خودمان را از این امکان محروم کنیم. البته منظور من جانشینی موسیقی غربی به جای موسیقی ایرانی نیست.

● آقای دکتر فرخت شما از نخستین استادانی هستید که موسیقی را در مسأله آموزش کشور مهم میدانید و در برنامه خود در گروه موسیقی دانشگاه تهران به این امر توجه دارید به نظر شما لزوم و اهمیت گنجاندن موسیقی در شون آموزشی کشور تاچه حد است؟

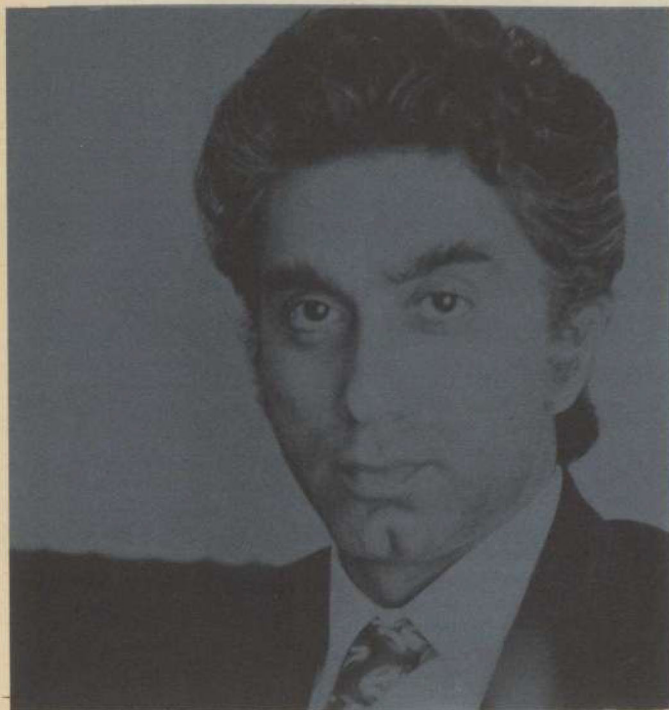
— اعتقاد من اینستکه هم موسیقی ایرانی هم موسیقیهای ارزنده خارجی باید در مرحله آموزش مورد تفاهم عموم قرار بگیرد. عجیب است که ما در برنامه

اندیشه اگر معیار تدریس موسیقی چنین باشد، البته لازم نیست محصلین این فن را به‌صورت آکادمیک بیاموزند و در برنامه مدرسه گنجانده شود، اما واقعیت اینستکه موسیقی فقط خوانندگی و نوازندگی نیست. آنچه باید در شون آموزشی ما وارد شود تفاهم موسیقی است، یعنی ارائه دروسی که اصول موسیقی - ارزش های موسیقی و انواع اقرا اعم از ملی و بین المللی به جوانان بیاموزد. چقدر می‌توان یافت که دانشگاههای ما در هر رشته‌ای لیسانس و فوق لیسانس به دانشجویان میدهد. اما از يك جنبه اساسی فرهنگ جهانی، یعنی موسیقی غافل بمانند؟

به نظر من در ذهن يك فرد تحصیل کرده ایرانی «سه‌گانه» نیاستی فقط يك اسم باشد بلکه باید با يك تفاهم از معنی و کیفیت «سه‌گانه» آگاهی یابد یا نه

کافی نیست.

همین ترتیب موزارت نباید تنها يك نام باشد همانطور که يك فرد تحصیلکرده و هنر دوست قرار است بداند «گوته» کی بود و تأثیرپذیری و تأثیر گذاری اش در ادبیات به چه کیفیت بوده است باید آگاه باشد که «موزارت» در موسیقی چه کرده و کارش چه وجوه امتیازی داشته است پس تا اینجا قضیه معلوم شد قصد من از رل موسیقی در شون آموزشی کشور آموختن ساز و ضرب نیست. گو اینکه یادگیری آنهم خود هنری است و



● اگر زبان وسیله بیان مقصود و انتقال مفاهیم بین انسانهاست، موسیقی کلید تفاهم احساس‌های بشری است.

عیبی ندارد اما آنچه به نظر من خیلی اساسی - فوری و لازم است ایجاد يك تفاهم صحیح از موسیقی اعم از موسیقی سنتی یا اصیل ایرانی و موسیقی غربی است جسای خوشوقتی است که در این اواخر به این مسأله مهم توجهی شد و دانشگاه تهران در تأسیس يك گروه آموزشی موسیقی که در برنامه تدریسی و تحقیقی آن هم به موسیقی ایرانی و هم به موسیقی بین‌المللی توجه شده اقدام کرد.

شایسته است این اقدام از طرف سایر موسسات فرهنگی و آموزش در تمام مراحل و دورانهای آموزش به طور صحیح و مستمتاتیک دنبال شود چرا که اقدام دانشگاه تهران در اینراه مفید هست اما کافی نیست.

يك مسابقه ابتكاری و بی سابقه مجله تماشا سالمندترین کورش ایرانی را در جشن دوهزار و پانصدمین سالگرد بنیانگذاری شاهنشاهی ایران، تجلیل خواهد کرد آیا نام شما کورش است؟



۳ - از کلیه شرکت کنندگان این مسابقه دعوت خواهد شد که در تهران و یا مراکز استانها گرد آیند و در کسرت هایی که از طرف مجله تماشا و هنرمندان تلویزیون ملی ایران برای آنان ترتیب داده میشود، شرکت کنند.

۴ - از من ترین پدري که نام فرزند خود را کورش نامیده است نیز در تخت جمشید تجلیل به عمل خواهد آمد.

جوایز:

۱ - من ترین کورش در جشنهای دوهزار و پانصدمین سال شاهنشاهی ایران شرکت خواهد کرد و يك هفته در تخت جمشید میهمان مجله تماشا خواهد بود.

۲ - بيست و چهار نفر بعدی که با بزرگداشت کورش خواهند بود (بدون هیچگونه قیدى در مورد سن آنها) نیز به حکم قرعه به شیراز اعزام خواهند شد و ۴۸ ساعت میهمان مجله تماشا خواهند بود.

شرایط مسابقه:

۱ - از کلیه ایرانیانی که نامشان کورش است دعوت میشود که در این مسابقه شرکت کنند.

۲ - از این اشخاص تقاضا میشود که فرم را پر کنند و به نشانی دفتر مجله ارسال دارند.

۳ - نام کورش و یا کورس باید بدون هیچگونه پیشوندی یا پسوندی در شناسنامه این شرکت کنندگان به عنوان نام کوچک ثبت شده باشد.

امسال یعنی سال ۱۳۵۰ شمسی، سال برگزاری جشنهای دوهزار و پانصدمین سال شاهنشاهی ایران و به عبارتی دیگر سال کورش بزرگ است، مسابقه ای که در مجله تماشا آغاز شده است مخصوص کورش ها است. مجله تماشا میخواهد سالمندترین کورش را معرفی کند.

۲۵ کورش به نمایندگی ۲۵ قرن تاریخ شاهنشاهی ایران در تخت جمشید، شاهد برگزاری جشن های سال کورش کبیر خواهند بود

نام خانوادگی	نام
تلفن	نشانی منزل
تلفن	محل کار
سن	شغل
نام پدر (اگر در حال حیات باشد).	



کوپین را پر کنید
و
برای ما بفرستید

دوريس دی دیگر آن دوريس دی «روز های زندگی» نیست ● از لقب پير ترين نوجوان آمریکا خسته شده ام



خانه بروم. بنابراین به راحتی میتوانم با دوستانم به گردش و شب نشینی بروم و تا در وقت بیرون از خانه بمانم.

چندی پیش «تری» پسر ارشد دوريس دی در دام فنان شارون تیت افتاد. او بران شد که پس از رهائش از دام هبیبی های جنایتکار از او به خوبی مواظبت کند. «تری» هم اکنون از جمله گردانندگان شوهای تلویزیونیست. در این اواخر ماموران مالیاتی ایالات متحده نزد دوريس می آیند و از او می خواهند که هر چه زودتر مالیاتهای عیب افشاده اش را بپردازد ولی او با بهانه تراشی های مختلف زیر بار نمی رود.

دوريس دی در تمام نقش های تلویزیونیش زنی معصوم، صبور و نا اندازه ای عصبانی می نماید. او در جست و جوی راهی نازه برای زندگی خویش است و دیگر نمی خواهد ساده لوحانه لقب پير ترين نوجوان آمریکا را بگیرد. من اغلب ساعت ده و نیم در استودیو حاضر میشوم ولی همیشه کار جدی ما بظلمت پر خوابی حضرات بعد از ساعت دوازده آغاز میشود. در این مدت مرتب برایمان سانجوی می آورند و من دیگر مجبور نیستم برای صرف عصرانه به

او اقتضای غوغای بی شمار «سن فرنیسکو» را ندارد.

هرگز تعجب نکنید از اینکه می بینید دوريس دی در برنامه های تلویزیونی مثل يك دختر دم بخت در مورد مسائل مربوط به دومین ازدواجش صحبت میکند. و نمایشگر روحیه ای شاد و جوان است. چیزی مهمی نیست! - اینها همان چیز هایی هستند که هر بچه ای با آن خودش را گول می زند.

دوريس دی برخلاف دیگر ستریشگان تلویزیونی که همیشه با چشم های خمار و خواب آلود وارده استودیو میشوند، آدم سحر خیزی است. صبح ها معمولاً ساعت پنج و نیم از خواب برمی خیزد، نه خیال کنید که سحر خیزی برای او مساله مهمیست.

خودش میگوید: «الوقتی به استودیو می روم اتقدر باید بیگار بنشینم تا خواب از کله دیگر همکارانم ببرد و آتوقت شروع بکار کنیم. من اغلب ساعت ده و نیم در استودیو حاضر میشوم ولی همیشه کار جدی ما بظلمت پر خوابی حضرات بعد از ساعت دوازده آغاز میشود. در این مدت مرتب برایمان سانجوی می آورند و من دیگر مجبور نیستم برای صرف عصرانه به

اگر این روز ها هنگام غروب آفتاب و با صبح های خیلی زودسری به خانه دوريس دی بزنید خواهید دید که او با سگهای فشنک و ملووش در استخر شیرجه می رود و شنا میکند. خوب، اینهم بکتوع وقت گذرانی ست، مگر آدم باید همیشه شوهای تلویزیونی اجرا کند و در «روز های زندگی» مواظب باشد که پير مرد مریض نشود و بچه ها با یکدیگر دعوا نکنند؟

«دوريس دی» دیگر آن دوريس دی «روز های زندگی» نیست. معاشرتش را محدود کرده است به دیدار یکی از گردانندگان شو های تلویزیونی و کمتر کسی را می بیند.

سال گذشته دوريس دی با پدر و فرزندش در مزرعه ای نزدیک سانفرانسیسکو زندگی می کرد و مشکلات و اختلافاتی بین او و یکی از همکارانش پیش آمد که باعث دلسردی او شد و دومین سال موفقیت آمیز اجرای «شوی» تلویزیونیش را پشتسر نهاد. همچنین دخترتی رابه سانفرانسیسکو فرستاد چنانکه او می توانست لباسهای فشنک بپوشد و با مردان مورد علاقه اش آشنا شود. اما خودش به شهر نرفت، چون عقیده داشت که دیگر سن و سال



« تمدن »

ترجمه: دکتر حسن برنابی



شعار دوره اول رنسانس این بود: اراده انسان ضامن باروری عمل او است.

مناظر و مریا در نشان دادن تصاویر شهر های دوره رنسانس بکار گرفته شد، اگرچه فقط با خیابانهای سنگفرش شده و طاقچهها که به تدریج کوچک می شدند مریای آن نشان داده می شد. تمرین های اصلی برنلسکو میدانی را در جلوی کلیسای جامع فلورانس نشان می دهد که تمهیدگاه در وسط آن قرار دارد، اما مناظر و مریای خالصی که باقی مانده تصویر شهر های خیالی است. آلبرتی در کتاب بزرگ خود درباره ساختمان لزوم میدانهای بزرگ شهر ها را یاد آور می شود که « در آن جوانان بتوانند از شرارها و حماقتهایی که لازمه سن آنهاست دور شوند و بیاسایند و سالخوردگان در زیر رواقها و طاقچههای خوش ساخت گرمای روز را از سر بگذرانند و شاید هم این دو گروه بتوانند خدمتی در حق یکدیگر بکنند. » به نظر من پیرو دلا فرانچسکا **Piero della Francesca** که این همه از آلبرتی الهام گرفته است، موقع نقاشی خود این گفته و سایر گفته های آلبرتی را در نظر داشته است، او هماهنگ ترین شهر های ایده آل را ترسیم کرده است (شکل ۶۵). رنسانس اولیه فلورانس در واقع تجلی فرهنگ شهری یا باصلاح بورژوازی بوده است.

مردم این دوره وقت خود را در میدانها و خیابانها و مغازه ها می گذرانده اند. یکی از بزرگان این عصر می گوید: فلورانس اسمیل **Sto Sempere a Bottega** یعنی همیشه در مغازه هست. این مغازه ها همیشه در منظر هام بودند و یک حکاکی قرن پانزدهم (شکل ۶۶) فعالیتهای شهری را که زیر



شکل ۶۶ -

نابیر سیاره عطارد انجام می شود نشان می دهد: صنعتگری که کارگاهش رویه خیابان باز است و هنر کاران رقیب در گذار خویش به او نیش و کنایه می زنند.

وازاری **Vasari** مورخ دوره رنسانس وقتی از خود می پرسد چرا در فلورانس بیش از هر جای دیگر هنر کمال یافت، خود چنین پاسخ میدهد: « روح انتقاد که حالت اصلی فلورانس بود سبب میشود که ذهن ها آزاد شوند و به هنر متوسط خرسند نباشند. » این انتقاد شدید و صریح بدین معنی بود که مانعی در تفهیم و تفاهم بین سفارش دهنده هر شمشه و صنعتگر و هنرمند با ذوق وجود نداشت. گرایش کنونی ما، که نظاره به فهم آثار هنری میکنیم تا دهاتی وار به نظر برسیم، در نظر فلورانس ها ابلهانه مینموده است. آنها مردمی استوار بودند. پس از برونی در ۱۴۲۸، بسیاری دیگر نیز آنها را به آنتیان شبیه دانسته اند. اما فلورانس ها واقع بین تر بودند. اگر آنتی ها جدل های فلسفی را دوست داشتند، فلورانس ها بیشتر به پول در آوردن و تطبیق های نیشدار برای مالو ها ساختن دل خوش میداشتند. با این همه با یونانیان بسیاری چیز های مشترک داشتند: کنیکالو بودند، هوش بسیار داشتند و از قدرتی عالی در مرئی ساختن اندیشه های خویش برخوردار بودند مانند آنتیان به زیبایی مهر می وزیدند. این پیوسته باعث حیرت همه کسانی شد که فلورانس ها را خوب می شناختند.

انسان معیار همه چیز است

به گمان من بازار فلورانس و قرن پانزدهم بسیار شبیه بازار های امروزی بوده است - بازاریان آرزوی همین چک و چانه زدنها و همین زبان خشک را داشته اند. اما درست بالای سر این کشاورزان که با فریاد چانه می زدند، در کلیسای اورسان میثله، مریم مله و کودک اثر لوکالا روبیا **Luca Della Robbia** قرار گرفته که جوهر فشرده حلاوت و مهر مادری است. در کنار یاد بنای برونی **Bruni** دو سانتا کروجچه حجاری برجسته ای از دوناتلو قرار دارد که ظهور جبرئیل را بر مریم نشان می دهد. (شکل ۶۷) آن استاد بزرگ بیان خصلت و سرنوشت بشری که دوست داشت پیشانی پرچین دانشوران را تصویر کند، از حس زیبایی فلورانس نیز برخوردار است. سر مریم او ما را به یاد حجاری های آنتی قرن پنجم قبل از میلاد می اندازد و شکل صندلی ثابت می کند که شباهت فوق تصادفی نبوده است. در مجسمه برنزی داود اثر دوناتلو (شکل ۶۸) ستایش صریح تر هنرمند را از مفهوم زیبایی مهد باستان می بینیم، سر داود شباهت بعسر آنتینوس **Antinous** محبوب امپراطور هادریان **Hadrian** دارد، که جلوه فلورانس بر جذابیت آن افزوده است.

یکی از بهترین جاهایی که رنگ و بوی قرن پانزدهم فلورانس را حفظ کرده است عمارت بارجلو **Bargello** است که سابقا زندان و دادگاه بود. این عمارت نه فقط بهترین آثار تخیل فلورانس، مانند مجسمه داود را در خود جای داده، بلکه تک چهره های نام آوران فلورانس در آن است. این مردان سرفراز می خواستند شکل و شمایل آنها، دوست همانطور که بوده اند، برای آیندگان حفظ شود



شکل ۶۷ -

مردان رنسانس

مردان قرن چهاردهم، دانه، پتراوک، شارل پنجم پادشاه فرانسه و ژان دوبری شباهت های معهودی به هم داشته اند اما این ها استثنای بودند. مردان قرون وسطی همواره همچون پیکرهایی که ظاهرشان نماینده مقام و وضع اجتماعی شان بود به نظر می آمدند: نقاش نماز خانه اسپانیایی در سانتا ماریانوولا **Santa Maria Novella**، اگرچه جزئیات زندانی را تصویر کرده، اما پایها، شاهان و اسقف ها را قابلی و بکتواخت در آورده است، بطوری که مقام اجتماعی آنها در سراسر جهان گوئی قابل شناختن باشد. مثل دیگری بزینیم، ما از زندگی مردانی که کلیسا های جامع را ساختند چیزی نمی دانیم، اما در باره برنلسکو یکی از دوستانش زندگینامه ای طولانی و مفصل نوشته است و ما نمونه ای از نقاب مرگ او را در دست داریم. فلورانس ها، به تقلید از رومیان باستان،



شکل ۶۸ - مجسمه برنزی داود اثر دوناتلو

در اواخر قرن چهاردهم شروع به ساختن نقاب مرگ از چهره بزرگان خود کرده بودند. آلبرتی، مردی که جوهر ومظهر او ایل رنسانس بود. چهره خود را به صورت دو برجسته کاری برنزی (شکل ۶۹) برای ما برجها گذاشته است. چه سیمایی! سرفراز و چلاک مانند آسی بر اراده و هوشیار آلبرتی شرح حالی نیز از خویش نوشته است و همانطور که انتظارش می رود، ابتدا قرونی کلاب در کارش نیست. او به ما می گوید که چگونه نیرومندترین اسپان در زیر پیکرش سسی لرزیدند و چگونه او می توانسته بهتر از هر کسی دیگری وزن پرتاب کند، بالاتر ببرد، و سختکوش تر کار کند. او شرح می دهد که چگونه بر هنر ناوانی خویش چیره می شده، زیرا به قول او « انسان اگر اراده کند همه کار می تواند کرد. » این جمله می تواند شعار دوره اول رنسانس باشد.

چهره نگاری رئالیستی، نیسی استفاده از هر حرکت و خط چهره فرد برای نشان دادن زندگی درونی او، به هیچ روی اختراع فلورانس، حتی ایتالیایی، نبوده است. این کار در فلاندر اختراع شد و در آثار یان وانایک **Janvan Eyck** به سرحد کمال رسید. هرگز نقاشی، با چشمی چنین بیطرفانه به چهره انسان نگرینست و با دستی به این چیرگی و ظرافت، در یافته های خود را از چهره انسانی لیت نکرده است. اما در واقع بسیاری از افرادی که چهره شان را کشید ایتالیایی بودند - آرنول فینی **Arnolfini** (شکل ۷۰) و آلبرگاتی جزئی از مجمع بین المللی بازرگانی پشم، بانکداری و دیپلماسی مذهبی آن روزگار بودند و شاید فقط در چنان جامعه ای بود که چنین اشخاصی دست اندر کار و زبرگی اجازه می دادند شخصیت آنان در تصویر هاشان جلوه گر شود. پژوهش ونایک در شخصیت افراد، از بررسی چهره هاشان فراتر می رفت. او افراد را در چار چوب کار و زندگیشان



شکل ۷۱ - مجسمه آنتونیو روسلینو ساخته جیوانی چلینی

نشان می دهد، و در این تصویر دونفری از آرنول فینی و همسرش، جزئیات زندگی روزمره آنانرا با علاقه نیت می کند، سگ کوچک بی نام و نشان، آئینه محذب و بالاتر از همه شمعان برنجی آنها را می نمایاند، و با معجزه ای که قوانین تاریخ هنر از شرح آن عاجزند، توانسته آنها را غوطه ور در نور آفتاب و چنان واقعی نشان دهد که گفنی ورمیر **Vermeer** اهل دلفت آنها را مشاهده و تصویر کرده است.

این حساسیت به محیط چیزی است که فلورانس ها هرگز در صدد دادن آن نبودند. ذهن آنان به بیکر تراشی گرایش داشت، اما در ساخت چهره مجسمه های نیم تنه تقریباً به همان رئالیسم فلاندری دست یافتند. این تصاویر فلورانس جقدر شبیه چهره های مطش و مصممی است که ما در عکسهای زنان ملکه ویکتوریا می بینیم. مجسمه آنتونیو روسلینو **Antonio Rossellino** پزشک ساخته جیوانی چلینی **Giovanni Chellini** (شکل ۷۱) را نگاه کنید، حکمت تجربه از چهره آن هویدا است - این پزشک در واقع طیب معالجات دوناتلو بوده و او را از مرگ نجات داده تصویر پیترو ملینی **Pietro Mellini** اثر بندنو مایانو **Benedetto Maiano**، تصویر سوداگر هر عصری می تواند باشد. یکی از اشخاص در یکی از محاورات نوشته آلبرتی می گوید: « انسان نمی تواند به کاری آزادتر از پول درآوردن دست بیازد، زیرا آنچه ما می فروشیم نیروی کار ماست و کالا فقط دست به دست می گردند. » بیه، این مطلب واقعا در سال ۱۴۲۴ نوشته شده است نه در سال ۱۸۵۰.

علاوه بر این اگر بر ملین لباسهای قرن نوزدهم را ببوشانند، سیمانی کاملاً قانع کننده. به عنوان سوداگر قرن نوزدهم خواهد داشت. اما این محیط ماده پریشی رها از بقید فقط

نیمی از ماجراست. پس از نیمه قرن پانزدهم زندگی معنوی و فکری فلورانس جهت جدیدی گرفت که با بشر دوستی استوار سالهای ۱۴۳۰ تفاوت بسیار داشت. از جمهوری فلورانس چیزی جز نام آن باقی نماند و بندنی در حدود ۳۰ سال عملاً زیر فرمان فردی فوق العاده بنام لورنزو دومدچی **Lorenzo de Medici** قرار گرفت پدر و نیای او که هر دو بانکدار بودند با فعالیت خود راه را برای او هموار کرده بودند. خود لورنزو سوداگر نبود، بلکه بخش بزرگی از ثروت خانوادگی را از دست داد. اما سیاستمدار نابغه ای بود که واقفیت قدرت را از ظواهر خارجی آن تمیز می داد.

در صفحه اول کتاب اشعار او تصویر او را در خیابانهای فلورانس می بینیم که چون شازمندی ساده رخت پوشیده و دخترانی که مزلوازه های او را می خوانند پیرامونش را گرفته اند. بین این صفحه چاپی تواضع آمیز و دستنویس های پرشکوهِ دوک دوبری تاجه مایه تفاوت وجود دارد!

در واقع لورنزو شامری خوب و بعنوان حامی شاعران دیگر و فیلسوفان و دانشوران مورد تحسین بود. وی چندان شیفته هنر های بصری نبود و نقاشیهای که عصر او را به یاد ما می آورد به سفارش پسر مویس لورنزیو پرداخته شده اند.

برای همین لورنزیو بود که بوتیچلی آثاری خلق کرد که تجلی گر حسن زیبایی دوستی فلورانس به ویژه ترین شکل آن است: بهار و ولادت ونوس از این زمهراند. در تابلوی اول، یعنی بهار موضوع تابلو از اوبد **Ovid** گرفته شده است، اما این اثر الهام گرفته از عصر باستان با افزودن یادگار های قرون وسطی پیچیدگی یافته است. خدایان عصر کفر در زمینه شایخ و برگ بهاری که چون برده ای متعوش



شکل ۷۰ - آرنول فینی و همسرش



هستند و تناسب آنها چنان درحد کمال است ، که قدم زدن در آنها سرور انگیز است . این تنها کافی است که من می توانم در دیون آن بگردم ، بی آنکه احساس فشار و فرسودگی کنم . شکفت آنکه ما نام معمار سازنده این شاهکار را نمی دانیم . قلعه ساز شهواری بنام لورانا Laurana زیر بنای آن ، یا به اصطلاح سنت کاری آنرا ساخت ، اما او مدتهایش از آنکه ساختمان قسمت مسکونی کاخ آغاز شود اوربیتو را ترک گفت . آنچه می توانیم بگوئیم این است که ظاهرا باید متشخص شخص دوک در تمام ساختمان نفوذ کرده باشد زندگی دوک را نویسنده زندگی نامه او که بوسپاسیانو بیستیچی Vespasiano Bisticci نام داشته شرح داده است . این فرد که کتابفروش دوک بود و کتابخانه او را پرویمان کرده است ،



شکل ۵۷

عصر گوتیک است ، پس و پیش می روند . چه اثر خارق العاده ای ازسازش تصویر های گوناگون در این نقاشی نمایان است ! اما در باره سرها ، این سرها برای ما حامل کشف جدیدی از زیبایی هستند که بسیار پر معنی تر از صورت های بر ، صاف و بیضی شکل عهد باستان است . موضوع تمثیل بزرگ دیگر بوتیچلی ، یعنی تولد ونوس ، از شاعر معاصرش پولیتزیانو Poliziano گرفته شده است . پولیتزیانو از آن گروه فلورانس های هوشمند بود که از فیلسوفان یونانی موسوم به نو افلاطونیان الهام میگرفتند . امید آنها این بود که فیلسوفان مشرک یونان را با مسیحیت آشتی دهند و به این جهت است که ونوس بوتیچلی اسلایه آن لوند عشق آفرین دوهه شرک شباهت ندارد ، بلکه رنگ بریده و در خود نهفته است و شباهتی به تصویر مریم



شکل ۷۲ - اوربیتو



شکل ۷۵ - قصر بوزکال

مدراء یافته است . هیچ چیز این حقیقت را دگرگون نمی کند که کشف فرد در فلورانس اوایل قرن پانزدهم صورت گرفت . اما در ربع آخر این قرن رنسانس به دربار های کوچک شمال ایتالیا ، فرارا Ferrara ، مانتوا Mantua و بالاز از همه به اوربیتو Urbino (شکل ۷۲) دین بسیار داشت . اوربیتو شهری کوچک و نسبتا دور دست دو حاشیه کوه های آپنینو Apenino بود . میتوان گفت که زندگی در دربار اوربیتو یکی از موارد اوج تمدن غربی بوده است . دلیل آن این بود که این دربار و قلعه و آن از دست اندازی متجاوزان اطراف مصون بود ، و این مصونیت را مدیون قدری مونه فلترو Federigo Monteltro دوک اول اوربیتو و بزرگترین سردار عصر بود که از هوش و فرهنگ بهره بسیار داشت . او با شور و شوق کتاب گرد می آورد و تصویرسری که برای کتابخانه گرانیهایش از او ساخته شده ، او را درحال خواندن یک نسخه خطی نشان می دهد . سراپا غرق در سلاح است و زانو بندی (که از ادوارد چهارم دریافت کرد) بر پای دارد و کلاه خود خود را پایین پایش گذاشته است . کاخ اوربیتو سبکی خاص خود دارد . صحن طاقما دار آن (شکل ۵۷) گرچه مانند شبستان برولسکو القاهره شباهت و نمایشگر بهار نیست ، اما آرام و گرمی مصون از گلشت زمار است . اتاقهای آن (شکل ۷۵) روشن و هواگیر

من و او ، با هم روی آبها
 پرواز می‌کردیم
 وقتی که ایستن شد
 نماندیم از دست رفت

میوه عشق ما
 سرخک گرفت
 و مرد

سال ها در گوش او
 قصه عشق را زمزمه کردم
 دیروز گفت :
 « بلندتر ، گوشم سنگین است »

من و او روی یل ننگی بهم رسیدیم
 نه من راه دادم که او برود
 و نه او به من راه داد
 با هم ازدواج کردیم

برای « وصال » می‌جویم
 پانصد و هشتاد و دو شعر گفتم
 صدوسی هفت سطر را امضاء کردم
 دو مرد را بشهادت خواندم
 و چهل و هفت کیلو سیب خریدم .

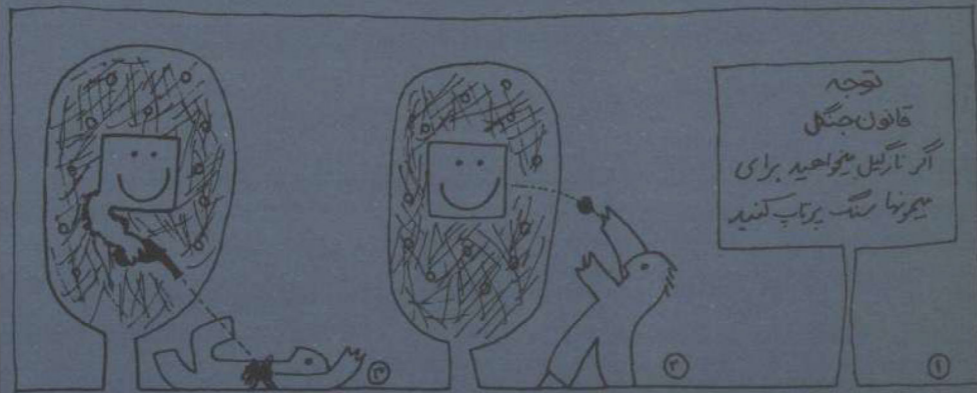
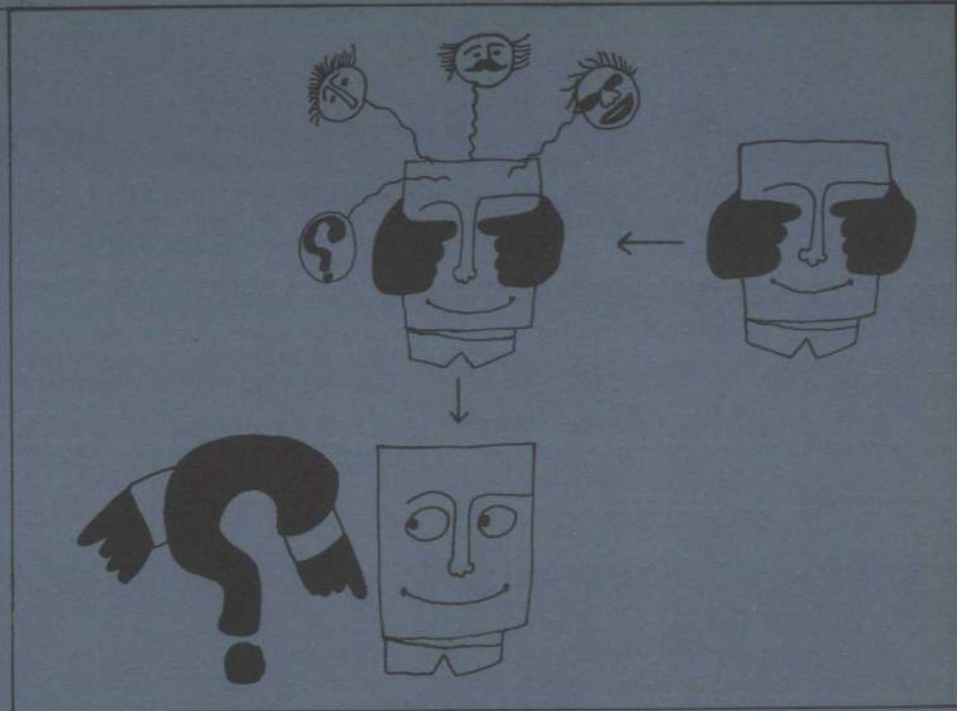
آن شب « شاهد اما »
 مهتاب بود
 حیف که جلسی دادگاه روز ها تشکیل
 می‌شود

از وقتی که او به ماتن های چوبی
 عشق می‌ورزد
 بلبش هم برای گلهای بلاستیگی
 آواز می‌خواند

اسم او مریم بود
 وقتی که ایستن شد
 من و روح القدس با هم تعجب کردیم

وقتی مرا برای همیشه ترک کرد
 برالم
 یک قلب شکسته در سینه

یک نظم مرغ بخته در بیخجال
 باقی گذاشت



توجه
 قانون جنگل
 اگر تارگیل می‌خواهید برای
 میوه‌ها سنگ پرتاب کنید



در انتظار گویند ...

فکر و نوشته : حسن بهرامی

طرح : فباد شیوا



جوزف لوزی

گزاره‌نامه هفته

سین . ناظریان

گزاره‌نامه هفته



نقش نویسنده و کارگردان در خلق یک فیلم

فیلم « میانجی » همانطور که از طرف بعضی ها و حداقل ناقدان هنری انگلیس حس شده، همیشه جزیره اول فستیوال « کن » را دریافت داشت. این فیلم به اقتباس از داستانی از نویسنده معروف انگلیسی « لسی بولز هارتلی » که زبان و جهان خاصی در داستان برداری معاصر انگلیس دارد، با سناریوی « هارولد پینتر » نمایشنامه‌نویس و سناریست برجسته انگلیسی و به کارگردانی « جوزف لوزی » فیلمساز آمریکایی مقیم انگلستان ساخته شده است. در فستیوال « کن » از « میانجی » به عنوان فیلم « لوزی » یاد شد و جایزه « نخل طلا » هم به او داده شد. ولی آیا این موضوع از اهمیت نقش « هارتلی » و « پینتر » در ساخت و پرداخت این فیلم می‌کاهد؟ بحث ما در این جا، در همین زمینه، یعنی نقش داستان نویسی، نویسنده سناریو و کارگردان در تهیه یک فیلم و ارتباط هر یک از آنها با یکدیگر در این قلمرو است. در این مورد چندین پیش « ریچارد رود » نویسنده و منتقد برجسته شمالی انگلستان که تألیفات مهمی در زمینه سینمای معاصر دارد گفتگویی ترتیب داد میان هارتلی، پینتر و لوزی. یعنی آنها را در خانه « لوزی » گرد آورد و از همه آنها پرسید خالق اصلی یک فیلم چیست؟ و قیلاً برای ساخت و پرداخت فیلم « میانجی » چه کسی صاحب اصلی کار و چه کسانی اصطلاحاً میانجی بوده‌اند؟

قبل از آنکه شمای از این گفتگوی جالب را نقل کنیم مختصری در باره هر یک از این سه شخصیت سازنده فیلم « میانجی » می‌گوییم.

« لسی بولز هارتلی » کار نویسندگی خود را در انگلیس از سال ۱۸۹۲ به عنوان یک ناقد ادبی مقالات شروع کرد. نخستین کتاب داستان او در سال ۱۹۲۵ منتشر شد و داستان میانجی که در سال ۵۳ انتشار یافت، از جمله بهترین آثار سالیهای اخیر اوست. بهترین آثار او نوشته هائی است در باره کودکی هیزمانش و پیداست که میانجی هم یکی از آنها و همچنان درباره حوادث دوران طفولیت پسر است که نخستین تجربیات جنسی و عاطفی خود را به طریقی غیر مستقیم و با میانجیگری بین دو عاشق و معشوق بزرگ سال به دست می‌آورد. جهان هارتلی به این ترتیب، جهانی است خیال انگیز و سمبلی و سبک نویسندگی او به دوران رومانسیسم رایج داستان های مربوط به دوران طفولیت است.

این داستان نه چندان پیچیده و مشکل و با این حال سرشار از رمز و کنایه و زیبایی طبیعی را « هارولد پینتر » به شکل سناریو در آورده است و او کسی است که در آثار جدید انگلیسی به عنوان یک نویسنده آثار بومی مقام خاصی دارد.

پینتر کار نمایشنامه نویسی را تقریباً بطور اتفاقی



هارولد پینتر

است نام می‌برد. پینتر در سالیهای اخیر چندین سناریو برای فیلم نوشته و مخصوصاً همکاری او با جوزف لوزی مشهور است. جالب اینست که پینتر تا به حال هیچکس از نمایشنامه های خود را به صورت سناریو در نیاورده و ضمناً هیچکدام از سناریو های او رأساً برای فیلم‌نویس شده بلکه هر یک از آنها اقتباس جالبی از یک داستان برای فیلم بوده است. اما « جوزف لوزی » از خود

تبعیدی های آمریکایی در اروپاست. عدم تطابق با محیط فکری و هنری هالیوود و سپس ماجرای دهشتناک « مک کارتیسم » که در دوران ریاست جمهوری آیزنهاور روی داد، عده‌ای از کارگردانان آمریکایی را به ترک هالیوود و کار و کسب در اروپا وادار کرد.

اوسن ولف تمامی اروپا را تسریح داد « زولتانسن » در فرانسه اقامت گزید و جوزف لوزی به انگلستان رفت. فیلم هائی که لوزی طی ۱۰ سال اخیر در انگلستان ساخته هر یک موجب بحث و گفتگویی فراوان شده است. لوزی تحت تأثیر محیط خاص هنری انگلیس و تفوق آثار بر سینما، در آن کشور، به یک سینمای بسته راه یافته است. همین همکاری او با امثال « هارولد پینتر » که اصلاً یک شخصیت تأثیری است، تمایل بیش از اندازه لوزی را به سینمای بسته نشان میدهد. لوزی سال گذشته حتی با تهیه فیلمی به نام « قیافه هائی در طبیعت » قدم به جهان پر از رمز و سحر و پیچیدگی هنر مندانی چون « کافکا » گذاشت.

همکاری پینتر با لوزی از فیلم « مستخدم » شروع شد و با فیلم های « تصادف » و « میانجی » ادامه یافته است.

لوزی درباره همکاری اخیر خود با پینتر در زمینه فیلم میانجی می‌گوید: « به عقیده من بحث های اخیر که درباره بحث نویسنده در ایجاد یک فیلم در گرفته و از جمله کوشش منسوب این فن را بین از اندازه مهم جلوه دهند، چنانگی بحث و پیچیده است. آنچه من در پینتر یافته‌ام وجود یک نویسنده خلاق و ضمناً یک نویسنده همکار و معاون است. چنین نویسنده‌ای کمک خیلی خوبی است برای تهیه فیلم‌هایی. بعضی از سناریو های پینتر عمیقاً یک سناریو مجسم سینمایی و حاوی بسیاری از تصاویری است که بعداً در فیلم بوجود می‌آید.

پینتر ادامه میدهد: از سوی دیگر ساختمان اصلی فیلم اهمیت خودش را در سناریو می‌یابد. این چیزی است که یک نویسنده سناریو حتی قبل از فیلمساز به ساخت و پرداختش نیازمند است. سناریوی میانجی، حتی در بعضی موارد به تعیین زوایا و کیبوریسیون های فیلمبرداری اشاره کرده است مسلم است که لوزی درباره استفاده از این اشارات اختیار تام داشته است. اما مساله اساسی این است که من خواستام احساس خاصی با تعیین اشارات مذکور در فیلم بوجود آورم و لوزی هم به خوبی منافع این اشارات را در یافته است.

به عقیده من کار کارگردانی از جهانی ترجمه سناریو به فیلم است.

جوزف لوزی می‌گوید ظاهر موجود چیزی است که طی چند سال همکاری میان من و پینتر بوجود آمده است. به عنوان مثال پینتر در سناریوی « مستخدم »

در صحنه مربوط به حوادث پله ها نوشته بود حوادث پله ها و فقط به یاد آوری دیالوگ این صحنه پرداخته بود.

پس از این وظیفه من بود که با درک نحوه دیالوگ و شخصیت های فیلم، صحنه مربوط را فیلمبرداری کنم. ولی پینتر در سناریوی اخیر خود به شرح جزئیات تصویری فیلم می‌پردازد، اینک من وظیفه دارم که با درک اشارات او در زمینه تصاویر فیلم به خلق اندیشه و احساس خاصی او از صحنه‌مورد نظر اقدام کنم. میتوانم بگویم سناریو « میانجی » به تعداد زیادی از تسهیل کار من و حتی کار تدوین کننده فیلم، موثر بوده است.

پینتر: من و لوزی به مرحله جالبی از تفاهم رسیده‌ایم. ما با گفتگو و بحث شروع میکنیم هیچگاه نیز آترا پایان نمیدهیم. همکاری ما حتی ضمن فیلمبرداری ادامه می‌یابد. در بعضی از صحنه های فیلم « میانجی » چندبار لوزی و من درباره نحوه فیلمبرداری صحنه ها و اینکه کدام یک به مقصود نزدیک تر است بحث و گفتگو کردیم. ولی بهرحال لوزی است که تصمیم نهائی را میگیرد. من درباره سناریو سایر فیلم هایم توانستم به این گونه تفاهم لازم که با لوزی دارم برسم بسیاری از کارگردانان های سناریو را از نویسنده می‌گیرند و دیگر بحثی با او نمی‌کنند، درحالیکه لوزی همیشه به من خوش آمد می‌گوید.

لوزی: نه فقط خوش آمد، بلکه تکرار می‌کنم که به پینتر نیازمند هستم. خیلی از کارگردانان اروپائی غالباً نامشان را در کنار نویسندگان سناریو هم می‌نویسند. حتی بعضی از آنها میکوشند نامشان در صف اول باشد. شخصی مثل « آنتونیونی » که اغلب یک گروه از نویسندگان را برای نوشتن سناریوی فیلم هایش دارد، باز نامش را در شمار این نویسندگان، به عنوان سناریست، در فیلم می‌گذارد. مسلم است که کارگردان به عنوان فیلمساز واقعی، در تعبیر سناریو و پس و پیش کردن صحنه ها و دیالوگ و حتی در تکمیل سناریو نقش مهمی دارد. ولی مساله اینست که او همه این کارها را به عنوان کارگردان میکند. یعنی کارها لازمه کارگردانی یک فیلم است. پس چه زود می‌تواند نوشتن نام او بین نویسندگان سناریو هست؟ اما یک نکته اساسی که باید اینجا گفته شود اینست که یک فیلم ساز خوب ضمناً لازم نیست یک نویسنده خوب و حتی یک سناریست خوب باشد. مسن شخصاً ترجیح میدهم سناریوئی را که به نویسنده یک سناریست و از روی یک کتاب جالب اقتباس شده است به صورت فیلم در آورم و در این زمینه « پینتر » تا به حال یکی از بهترین همکاران من بشمار رفته است.

پانصدمین سالگرد خالق هنر گرافیک

در شهر « نورنبرگ » آلمان اینک نمایشگاه‌های بزرگی دایر است که تا پایان سال ۷۱ نیز همچنان متبوع خواهد بود. در این شهر محاکمات بزرگ جایتکاران جنگ جهانی دوم صورت گرفت و در همین شهر پانصد سال پیش مردی زاده شد که معتقد بود پروردگار غالباً به بندگانش خود همه گونه قدرتی را برای خوب بودن و انسان بودن و خلق نیکی و زیبایی اعطاء میکند.

آلمانی‌ها امسال پانصدمین سالگرد تولد « آرشت دورر » را با شکوه هرچه تمامتر برگزار می‌کنند. آرشت، در ماه مه سال ۱۴۷۱ از یک پدر و مادر محارستانی در نورنبرگ زاده شد. در آلمان « لئونارد و داوینچی » ۱۸ سال داشت و آرشت دورر « در سال ۱۴۷۸ یعنی ۷۸ سال قبل از تولد « رامبران » درگذشت.

از دورر « به عنوان یک « داوینچی » دیگر نام می‌برند. او نیز مثل داوینچی معتقد بود، زندگی و خاصه زندگی هنری بدون درک علم و صنعت و مجهز شدن به فنون علمی بی‌حاصل است و درست مثل سروشت ملوانانی میماند که بدون تجهیزات لازم بر دریا میرانند و نمیدانند به کجا و چه وقت خواهند رسید.

قبل از « دورر » صنعت چاپ به وسیله « گوتنبرگ » اختراع شده بود و کارهایی نیز در زمینه گراور و کتبه کاری روی چوب به عمل آمده بود ولی « دورر » در واقع به تجدید اختراع گراور اقدام کرد. به تجدید خلق « کتبه کاری » و طراحی های سیاه قلم پرداخت. به هر تقدیر او پدر هنر گرافیک جهان است.

اما اهمیت « دورر » فقط به عنوان یک مخترع نیست، بلکه اهمیت او در تهیه امکانات وسیع برای هنر گرافیک، دقت و مهارت بی انتهایش در خلق مناظر، لحظه‌ها و تصاویر و عمق و بعدی است که به این تصاویر جاودان داده است.

دورر هم مثل داوینچی به همه اجزاء و عناصر طبیعت و زندگی قیافه های اطرافش چهره‌ها، قدسیین، اقیانه های کهن، مراسم، آیین، طبیعت کسترده، حیوانات سرگردان، شوک‌ها، امی‌ها، خفاشان و عضلات اسباب علاقمند بود و همه این اجزاء و عناصر را در اغلبی از آثارش به نوعی تکرار کرده است.

دورر ضمناً، به همان اندازه که به فرشتگان علاقمند بود به دیوها و جن و پری نیز علاقه داشت. دنیای او دنیای مهاجرتی و هنریستی تضادها با یکدیگر است. دنیای او سرشار از تخیل بی انتها و اندیشه های گرفتار. او اختلاط صنعت و هنر و علم و فانتزی را

نه فقط در زمینه تکنیک و شکل به کار می‌گیرد بلکه در قلمرو محتوای پایان ناپذیر آثارش نیز وارد میکند.

جهان « دورر » جهان معجزات است. خودش در این زمینه می‌گوید: پروردگار چه‌جا که همه گونه قدرتی را برای درک و فهم و خلق آثار خوب به یک انسان هدیه میکند. چه‌جا که هیچ‌کس دیگر جز او، در دوره زندگی‌اش، و پس از مرگش نیز به این قدرت نرسد. این در واقع به دیداری است معجزه آمیز. این چیزی جز اعجاز خداوندی در ساخت و پرداخت انسان خویش نیست.

و « دورر » در نهایت توان و نیروی خود برای خلق آثار جاودانیش، از اینکه احیاناً به زیبایی مطلق و کمال مطلوب دست نیافته است شاکه است.

دورر معتقد بود که در هنر نقاشی جهانی از دانش و اطلاع وجود دارد. می‌تواند فقط از طریق نقاشی است که آدمی به درک عظمت و گسترش زمین، دریاها، و ستارگان نایل میشود.

او دیدگاهی عمیقاً بسیر و احساسی سرشار از تخیل بصری داشت. در بعضی از نمایشگاه های نورنبرگ تابلو های کوچک او به مدد وسایل جدید در عکس های بزرگ نمایانده شده و بدین طریق دقت و مهارت چشمان این هنرمند در مشاهده ظریف ترین نکات یک نقش و یا منظره و سپس انتقال آن به آثارش نشان داده میشود.

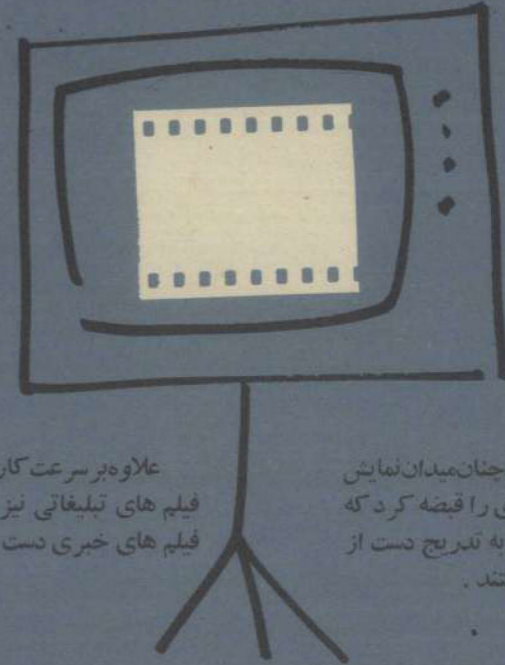
دورر در دوره نوابی چون رافائل - بلینتی و اراسموس نیزست و با آنها حشر و نشر داشت. دورر عاشق سفر بود. به دیدن و ضبط کردن علاقه داشت و میکوشید هر چیز را به یکبار، بلکه چندین بار و از طرق مختلف و با روش های گوناگون ببیند.

چند پورتترهای که دورر از خود کشیده جلوه های جسم و روح او را طی سالیهای متفاوت بخوبی نشان میدهد. اغلب این پورترها زیبا، درخشان و در نهایت عظمت هنری است به‌طوریکه عده‌ای او را به دوست داشتن خود، به یک نوع تمایل « ناریسیستی » متهم کرده‌اند، ولی حرف اول و آخر هر هنرمندی با خویش گفته میشود. و این خود اوست که زشتی و زیبایی‌اش را در مرض دید و به محاکم فصاحت این و آن میکندارد.

اگر او درخود یکباره زیبایی و عظمت و نوع می‌بیند، چاره‌ای جز بازگشت ندارد.

تلویزیون

فیلم‌های خبری را در امریکا کشت



تلویزیون چنان میدان نمایش فیلم‌های خبری را قبضه کرد که سایر عوصات به تدریج دست از این کار برداشتند.

علاوه بر سرعت کار تلویزیون فیلم‌های تبلیغاتی نیز در مرگ فیلم‌های خبری دست دارند.

۲۷ روز ۲۷ سپتامبر سال ۱۹۶۷ فیلم‌های خبری در مسانگ متصدیدی امریکا برای همیشه مرد. مرگ، بطنی و مثل مرگ یک مرفوق انجام گرفت. حتی بیون نرد ورنج، و هیچگونه جای خالی هم از خودش باقی نگذاشت.

روریست و هفت دسامبر تعداد بسیار کمی از مردمی که به سینما رفته بودند، در آغاز و پایان فیلم متوجه شدند که تماشاچی تماویز اتفاقات انسانی هفته در دنیا نبودند. تصاویری که روز به روز از تعدادش کاسته میشد.

در سالهای ۱۹۵۰ کلیه ده هزار تالار نمایش فیلم در آمریکا، برای تماشاچیان، فیلم خبری - که از میان آنها فیلم خبری که بازار در اختیارشان میگذاشت - انتخاب میکردند و نمایش میدادند. ولی از سال ۱۹۵۰ به بعد، روز به روز از تعداد سینماهای نمایش دهنده فیلم خبری کم میشد. تاخالی که در سال ۱۹۶۷ فقط دو سینما مادرین به نمایش این فیلم‌ها میگردید.

در سال ۱۹۵۰ هر سینما برای اجاره فیلم‌های خبری « هفته » و یا « اخبار پارامونت » هزار دلار بر هفته خرج

میکرد. در سال ۱۹۶۷ قیمت اجاره‌ی هر فیلم خبری در هفته به ۵۰ دلار رسید یعنی از خرج چاپ و ظهور و مواد خام هم کمتر. باوجود این، عده‌ی زیادی از صاحبان سینماها حتی حاضر نبودند در هفته ۵۰ دلار صرف کرایه‌ی فیلم‌خبری کنند. زیرا تماشاچیان سینما ترجیح میدادند به جای دیدن فیلم خبری، برای چند دقیقه هر که شده، اتراکت داده شود تا برای دیدن بقیه‌ی فیلم بتواند کمی تجدید قوا کنند.

در سال ۱۹۵۵ که تلویزیون دیگر به صورت یک وسیله ارتباطی شمارهای یک برای توده‌ی مردم درآمد بود، فقط پنج موزه و سازمان بزرگ در آمریکا دست به ساختن فیلم‌های خبری میزد. برادران وارنر که نام و علامت فیلم‌های خبری « پاته » (در سال ۱۹۸۸ توسط چارلز پاته تأسیس شده بود) را خریداری کرده بود، اولین موسسه‌ای بود که در سال ۱۹۵۶ دست از فعالیت و ساختن فیلم‌های خبری برداشت. سال بعد نوبت به « اخبار پارامونت » که علامت آن « چشم‌گوش دنیا » بود، رسید. و آرشو آن که از سه میلیون متر فیلم تشکیل میشد، بیک بخش کندی فیلم‌های تلویزیونی فروخته شد و سپس در

سال ۱۹۶۳ فیلم‌های خبری فوکس قرن بیستم نیز تعطیل شد. آخرین تهیه کنندگان فیلم‌های خبری، یکی رشته فیلم‌های « اخبار روز » بود که توسط مترو گلدوین مایر و « هیرست » (یکی از بزرگترین موسسات نشر روزنامه‌های خبری در آمریکا) تهیه میشد، و دیگری « اخبار یونیورسال » بود که هر دو در اواخر سال ۱۹۶۷، اولی در ماه نوامبر و دومی در ۲۶ دسامبر دست از فعالیت برداشتند.

مترو گلدوین مایر - هیرست دیگر فیلم خبری نیسازد، ولی به فعالیت در زمینه‌ی تهیه فیلم برای مدارس و کارخانه‌ها ادامه می‌دهد.

آنهايي که تا حدودی جوانی را پشتمر گذاشته‌اند، حالا دیگر با خاطر قیلم‌های خبری نرسر میداند. « نام مید » مدیر یونیورسال میگوید: « برای جلوگیری از ضرر به این فکر افتادم که در فیلم‌های خبری‌مان، فقط به یک خبر مهم بپردازیم. همین کار را هم کردیم، ولی نتیجه‌ای نداد. بعد عکس این کار را انجام دادیم، یعنی در مدت هفت دقیقه بیشتر از ده خبر جای دادیم، ولی ابتکار هم نیفتاد. بعد فیلم‌هایمان را رنگی کردیم، اما ابتکار

رقص‌های بومی گیلان در تالار رودکی

برای نخستین بار سازمان فولکلور ایران رقص‌های بومی گیلان را به طراحی و کارگردانی خانم « ریناشارت » در تالار رودکی به‌معرض تماشاگران علاقه‌مندان رقص‌های بومی گیلان رساند. در ضمن مجموعه‌ای از برنامه‌های موسیقی که در طول فصل گذشته در تالار کوچک رودکی عرضه شده بود در تالار بزرگ مجدداً اجرا خواهد شد. این مجموعه که آخرین برنامه فصل جاری است در ۲۹ خرداد ماه اجرا می‌شود.

عکس و پیکره



* در گالری « پرنیکادل » لندن نمایشگاهی کنایش یافت که در نوع خود کم‌نظیر بود. در این نمایشگاه عکسهای هنری « امت‌گاوین » و پیکره‌های « میشل دالی » به نمایش گذاشته شد. کار این دو هنرمند انگلیسی به‌گونه‌ای به یکدیگر نزدیک‌اند و همین نزدیکی سبب شده تا « کلودی هال » مدیر گالری ترتیب این نمایشگاه را بدهد.



طراحی پارچه

مشمبه هفته گذشته نمایشگاهی از آثار « طرح پارچه » کیوان متوفی در گالری خانه افتتاح شد. « کیوان متوفی » رشته تخصصی طراحی پارچه را در آلمان گذرانیده و لیسانس مدرسه مهندسی نساجی است. در این نمایشگاه دو نمونه از طراحی‌های او (طرح پارچه‌های قابل بافت و طرح پارچه‌های چاپی) به معرض نمایش گذاشته شده است.

بررسی کتاب

شماره دوم از دوره جدید بررسی کتاب با بحث‌ها و مقالاتی جالب منتشر شد. در این شماره مقالات « انقلاب‌های تأخر، پس از جنگ دوم جهانی »، « محتوی فلسفی نمایشنامه‌های هارولد پینتر »، چند شعر و کاریکاتورهایی از اردشیر محمص را می‌بینیم.

آثار هنری در زورخ

* در « نوگالری » زورخ در این ماه آثار هنرمندان برجسته‌ی به نمایش گذاشته شد. در نمایشگاه اخیر این گالری آثار نقاشی « لایک » و طراحی‌های « استو »، « لانسکوی » و « بازین » و پیکره‌های « لوبو » به نمایش درآمدند. که از این میان تابلوهای رنگ و روغن « لایک » موزد توجه واقع شد.

نمایشگاه

که در آن فقط توجه به ارزشهای تجسمی فرم هدف نهائی نه پیونده بلکه تغییراتی که در اثر گسترش فرمها به وجود می‌آید و همچنین شکل گیری متنوع و مداوم پدیده تجسمی که با دخالت تماشاچی صورت می‌پذیرد و فضای ذهنی کارهای اخیر وزیر تجربیات تازه‌ای را در زمینه هنرهای تجسمی مطرح می‌سازد و امید دارد.

در این هفته نمایشگاهی از آخرین پژوهشهای هنری محسن وزیری مقدم تحت عنوان « بررسی فرم در انجمن ایران و آمریکا » افتتاح شد. نمایشگاه صورت می‌پذیرد و فضای ذهنی کارهای اخیر وزیر تجربیات تازه‌ای را در زمینه هنرهای تجسمی مطرح می‌سازد و امید دارد.

کارتر خوشونت و برهنگی

* « کارتر » نام فیلم تازه‌ایست که « مایکل کین » هنرپیشه معروف انگلیسی نقش اول آنرا به عهده دارد. در این فیلم یکبار دیگر مایکل کین نقش از خوشونت را بر پرده مجسم می‌سازد که با چاشنی برهنگی، دلپسندتر و چشمگیرتر شده است...

نقش مقابل کین را در این فیلم « بریت اکلد » همسر سابق پیتربلسز و ستاره‌ی مشهور سوئدی بازی میکند. کارگردانی را « مایک‌هاجر » انجام داده است...

این تصویر، صحنه‌ای از فیلم را نشان میدهد که مایکل کین با قدرت اسلحه، یان هندری را مجبور به نوشیدن وینکی میکند!





پایان کنفرانس

کنفرانس سازمانها و جمعیت‌های تحت ریاست عالیته شهبانو بمدار ظهر ۱۸ خرداد به کار خویش پایان داد. در این کنفرانس ۶۰ تن از وزيران، معاونان و مديران كل وزارتخانه‌ها و سازمانهای دولتی - همچنین ۳۷۲ تن از اعضای جمعیت و سازمان تحت ریاست شهبانو، ۲۰ نفر از اعضای جمعیت‌های ملی و جمعی از نمایندگان مجبوعات شرکت داشتند. نکات اساسی طعنامه کنفرانس بدین قرارست:

- ۱ - هدفها و حدود فعالیت سازمانها در چهار چوب برنامه توسعه ملی قرار میگیرد (هدف از این کار ایجاد هماهنگی و جلوگیری از دوباره کاری است)
- ۲ - در سازمانهای تحت ریاست شهبانو تنظیم بودجه برنامه‌های و بکار بستن اصول حسابداری نوین مورد عمل قرار میگیرد .
- هدف از این کار فراهم ساختن امکان ارزشیابی مداوم است)
- ۳ - تشکیلات سازمانها و جمعیت‌ها متناسب با زمان و وظایفی که دارند خواهد بود . استخدام در این سازمانها و جمعیت‌ها نیز با نظر در گرفتن ضوابط متداول صورت خواهد گرفت .

تماشای جهان در يك هفته

حزب پان‌ایرانیست ، از سوی سعید وزیری ، عضو حزب ایران نوین پاسخ داده شد . آقای سعید وزیری ضمن اشاره به خدمات چندین ساله رادیو ایران و گسترش سریع شبکه تلوویزیونی کشور یادآوری کرد که ندیده انگاشتن خدمات دیگران ، کار عادلانه و منصفانه‌ای نیست و خاطر نشان ساخت که رادیو و تلوویزیون کشور همواره مردم را در جریان حقایق قرار داده‌اند . او در این زمینه به گزارش های مربوط به پیروزی اوپک اشاره کرد و گفت ما هنوز گزارش های لحظه به لحظه این پیروزی بزرگ را که از شبکه رادیو تلوویزیونی ایران بخش میشد ، فراموش نکرده‌ایم .

سخنران بعدی جلسه روز یکشنبه گذشته مجلس شورای ملی ، آقای فرهاد پور از حزب مردم بود . او نیز ضرورت ادغام سازمانهای رادیو تلوویزیونی کشور را تأیید کرد و گفت نقطه ضعف بزرگی که در برنامه های رادیو تلوویزیون وجود دارد ، آگهی های تجاری است .

بدآموزی آگهیها

به اعتقاد این نماینده حزب مردم ، محتوای بسیاری از برنامه های تبلیغاتی و آگهیهای تجاری بنحوی است که طعنان مختلف، به ویژه جوانان و کودکان را از مسیر سازندگی و پیشرفت باز میدارد و جنبه های بدآموزی آگهیها ، تأثیر سایر برنامه‌های آموزنده را نیز از میان بر میدارد .

آقای فرهادپور آنگاه به تفصیل درباره نتش وسائل ارتباط جمعی ، از جمله رادیو تلوویزیون در پیشرفت فرهنگ و تعلیم و تربیت سخن گفت و نقطه نظر های حزب مردم را در این زمینه تشریح کرد .

تعداد گیرندهها

در کلیات لایحه تاسیس سازمان رادیو تلوویزیون ملی ایران ، آقای دکتر دادفر نماینده حزب ایران نوین نیز به تفصیل صحبت کرده . وی ضمن ارائه آمار نوینی درباره افزایش سریع فروش گیرنده‌های رادیو و تلوویزیون ، نتیجه گرفت که هر دو سازمان ملی سالهای اخیر پیشرفت و گسترش قابل توجهی داشته‌اند .

دکتر دادفر اظهار داشت بر اساس برآورد های متمدانی تاکنون بیش از ۴۰۰ هزار گیرنده تلوویزیون و متجاوز از ۴ میلیون گیرنده رادیو در سراسر کشور و در میان خانوار های ایرانی مورد استفاده قرار میگیرد و همین امر نشان میدهد که مردم از برنامه های رادیو و تلوویزیون استقبال کرده‌اند . در همین زمینه آقای پور بااشاری نماینده حزب ایران نوین نیز سخنان مشروحه ایراد کرد .

مسئولیت بیشتر در پایان رسیدگی به لایحه تاسیس سازمان رادیو تلوویزیون ملی ایران ، آقای رامید از فراکسیون پارلمانی حزب مردم به وظایف سنگین سازمان جدید رادیو تلوویزیون اشاره کرد و گفت ، به لحاظ اختیارات وسیعی که از جانب قوه مقننه به این سازمان تفویض میشود، نظارت و کنترل بیشتری نیز بر اعمال آن ضروری مینماید و حزب مردم حق رسیدگی به چگونگی برنامه های رادیو تلوویزیون را برای خود محفوظ میدارد .

درباره نظراتی که از جانب نمایندگان اجزاب اقلیت ابراز شده بود ، آقای محمد سام وزیر اطلاعات، پس از تصویب لایحه، توضیحات کاملی در اختیار نمایندگان مجلس شورای ملی قرارداد .

بی طرفی

وزیر اطلاعات ضمن اشاره به گزارش های که از اجتماع اخیر اعضای حزب مردم از شبکه رادیو تلوویزیون ایران پخش شده بود ، اظهار داشت این اقدام واقدامات مشابه دیگری که در همین زمینه به عمل آمده است ، بهترین دلیل بی طرفی رادیو تلوویزیون ایران است

و مطمئناً همین روش در آینده ادامه می یابد . وزیر اطلاعات نیز ضرورت کنترل آگهی‌های تجاری را تأیید کرد و خاطر نشان ساخت که از این پس از پخش آگهیهای بدآموز ، جلوگیری خواهد شد .

به موجب لایحه‌ای که از تصویب مجلس شورای ملی گذشته است ، بمنظور تمرکز امور مربوط به تاسیس و اداره بهره‌برداری از مراکز رادیو تلوویزیونی و همچنین تهیه و پخش برنامه های رادیو تلوویزیونی سازمانی بنام سازمان رادیو تلوویزیون ملی ایران تشکیل میشود .

ایران و بازار مشترک

سفر آقای هویدا نخست وزیر به بلژیک اهمیتی دو گانه دارد . هویدا درباره توسعه همکاری اقتصادی ایران و بلژیک و امکان سرمایه‌گذاری بلژیکیا در ایران گفتگوهایی در بروکسل خواهد داشت .

بازار مشترک هم استفاده میکند - مرکز این بازار در پایتخت بلژیک است . گردانندگان بازار مشترک گفتگوهایی اعضای وابسته دارد . ایران به خاطر موقعیت خاصش مایل است با بازار مشترک روابط ویژه داشته باشد .

و با هم افزوده شد



اردوگاه آوارگان

سیل و توفان پائیز ۱۳۴۹ - جنگ هزار نفر افزایش یافته است . نظام اداری پاکستان شرقی ضربه های سختی بر این سرزمین وارد آورد . دهها هزار تن مردم پاکستان شرقی که از بازیهای سیاسی سرد نمی‌آوردند، در برابر مخاطرات آشوب ، گرسنگی و باز هم توفان و سیل به نیمه غربی بنگال - در هند - گریختند . در اینجا بود که سروکار این سیل آوارگان باوفا افتاد .

هندیان که میهمان ناخوانده را با بیک مرگ همراه می‌بینند بادشواری های فراوان روبرو هستند و این مجموعه پیچیده مناصب روابط دهلی نو و کراچی را به مرحله « آغاز انفجار » کشانیده است .

روز شنبه در دهلی نو اعلام شد که حکومت های محلی هند حاضر نیستند سهم خود را از پناهندگان پاکستانی بپذیرند و هر کدامشان دهها هزار تن از آنان را سکتی دهند . در شیلوگ - پایتخت ایالت آسام - روز شنبه اعتصاب‌هنگامی برای اعتراض به مهاجرت پناهندگان پاکستانی به این ایالت ، در سطح وسیعی آغاز شد .

روز یکشنبه سازمان جهانی بهداشت که در برابر گسترش دامنه وبا در شبه جزیره هند - با هزاران قربانی - و در آفریقا - با صد ها قربانی - دچار تشویش شده ، اعلام کرد که گسترش وبا جنبه انفجاری پیدا کرده است . مطابق گزارش سازمان جهانی بهداشت تعداد مبتلایان شناخته شده وبا



پیشنهاد جدید

برژف دبیر کل حزب کمونیست شوروی روز شنبه در يك نطق انتخاباتی پیشنهاد کرد :

- نیرو های مستقر در اروپا - چه خارجی و چه ملی - متقابلاً تقلیل یابند .

(مقصود شوروی - آمریکا - انگلستان فرانسه و چین کمونیست است .) - قدرت ناوگان های روسی و آمریکائی مستقر در اقیانوسها و دریا ها متقابلاً کاهش پیدا کند .

برژف تأکید کرد که پیمان آتلانتیک شمالی پیشنهاد شوروی در زمینه کاهش متقابل نیرو ها در اروپا را بیجواب نهاده است و اشاره کرد که دولت شوروی آماده بحث در زمینه این پیشنهاد است .

دبیر کل حزب کمونیست شوروی که برای شرکت در مبارزه انتخاباتی تعیین کادر رهبری حزب کمونیست نطق های گلدامایر - روز چهارشنبه در برابر اعضای پارلمان اسرائیل - و سادات - روز پنجشنبه در جریان يك مصاحبه رادیو تلوویزیونی - سیاست این دو کشور را واضحتر از هر موقع ارائه داد .

گلدامایر که بهنگام عقد پیمان مصر و شوروی در کنفرانس های سوسیالیستها در استکهلم شرکت داشت ، در آنجا کوشید این پیمان را بی اهمیت جلوه دهد ، ولی در نطق روز پنجشنبه اش گفت : « پیمان مصر و شوروی باعث شده است که مصر دیگر نه يك کشور غیر متعهد ، بلکه یکی از اقمار شوروی باشد . » کارشناسان بر این نظرند که دولت اسرائیل برای رسیدن به هدف اهمیت پیمان مصر و شوروی را بیشتر از آنچه هست جلوه میدهد :

۱ - واداشتن آمریکا به تحویل تسلیحات فراوانتر به اسرائیل .

۲ - متقاعد کردن واشنگتن به اینکه عادی شدن روابطش با مصر مقدور نیست .

۳ - تأکید گلدامایر روی ماده هشتم پیمان مصر و شوروی - مربوط به همکاریهای نظامی دو کشور - مؤید این نظرتست .

شوروی آماده شده است ، این نظر آمریکا را رد کرد که حضور ناوگان شوروی در مدیترانه و اقیانوس هند امنیت و صلح جهان را تهدید میکند .

پیشنهاد های برژف جز در زمینه کاهش متقابل ناوگانهای جنگی امریکا و شوروی نکته تازه‌ای دربر ندارد ، ولی اعلام آنها به گمان کارشناسان ممکنست باعث گشایش در گفتگو ها و تماس های مربوط به محدودیت سلاح های استراتژیک (سالت) ، اوضاع برلن ، تشکیل کنفرانس امنیت اروپا و بحران های خاورمیانه عربی و خاور دور شود .

دو نطق و دو نظر

میرفت آمریکا را بباد انتقاد گرفت . نکات اصلی نطق سادات اینها هستند :

۱ - تخلیه همه سرزمین های اشغال شده در جنگ ژوئن ۱۹۶۷ و احقاق حق مردم فلسطین شرط برقراری صلح است .

۲ - مصر يك وجب از خاک خود را به اسرائیل وائی گذارد .

۳ - مصر با توافق جداگانه مخالفت و عقیده دارد که برای بحران روابط عرب و اسرائیل باید يك راه حل کلی جستجو شود .

۴ - مصر هر ضربه اسرائیل را با ضربه مشابهی پاسخ میگوید .

۵ - شرایط گشایش ترعه سوئر : - نیرو های مصری باید درحاشیه شرقی ترعه مستقر شوند .

۶ - توافق در زمینه گشایش ترعه جزئی از يك توافق کلی است .

۷ - بدنبال توافق يك آتش بس ده ماهه - نه آتش بس دائمی مورد نظر اسرائیل - برقرار خواهد شد .

۸ - سخنان مایر و سادات بگفته کار شناسان امکان توافقی بر سر گشایش ترعه سوئر را دشوارتر کرده است .

۹ - گشایش این راه آبی به سود مصرست چون :

- بر درآمد ارزی مصر افزوده میشود .

- حیثیت جهانی مصر افزایش می یابد .

و اسرائیل از آن سود می برد ، چون :

- عبور کشتیهای ملل جهان از ترعه سوئر حصار دفاعی مطمئنی برای اسرائیل است .

- گشایش این راه آبی بحران خاور میانه عربی را بیشتر در ابهام منطقه آن محصور میسازد و تثبیت « وضع موجود » را برای اسرائیل آسانتر میکند .

از آنجا که قدرتهای بزرگ و کشور های منطقه هم از گشودن ترعه سوئر سود میبرند باید انتظار داشت که سرانجام « پاندرمیانی » آمریکا به نتیجه برسد و راهی برای گشایش این راه آبی پیدا شود .

در رادیو و تلویزیون

از این هفته برنامه دفتر آدینه به مدت دو ساعت و نیم پخش خواهد شد.

برنامه دفتر آدینه که از چند ماه پیش از ساعت ده تا دوازده صبح روزهای جمعه از فرستنده برنامه دوم (رادیو تهران) پخش می‌شد، از این هفته به مدت دو ساعت و نیم پخش خواهد شد. برنامه دفتر آدینه، که بیشتر به امر طبقه جوان و دانشجویان تهیه و پخش می‌شود، حاوی مطالبی است درباره موسیقی، ادبیات، تأثیر، باله، اپرا، سینما و نقاشی و همچنین معرفی چهره‌های هنری ایران و جهان.

این برنامه به وسیله هیابون نوراحمر و پوران فرخزاد نوشته و تنظیم می‌شود، و تهیه کننده با سابقه و آگاه رادیو ایران علی اصغر طاهری آنرا تهیه می‌کند، رامین فرزاد، کامبیز ابراهیمی، آذر، مریم معترف، زهره دریاضی، بهزاد افراهانی، ناصر احمدی، کیومرث مشیری، جلال سهرابیان و یوسف خانملی اجرا کنندگان و همکاران همیشگی این برنامه هستند.

آهنگهای انتخابی هفته

از این هفته برنامه آهنگهای انتخابی هفته که هر هفته از ساعت ۱۲ تا ۱۳ روزهای جمعه به مدت یکساعت پخش می‌شد، به مدت سی دقیقه و از دوازده نیم تا یک بعد از ظهر پخش خواهد شد. در این برنامه معمولاً یک آهنگ ایرانی و دو آهنگ غربی پخش می‌شود. جلال سهرابیان عهده‌دار تهیه این برنامه است. برنامه آهنگهای انتخابی هفته، از برنامه دوم رادیو ایران پخش می‌شود.

پخش چند اثر برگزیده از ریشارد اشتراوس و کارل وبر

به مناسبت یکصد و هفتاد و شش سالگرد تولد «ریشارد اشتراوس» آهنگساز برجسته آلمانی، در بخش موسیقی کلاسیک برنامه سوم صدای ایران فرستنده «اف - ام» جمعه شب هفته گذشته، چند اثر برگزیده این آهنگساز که برای موسیقی اپرا تصنیف شده بود، پخش شد، و شنبه شب هفته گذشته هم، به مناسبت یکصد و پنجاه و پنج سالگرد تولد «کارل ماریافون وبر» آهنگساز بزرگ آلمانی چند برگزیده این آهنگساز عرضه شد.

خلق انسان من علق

از نمایشنامه های تازه ای که برای ضبط تلویزیونی آماده میشود، نمایشنامه «خلق انسان من علق» است، این نمایشنامه توسط «داریوش مودیان» نوشته شده است.

«داریوش مودیان» دانشجوی دانشکده هنرهای دراماتیک است و کار تأثیر را مدتهاست که شروع کرده وی علاوه بر نمایشنامه نویسی، بازیگری و کارگردانی هم میکند. داریوش آخرین کار بازیگری را در «بدبیه گوئی» نوشته یونسکو ایفا کرد. نمایشنامه «خلق انسان من علق» توسط مودیان کارگردانی میشود.

بازگشت

یونس دردشتی، خواننده قدیمی و خوش صدای رادیو هفته گذشته، بعد از چهار سال دوری از وطن، به ایران بازگشت. قرار است، دردشتی فعالیت خود را بعد از غیبت نسبتاً زیادش بار دیگر در رادیو از سر بگیرد.

عاقبت و بچه های مدرسه

تلویزیون بر اساس نوشته کوتاه «عاقبت» اثر بهرام صادقی فیلمی در دست تهیه است. این فیلم با کوشش دانشجویان مدرسه عالی تلویزیون تهیه میشود. و تمام امور فیلمبرداری، کارگردانی و امور فنی به عهده خود دانشجویان است.

« جشن تولد » برای تلویزیون ضبط می شود

نمایشنامه « جشن تولد » نوشته « هارولد پینتر » به ترجمه و کارگردانی « ابوالحسن وندهور » برای ضبط



تلویزیونی آماده می‌شود. هارولد پینتر یکی از آخرین سردمداران تأثیر پوچی در سال ۱۹۳۰ در شرق لندن به دنیا آمد. در نوجوانی به سربدن شعر پرداخت و سپس در «آکادمی سلطنتی هنرهای دراماتیک لندن» و مدرسه «فن بیان و دراما» تحصیل کرد و با نام مستعار «دیوید بارون» وارد کار هنرپیشگی شد.

های میخی نیاز دارد. چه های افراطی ائتلاف گروه «اتحاد خلق» او را با دمکرات های میخی خوش نداشتند و این را «خیانت به انقلاب» میدانند. به همین سبب بعید نیست که برای برهم زدن این ائتلاف دست به قتل «زوکویک» زده باشند. اگر چنین باشد، باید قبول کرد که هر آشوبی «اتحاد خلق» و «آلنده» رابیشتر تهدید میکند. چون اگر دمکراتهای میخی از «جبهه خلق» جدا شوند و آنرا در اقلیت قرار دهند، احتمال بسیار زیادی هست که گروه «چپ میانه» به شیوای ایتالیایی با تکیه بر بخش بزرگی از ارتش شیلی قدرت را به دست گیرد، یا محتمل تر از این، دست راستی ها با کودتا بقدرت رسند.

ممکن است در برنامه های تلویزیون هاتفسیراتی در آخرین لحظات روی دهد. این گونه تغییرات قبلا از تلویزیون ها اعلام خواهد شد.

برنامه

تلویزیون ملی ایران

- برنامه اول
- برنامه دوم
- شبکه (همدان، اصفهان، خرمشهر)
- مراکز استان
- رشت
- تبریز
- بندرعباس
- کرمانشاه
- رضائیه
- آبادان
- شیراز

تلویزیون آموزشی

تلویزیون آمریکا

رادیو ایران

رادیو تهران

رادیو F.M

از پنجشنبه
۲۷ خرداد
تا چهارشنبه
۲ تیر ماه ۱۳۵۰

پنجشنبه ۲۷ خرداد

تلویزیون ملی ایران

برنامه اول

بخش اول	بخش دوم
۱۲ر۴۵ آهنگهای روز	۱۸ شروع برنامه
۱۳ شروع برنامه	۱۸ر۰۴ کودکان
۱۴ اخبار	۱۸ر۳۰ اخبار
۱۴ر۱۶ بهداشت	۱۸ر۴۴ کارتون باگزیانی شماره ۲۵
طرح مسائل بهداشتی کودکان برای مادران و پدران با همکاری پزشک کودکان	۱۹ر۰۵ راه آهن
۱۴ر۳۰ افسونگر	۲۰ باسرتک دیل و ابرسن
بازیگران - انزلیات مونگمری در نقش سامانتا، دیک بوک، دارین	۲۰ر۳۹ ترانه ایرانی
	۲۰ر۴۵ هیلیارد
	قسمت یازدهم - کارگردان راجر ایگلیسی
	بازیگران: ماری فرانسس بوابه - ماکالی تول - لویی برن - ژان کلود پاسکال
	- فرمانده سمی می‌کند به دستور سوار دو انبار سیب زمینی از چاکوب (میریام) معلوت خواهی کند، میریام ضمن نوشتن خاطراتش از اینکه توجه فرمانده را جلب کرده اظهار خشنودی می‌کند.
۱۴ اختاپوس	۲۱ انتخابات
۱۴ر۳۰ رقص و آواز هنرمندان اروپائی	۲۱ر۱۰ قرعه کشی
۱۴ر۴۵ اخبار	۲۱ر۴۵ خانه قهر خانوم
	۲۲ر۳۵ فیلم هفته:
	« بر آن چه گذشت »



تلویزیون ملی ایران

برنامه دوم

۱۹ر۳۰ شروع برنامه	۱۹ر۳۰ ورزش
۱۹ر۳۴ ورزش	۲۲ موسیقی ایرانی
تفسیر رویداد های ورزشی ایران و جهان دو هفته ای که گذشت همراه با فیلم	۲۲ر۳۰ پلیس نیویورک
۲۰ اخبار	هدف متحرک - کارگردان دانیل پتری - با شرکت جک مالمون - رزاهبور
۲۰ر۴۵ جولیا	پلیس هنگام دریافت جایزه مورد احصایت گلوله قرار می‌گیرد و مجروح می‌شود. کارگاه بعد از گفتگویی با پلیس برپه نوشته‌ای می‌برد.
۲۱ر۱۰ سرزمین کینل ورث	قسمت سوم - بازگشت امواج - کارگردان تراستین ورکول
	- لردساکین از مرگ نجات مییابد ولی خودش از اینکه دکتر مخصوص فرستاده او را نپذیرفته اند ناراحت می‌شود و جلسه‌ای تشکیل میدهد و لستروساکین را آتش می‌دهد.
	۲۳ اخبار

بقیه از صفحه ۲۷



تلویزیون ملی ایران

۱۸ شروع برنامه	۲۰ر۴۵
۱۸ر۰۴ کودکان	۲۱
بازی بازی	۲۱ر۱۰
۱۸ر۳۰ اخبار	۲۱ر۴۵
۱۸ر۴۴ کارتون باگربانی	۲۲ر۳۵
۱۹ر۰۵ راه آهن	فیلم هفته
۳۰ اخبار	بر آن چه گذشت

تلویزیون ملی ایران

۱۷ برنامه آموزشی (محلی)	۴۰
۱۷ر۴۵ کودکان	۴۰ر۳۵
۱۸ر۱۰ کتاب و نوجوانان	۴۰ر۴۵
۱۸ر۳۰ تومن	۲۱
۱۹ جادوی علم	۲۱ر۳۰
۱۹ر۳۰ نغمه‌ها	۲۲

تلویزیون ملی ایران

۱۷ر۳۰ اسلاید و موزیک	۱۸
۱۸ر۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۱۹ر۳۰
۱۹ر۳۰ فوتبال یا واریته ایرانی	۲۰
۲۰ فیلم دختر شاه پریان	۲۰ر۳۵
۲۰ اخبار	۲۰ر۴۰
۲۰ر۳۵ اخبار آذربایجان	۲۱
۲۰ر۴۰ اختاپوس	نویسنده پرویز صیاد
۲۱ فیلم سینمایی	فیلم سینمایی

تلویزیون ملی ایران

۱۶ر۳۰ اسلاید و موزیک	۱۷
۱۸ کودکان	۱۸
۱۸ ورزش (محلی)	۱۸ر۳۰
۱۹ تومن	۱۹
۱۹ دامی و پسر :	کارگردان - چون گرفت
۲۰ بازیگر - کاراولین	از چارلوتینکو - تنظیم برای
۲۰ر۳۵ اخبار بندرعباس	تلویزیون در ۱۲ قسمت ۲۵ دقیقه‌ای
۲۰ر۴۰ واریته	از هیولونارد
۲۱ قرعه کشی	نغمه‌ها
۲۱ر۳۰ مسابقه چهره‌ها	۱۹ر۳۰
۲۲ فیلم سینمایی	۳۰

تلویزیون ملی ایران

۱۶ اسلاید و موزیک	۱۶ر۰۳
۱۶ر۳۳ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۱۶ر۳۳
۱۶ر۴۵ موسیقی و کودک	۱۶ر۴۵
۱۷ر۳۰ فیلم سرزمین عجایب	۱۷ر۳۰
۱۸ قصه نگوئیم	۱۸
۱۸ر۳۰ فیلم جادوی علم	۱۸ر۳۰
۱۹ آقای نواک	۱۹



تلویزیون ملی ایران

۱۷ر۳۰ سلام شاهنشاهی-شروع برنامه	۱۹ر۳۰
۱۷ر۳۴ کودکان	۲۰ر۴۰
۱۸ اخبار	۲۱
۱۸ر۱۲ کتاب برای نوجوانان	۲۱ر۳۰
۱۸ر۳۵ تومن	۲۲
۱۹ جادوی علم	۲۲ر۳۰

تلویزیون ملی ایران

۱۷ر۴۵ تلاوت قرآن	۱۸ر۰۴
۱۸ر۰۴ بازی بازی	۱۸ر۳۰
۱۸ر۳۰ اخبار	۱۸ر۴۲
۱۹ر۵۰ همایگان	۱۹ر۵۰
۲۰ راه آهن	۲۰
۲۰ اخبار سراسری و خوزستان	۲۰ر۴۰
۲۱ روزهای زندگی	۲۱
۲۱ انتخابات	۲۱ر۱۰
۲۱ر۱۰ قرعه کشی	۲۱ر۴۵
۲۱ر۴۵ خانه قهرخانم	۲۲ر۳۵
۲۲ فیلم هفته	بر آن چه گذشت. کارگردان کریس
۲۳ر۳۰ واریته شش و هشت	هرینگتون
	باشترک آنتونی برکینز-جولین هریس
	در یک آتش سوزی ، پدر خانواده
	در میان شعله های آتش می‌سوزد
	دختر که برای نجات او به میان
	شعله ها رفته زیبایی صورتش را
	و برادر او بیثباتی خود را از دست
	میدهد، دختر که برادرش را مسیبه
	این حوادث و مرگ پدر می‌داند
	نقشه این طرح می‌کند باین شکل ...

تلویزیون ملی ایران

۱۸ شروع برنامه	۱۸ر۰۴
۱۸ر۳۰ کودکان (محلی)	۱۸ر۳۰
۱۸ر۴۲ اخبار	۱۸ر۴۲
۱۹ر۱۰ کارتون باگربانی	۱۹ر۱۰
۲۰ راه آهن	۲۰
۲۰ اخبار	۲۰ر۳۵
۲۰ر۳۵ اخبار استان فارس	۲۰ر۴۵
۲۱ میلباردر	۲۱
۲۱ انتخابات	۲۱ر۱۰
۲۱ر۴۵ قرعه کشی	۲۱ر۴۵
۲۱ر۴۵ خانه قهرخانم	



فیلم هفته ۲۲ر۳۵ بر آن چه گذشت

تلویزیون آموزشی

۱۴ر۳۰ ترانه ها و چشم اندازها	۱۷ر۳۰
۱۴ر۵۵ سلام شاهنشاهی - اعلام برنامه	۱۷ر۴۵
۱۵ مکانیک ششم	۱۸
۱۵ر۳۰ زنگ تفریح	۱۸ر۱۵
۱۵ر۴۵ گریدد انگلیش	۱۸ر۴۰
۱۶ شیمی ششم	۱۸ر۴۵
۱۶ر۳۰ زنگ تفریح	۱۹ر۱۰
۱۶ر۴۵ گریدد انگلیش	۱۹ر۳۵
۱۷ مثلثات ششم طبیعی	۲۰

تلویزیون ملی ایران

۱۳ر۳۰ شروع برنامه	۱۳ر۳۴
۱۳ر۳۴ کارگاه موسیقی	گروه آواز جمعی قطعه « کورال
	شادی « از پتهوون را اجرا میکنند
	و بچه ها در منزل با تکلیف خواندن
	و تمرینات علمی هنر آواز آشنا
	می‌شوند .
۱۴ر۰۷ کیهکشان	۱۹ر۰۳
۱۴ر۵۳ رویدادها	۱۹ر۳۰
	رویداد های ایران و جهان در
	هفته‌ای که گذشت
۱۵ر۲۰ فیلم سینمایی	
۱۶ر۵۰ فوتبال	
۱۸ر۴۰ آژیر	

تلویزیون آمریکا

۸ ناآر برای اطفال	۱۷
۹ دانیل بون	۱۷ر۳۰
۱۰ جهان حیوانات	۱۸
۱۰ر۳۰ جوی بیشاپ	۱۸ر۳۰
۱۱ پایان برنامه بامدادی	۱۹
۱۳ر۳۰ جمع و جور کن	۲۰
۱۴ ورزشکار آمریکایی	۲۱
۱۵ ناآر ماینه	۲۲
۱۶ر۳۰ برنامه مخصوص	۲۲ر۵۰

رادیو تهران

۶ موسیقی سبک	۱۷ر۳۰
۸ر۳۰ برنامه انگلیسی	۱۸
۹ر۳۰ برنامه فرانسه	۱۸ر۱۵
۱۰ر۳۰ برنامه آلمانی	۱۸ر۳۰
۱۱ر۳۰ ترانه های درخواستی	۱۹
۱۲ر۳۰ تدریس زبان انگلیسی	۲۰
۱۴ر۴۵ ساز تنها	۲۰ر۳۰
۱۷ ارکستر های بزرگ جهان	۲۱

رادیو F.M

۲۰ ارکستر های بزرگ جهان	۲۲ر۳۰
۲۰ر۳۰ موسیقی جاز :	۲۱
۲۱ آهنگهای انتخابی	۲۲
۲۲ موسیقی ایرانی	۲۲ر۳۰
۲۴ - ارکستر برنامه سوم :	۲۴
برنامه شماره (۱۴۴)	
آواز سیاوش (ابوطا)	



برنامه دوم

گداشته‌اند - پرخورد های آنها با ناپدری و کوشش انسانی این مرد داستان فیلم ستارگان این هفته است .

اخبار ۴۰

موسیقی ایرانی ۲۰ر۴۰

با همکاری هنرمندان اداره کل فعالیت‌های هنری فرهنگ و هنر خوانندگان پیرویش - گلچین .

ارکستر عباس خوشدل ، و عمادوام ، همراه با رقص هنرمندان باله تهران.

پهلوانان ۲۱ر۱۵

تیراندازی در شایبک - مردی مشغول‌اش را که با دوست صمیمیش روابط نودیدی داشته به قتل میرساند و در صدد از میان بردن دوستش است و در این راه از خبرنگاری که به دنبال شک ۲۰ر۴۰ بریزان کامل از اوست استفاده می‌کند ، اما

رتگارتگ ۱۹ر۰۳

ستارگان ۱۹ر۳۰

گروه وحشی - کارگردان ویلیام الیستر .

باشترک شارل بویایه .

- مردی با زنی بیوه ازدواج می کند ، و به تربیت فرزندان او می پردازد که در راه نادرست گام

تلویزیون ملی ایران

برنامه دوم

۱۹ شروع برنامه
۱۹:۰۴ شما و تلویزیون
۱۹:۳۰ اختاپوس
۲۰ اخبار
۲۰:۴۵ شهبای تهران
۲۱:۴۵ ناظر
نقد و اجرای آثار «آتش» نوشته جرج دینسون از گروه «نان و مروسک» به کارگردانی پیترو سومان.

تلویزیون ملی ایران

شبکه

۱۳:۱۵ آهنگهای روز
۱۳:۳۰ شروع برنامه
۱۳:۳۴ کارگاه موسیقی کودکان
اجرای یک قطعه آواز و نواختن سازهای آموزشی مخصوص همراه با حرکات توام با موسیقی
۱۴:۰۷ کیهکشان
۱۴:۵۳ رویدادها
۱۵:۳۰ فیلم سینمایی
۱۶:۵۰ فوتبال
۱۸:۳۰ وارثه
۱۸:۴۰ آژیر
۱۹:۰۴ شما و تلویزیون
۱۹:۳۰ اختاپوس
۲۰ اخبار
۲۰:۴۰ موسیقی ایرانی
هنرمندان وزارت فرهنگ و هنر

تلویزیون ملی ایران

مرکز تبریز

۱۷:۳۰ اسلاید و موزیک
۱۸ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۸:۳۰ فوتبال یا وارثه ایرانی
۱۹:۳۰ فیلم دختر شاه پریان
۲۰ اخبار
۲۰:۳۵ اخبار آذربایجان
۲۰:۴۰ خانه قهرخانم
۲۱ وارثه های ایرانی یا شهبای تهران

تلویزیون ملی ایران

مرکز شیراز

۱۲:۴۵ آهنگهای روز
۱۳ شروع برنامه
۱۳:۰۴ بین یگوتید چرا (محلی)
۱۳:۳۴ کارگاه موسیقی کودک
۱۴:۰۷ کیهکشان
سرزمین ارواح
کارگردان ناتان جوران -
بازیگران : گای ویلیامز - جون لاکهارت-سارک گراوند-سارکریستین بیلی-مامی - آنجلا کارترایت -
- سفینه فضایی فرود می آید ، دکتر اسمیت به تصور اینکه بزمین

تلویزیون ملی ایران

مرکز رضایه

رادیو تهران

۱۱:۳۰ سلام شاهنشاهی - آغاز برنامه
۱۱:۳۴ کارگاه موسیقی
۱۲:۰۵ باگربانی
۱۲:۳۰ رنگارنگ
۱۳ فیلم سینمایی
۱۴:۳۰ سرزمین عجایب
۱۵:۳۰ رویداد های ایران و جهان
۱۶ فوتبال
۱۷ راه آهن

تلویزیون ملی ایران

مرکز بندرعباس

۱۱:۳۴ کارگاه موسیقی
۱۲:۰۵ باگربانی
۱۲:۳۰ رنگارنگ
۱۳ فیلم سینمایی
۱۴:۳۰ سرزمین عجایب
۱۵:۳۰ رویداد های ایران و جهان
۱۶ فوتبال
۱۷ راه آهن
۱۸ شما و تلویزیون (محلی)

تلویزیون آموزش

۸:۳۰ ترانه ها و چشم اندازها
۹ سلام شاهنشاهی - اعلام برنامه
۹:۰۵ برنامه کودک
۹:۳۰ برنامه هنری
۱۰:۳۰ سبانه اطلاعات عمومی
۱۱ برنامه هنرمندان
۱۳ فیلم سینمایی

تلویزیون آمریکا

۱۳:۳۰ قلب مقدس
۱۳:۴۵ کریستوفرها
۱۴ زندگی همین است
۱۴:۳۰ بازی هفته
۱۶ برنامه مخصوص
۱۷ بازی روز
۱۸ رویداد های هفته
۱۸:۱۵ کمک آموزگاران
۱۸:۳۰ برنامه دانشگاهی
۱۹ کارول برنت
۲۰ برنامه ادسالیوان
۲۱ یونانزا
۲۲ کارآگاهان
۲۲:۳۰ رودخانه وحشت

تلویزیون ملی ایران

بخش اول

۱۴ ویدئو
۱۴:۳۰ مست - یازدهم کارگردانین آلودج
۱۴:۴۵ موسیقی اصیل ایرانی
۱۴:۴۵ اخبار
۱۲:۴۵ آهنگهای روز
۱۳ شروع برنامه
۱۳:۰۴ اخبار
۱۳:۱۵ کارگر
۱۳:۳۰ پیتون پلیس
کارگردان - جری هابدن - مست
بخش دوم



۱۴ موسیقی سبک
۱۵ آثار برگزیده از آهنگسازان بزرگ
۱۷ آهنگهای انتخابی
موسیقی فولکلوریک : هندوستان
۱۸ موسیقی جاز : گروه جاز رادیو ایران
۱۸:۳۰ موسیقی فیلم : سیاره وحشی ها
۱۹ ترانه های ایرانی : (کسرت عارف)
۱۹:۳۰ موسیقی رقص ساز تنها
۲۰:۳۰ ارکستر های بزرگ جهان : دولی اندروج
۲۱ کسرت خوانندگان خارجی : دین کار
۲۲ موسیقی ایرانی
برنامه شماره (۱۱۸)
آواز شهیدی (ماهور)
۲۲:۳۰ ایرا (موسیقی آوازی) : چایکوفسکی : ایرینچیک

برنامه اول

کتابهای اولیه -
چگونگی سرویس اتومبیل با نمایش فیلم ، بخش پیرامون زندگی سلطه زیبائی ۱۷۰ آلمان ، فیلمی از سدیمیر در تهران ، و بخشهای « بد نیست بدانید » و « ببینیم و بشنویم » به همراه آوازی از اینگلبرت ، در صفحات مجله نگاه چشم می خورد .
۱۸ شروع برنامه
۱۸:۰۴ کودکان
۱۸:۳۰ اخبار
۱۸:۴۰ سرزمین ها
۱۹ جادوی علم
مکسرداری از حرکت
۱۹:۳۰ مجله نگاه
نمایش قسمت های مختلف مونود اتومبیل ، آشنائی با تعمیرات و

برنامه اول بقیه از صفحه قبل

۲۰	اخبار
۲۰:۳۹	ترانه ایرانی
۲۰:۴۵	میلیاردر
۲۱	انتخابات
۲۱:۱۲	چهره‌های ایران
۲۱:۱۲	انتخابات
۲۱:۱۲	چهره‌های ایران
۲۱:۴۵	روزهای زندگی
۲۲:۳۰	کنت مونت کریستو
۲۲:۳۰	کنت مونت کریستو
۲۲:۳۰	کنت مونت کریستو

تلویزیون ملی ایران

۲۲:۳۰	هنرهای تجسمی
۱۹:۳۰	شروع برنامه
۱۹:۳۴	موسیقی ایرانی
۲۰	اخبار
۲۱	فیلم سینمایی

تلویزیون ملی ایران

۱۸	آغاز برنامه
۱۸:۰۴	کودکان
۱۸:۳۰	اخبار
۱۸:۴۰	سرزمینها
۱۹	جادوی علم
۱۹:۳۵	مباحث مسائل روز (محلی)
۲۰	اخبار

تلویزیون ملی ایران

۱۸	اسلاید و موزیک
۱۸:۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۸:۳۲	کودکان (بازی بازی)
۱۹	جادوی علم
۱۹:۳۰	فیلم حقیقت

تلویزیون ملی ایران

۱۷:۴۵	آهنگهای روز
۱۸	آغاز برنامه
۱۸:۰۴	کودکان
۱۸:۳۰	اخبار
۱۸:۴۵	سرزمینها
۱۹:۱۰	جادوی علم
۱۹:۳۰	مجله نگاه
۲۰	اخبار
۲۰:۳۵	ترانه ایرانی (اصفهان، همدان)
۲۰:۴۰	میلیاردر

۲۱ انتخابات
۲۱:۱۲ چهره‌های ایران
۲۱:۴۵ روزهای زندگی (اصفهان همدان)
۲۲:۳۰ کنت مونت کریستو
مدونک جرم -
کارگردان پیتروموند
بازیگر آلن بدل
- کنت مونت کریستو تریس می‌دهد که کالسکه حامل خاتم دوویل فرود می‌کند و ...

تلویزیون ملی ایران

۱۷:۴۵	قرائت قرآن
۱۸:۰۴	کودکان
۱۸:۳۰	اخبار
۱۸:۴۵	همسایگان
۱۹	جادوی علم
۱۹:۳۰	مجله نگاه
۲۰	اخبار سراسری و خوزستان



۲۰:۴۰ موسیقی تلویزیون خلیج فارس (خوزستان)

۲۱	انتخابات
۲۱:۱۲	چهره‌های ایران
۲۱:۴۵	پیتون پلیس
۲۲:۳۰	کنت مونت کریستو
۲۳:۳۰	فیلم سینمایی

تلویزیون ملی ایران

۱۶	اسلاید و موزیک
۱۶:۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۶:۳۲	کودکان
۱۷	برنامه آموزشی (تولید محلی)
۱۸	دانش
۱۸:۳۰	برنامه محلی
۱۸:۴۵	فیلم غرب وحشی

تلویزیون ملی ایران

۱۷	برنامه آموزشی (محلی)
۱۷:۴۰	تدریس انگلیسی
۱۸	کودکان
۱۸:۳۰	سرزمینها
۱۹	مجله نگاه
۱۹:۳۰	کنت مونت کریستو
۲۰	اخبار
۲۰:۳۵	اخبار استان گیلان
۲۰:۴۵	موسیقی ایرانی
۲۱	خانه قبر خانم
۲۱:۳۰	پیتون پلیس

۲۲:۱۵ وارنیه
۲۲:۳۰ چهره ایران
۲۳ موسیقی فرهنگ و هنر (محلی)

تلویزیون ملی ایران

۱۷	آموزشی (محلی)
۱۷:۳۰	تدریس انگلیسی
۱۸	اخبار
۱۸:۱۲	کودکان
۱۸:۳۵	سرزمینها
۱۹	مجله نگاه
۱۹:۳۰	آرزوهای از دست رفته
۲۰	اخبار

تلویزیون ملی ایران

۱۶:۳۰	اسلاید و موزیک
۱۷	تدریس زبان انگلیسی
۱۷:۳۰	کودک
۱۸	اخبار
۱۸:۳۵	سرزمینها
۱۹	آرزوهای از دست رفته
۲۰	اخبار
۲۰:۳۵	اخبار بندرعباس

تلویزیون آموزش

۱۳:۳۰	ترانه ها و چشم اندازها
۱۴:۳۵	سلام شاهنشاهی - اعلام برنامه
۱۴	بخوانیم و بنویسیم
۱۴:۱۵	فیزیک و فیزیک گشای ششم
۱۴:۴۵	گریدد انگلیش
۱۵	فیزیک ششم
۱۵:۳۰	زنگ تفریح
۱۵:۴۵	گریدد انگلیش
۱۶	چتر ششم
۱۶:۳۰	مکالمه آلمانی

تلویزیون آمریکا

۱۷	برنامه کودکان
۱۸	اخبار
۱۸:۳۰	آنتور که اتفاق افتاد
۱۹	دشت سرسبز

تلویزیون ملی ایران

بخش اول	۱۲:۴۵	آهنگهای روز
بخش دوم	۱۳	شروع برنامه
۱۳:۰۴	۱۳:۰۴	اخبار
۱۳:۱۶	۱۳:۱۶	حفاظت و ایمنی
۱۳:۳۰	۱۳:۳۰	دختر شاه پریان
۱۴	۱۴	ادبیات جهان
۱۴:۳۰	۱۴:۳۰	وارنیه
۱۴:۴۵	۱۴:۴۵	اخبار

رادیو تهران

بخش اول	۶	موسیقی سبک
۸:۳۰	۸:۳۰	برنامه انگلیسی
۹:۳۰	۹:۳۰	برنامه فرانسه
۱۰:۳۰	۱۰:۳۰	برنامه آلمانی
۱۱:۳۰	۱۱:۳۰	ترانه های درخواستی
۱۲:۳۰	۱۲:۳۰	تدریس زبان انگلیسی
۱۳:۴۵	۱۳:۴۵	ساز تنها
بخش دوم	۱۷	ارکسترهای بزرگ جهان

رادیو F.M

۲۱	ارکسترهای بزرگ جهان
۲۱:۳۰	موسیقی جاز
۲۲	موسیقی ایرانی
۲۲:۳۰	موسیقی کلاسیک



برنامه اول

۲۰	اخبار
۲۰:۳۹	ترانه ایرانی
۲۰:۴۵	بعدا اعلام می‌شود
۲۱	انتخابات
۲۱:۱۰	جایزه
۲۱:۴۰	موسیقی ایرانی

تلویزیون ملی ایران

● برنامه دوم

۱۹:۳۰	شروع برنامه
۱۹:۳۴	درجهان ما
۲۰:۰۰	اخبار
۲۰:۴۵	موسیقی ایرانی
۲۱:۰۰	داش پالکی
۲۲:۰۰	موسیقی کلاسیک

ارکستر ناسیونال رادیو تلویزیون فرانسه به رهبری فرانچسکو ماندری نظمانی از گروهی - اوروتو ، اخبار ۲۳:۱۲

تلویزیون ملی ایران

● شبکه

۱۷:۴۵	آهنگهای روز
۱۸:۰۰	شروع برنامه
۱۸:۰۴	کودکان
۱۸:۳۰	اخبار
۱۸:۴۰	آقارسه
۱۹:۰۹	ایران زمین
۱۹:۳۵	واریته شش و هشت
۲۰:۰۰	اخبار
۲۰:۳۵	ترانه ایرانی - اصفهان - همدان

تلویزیون ملی ایران

● مرکز تبریز

۱۸:۰۰	اسلاید و موزیک
۱۸:۳۰	سلام شاهشاهی و اعلام برنامه
۱۸:۳۲	کارتون باگربانی
۱۹:۰۰	نوجوانان (مسابقه چهره های درخشان)
۱۹:۳۰	فیلم آنچه شما خواسته اید
۲۰:۰۰	اخبار
۲۰:۳۵	اخبار آذربایجان
۲۰:۴۰	هفت شهر عشق

محمودی - مجری برنامه چهره ها



تلویزیون ملی ایران

● مرکز شیراز

۱۸:۰۰	شروع برنامه
۱۸:۰۴	کودکان
۱۸:۳۰	اخبار
۱۸:۴۰	آقارسه
۱۹:۰۹	ایران زمین
۱۹:۳۵	واریته شش و هشت
۲۰:۰۰	اخبار
۲۰:۳۵	اخبار استان فارس

تلویزیون ملی ایران

● مرکز آبادان

۱۷:۴۵	تلاوت قرآن
۱۸:۰۴	کودکان
۱۸:۳۰	اخبار
۱۸:۴۵	همسایگان
۱۹:۰۹	ایران زمین
۱۹:۳۵	آنچه شما خواسته اید
۲۰:۰۰	اخبار سراسری و خوزستان
۲۰:۴۰	روزهای زندگی
۲۱:۰۰	انتخابات



تلویزیون ملی ایران

● مرکز کرمانشاه

۲۲:۰۰	موسیقی کلاسیک
۲۲:۴۸	بازی سرنوشت
۲۳:۱۲	اخبار
۲۳:۳۰	موسیقی ایرانی

تلویزیون ملی ایران

● مرکز کرمانشاه

۱۶:۰۰	اسلاید و موزیک
۱۶:۳۰	شروع برنامه
۱۶:۳۲	داستانهای تاریخی
۱۶:۴۵	کهنکشان
۱۷:۳۰	مسابقه چهره های درخشان
۱۸:۰۰	آموزش روستائی (محلی)
۱۹:۰۰	سرکار استوار

تلویزیون ملی ایران

● مرکز رشت

۱۷:۰۰	برنامه آموزشی (محلی)
۱۷:۴۰	تدریس آلمانی
۱۸:۰۰	کودکان
۱۸:۳۰	ما و شما پاسخ برنامه ها
۱۹:۰۰	واریته شش و هشت
۱۹:۳۰	ایران زمین
۱۹:۴۰	حماسه های ملی - گفتگو پیرامون شاهنامه فردوسی
۱۹:۳۰	دوردنیا

تلویزیون ملی ایران

● مرکز رضائیه

۱۷:۰۰	آموزشی (محلی)
۱۷:۳۰	تدریس زبان آلمانی
۱۸:۰۰	اخبار
۱۸:۱۲	کودکان
۱۸:۳۵	واریته شش و هشت
۱۹:۰۰	ایران زمین
۱۹:۳۰	دور دنیا
۲۰:۰۰	اخبار
۲۰:۳۵	اخبار رضائیه
۲۰:۴۰	روکامبول
۲۱:۰۰	داش پالکی
۲۲:۰۰	اسرار شهر بزرگ
۲۳:۰۰	اخبار

تلویزیون ملی ایران

● مرکز بندرعباس

۱۶:۳۰	اسلاید و موزیک
۱۷:۰۰	کودک
۱۷:۳۰	واریته شش و هشت
۱۸:۰۰	جوانان (محلی)
۱۸:۳۰	پیداشت (محلی)
۱۹:۰۰	ایران زمین
۱۹:۳۰	دور دنیا

تلویزیون آموزشی

۱۳:۳۰	ترانه ها و چشم اندازها
۱۳:۵۵	سلام شاهشاهی و اعلام برنامه
۱۴:۰۰	علوم دبستانی
۱۴:۱۵	فیزیولوژی جانوری ششم
۱۴:۴۵	گریبند انگلیش
۱۵:۰۰	شیمی ششم
۱۵:۳۰	زنگ تفریح
۱۵:۴۵	گریبند انگلیش
۱۶:۰۰	حساب استدلالی ششم
۱۶:۳۰	مکالمه انگلیسی

تلویزیون آمریکا

۱۷:۰۰	دشت سرسبز
۱۷:۳۰	اطاق ۲۲۲
۱۸:۰۰	اخبار
۱۸:۱۵	بزرگترین مبارزه قرن
۱۸:۳۰	برنامه کمپتی
۱۹:۰۰	راهبه پرند
۱۹:۳۰	هانی وست
۲۰:۰۰	اندی ویلیامز
۲۱:۰۰	دودباروت
۲۲:۰۰	فیلم سینمایی



رادیو تهران

● بخش اول

۶:۰۰	موسیقی سیک
۸:۳۰	برنامه انگلیسی
۹:۳۰	برنامه فرانسه
۱۰:۳۰	برنامه آلمانی
۱۱:۳۰	ترانه های درخواستی
۱۲:۳۰	تدریس زبان انگلیسی
۱۳:۴۵	ساز تنها

● بخش دوم

۱۷:۰۰	ارکستر های بزرگ جهان
۱۷:۴۰	موسیقی فیلم
۱۸:۰۰	تدریس زبان فرانسه
۱۸:۱۵	ساز های غربی
۱۸:۳۰	موسیقی جاز
۱۹:۰۰	برنامه ای از روشنگر
۲۰:۰۰	بهترین آهنگهای روز
۲۰:۳۰	ترانه زین
۲۱:۰۰	موسیقی کلاسیک
۲۲:۰۰ تا ۲۳:۰۰	آهنگهای متنوع غربی

رادیو F.M

۲۱:۰۰	ارکستر های بزرگ جهان
۲۱:۳۰	فرانک والدر
۲۱:۳۰	آهنگهای انتخابی
۲۲:۰۰	موسیقی ایرانی
۲۲:۳۰	موسیقی کلاسیک

آثار موسیقی مدون برای کلاس

دوشنبه ۳۱ خرداد

بخش اول

۱۲:۴۵	آهنگهای روز
۱۳:۰۰	شروع برنامه
۱۳:۰۴	اخبار
۱۳:۱۵	کارگر
۱۳:۳۰	محله پیتون

تست ۲۲۹

کارگردان جفری هایدن

سندی وقتی آن خیال ملاقات با کریس را دارد جلوی او رامیکیرد. اسیتو همسرش را منتم به خیانت میکند.

بخش دوم

۱۸:۰۰	شروع برنامه
۱۸:۰۴	کودکان
۱۸:۳۰	اخبار
۱۸:۴۰	توسن
۱۹:۰۷	دانش

بحث پیرامون دستگاه آندوسکوپ که برای تشخیص و درمان بسیاری از بیماریها به کار میرود. در این برنامه به همراه وسایل و آلات دقیق اعضای دوتوی بدن را در حال کار می بینیم و نحوه بعضی از عملهای جراحی مثل برداشتن سنگ مثانه و تومور های کلیوی بنظر میرسد.

۱۴:۰۰ شما و تلویزیون

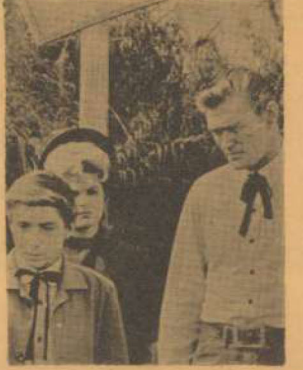
۱۴:۳۰ موسیقی اصیل ایرانی

۱۴:۴۵ اخبار

۱۹:۳۰ دور دنیا

۲۰:۰۰ اخبار

۲۰:۳۹ ترانه ایرانی



بازگشت جک کاتز هفت شهر عشق ۲۱:۴۵ سازمان اس ۲۲:۱۰

شهادت شهر همبل دان کارگردان روی واردبیکر بازبیکران-پیتروین گارد سؤل فابینس و زماری نیکلو

کلنلی در یک دهکده کوچک خیال نجات بشریت را دارد. دکتر بی او قول میدهد و پروسی پرورش دهد که به عنوان سلاح برنده استفاده شود اما گروه سازمان اس کلنل را متقاعد می کنند که.....

تلویزیون ملی ایران

۱۹۳۰ شروع برنامه
۱۹۳۴ ادبیات جهان
لوتیکالایویج تولستوی نویسنده بزرگ قرن نوزدهم روسیه، و شخصیت او در ادبیات جهان و بررسی پارسی از زمانهای این نویسنده ضمن نمایش فیلمی از روسای (پانسایا پالیانا) مورد توجه قرار میگیرد.

تولستوی



۲۰ اخبار
۲۰۴۵ کاوش
۲۱ روهاید
۲۲ مسابقه جایزه بزرگ
۲۳ وارته
۲۳ اخبار

تلویزیون ملی ایران شبکه

۱۷۴۵ آهنگهای روز
۱۸ شروع برنامه
۱۸۰۴ کودکان
۱۸۳۰ اخبار
۱۸۴۰ تونس
۱۹۰۷ دانش
۱۹۳۰ دور دنیا
۲۰ اخبار
۲۰۰۹ ترانه ایرانی. اصفهان - همدان
۱۸۴۰ تونس
۲۱ انتخابات
۲۱ روهاید
۲۲ مسابقه جایزه بزرگ
۲۳ وارته
۲۳ اخبار

تلویزیون ملی ایران مرکز تبریز

۱۸ اسلاید و موزیک
۱۸۳۰ سلام شاهنشاهی اعلام برنامه
۱۸۳۳ موسیقی کودکان و نوجوانان
۱۹ فیلم جولیا
۱۹۳۰ سرکار استوار
۲۰ اخبار
۲۰۳۵ اخبار آذربایجان
۲۰۴۰ ایران زمین
۲۱ فیلم بالاتر از خطر

تلویزیون ملی ایران مرکز شیراز

۱۸ شروع برنامه
۱۸۰۴ کودکان
۱۸۳۰ اخبار
۱۸۴۰ تونس
۱۹۰۷ دانش
۱۹۳۰ دور دنیا
۲۰ اخبار
۲۰۳۵ اخبار استان فارس
۲۰۴۵ میلیاردر
۲۱ انتخابات
۲۱ روهاید
۲۲ مسابقه جایزه بزرگ



۲۲۳۰ موسیقی محلی شیراز
۲۳ اخبار

تلویزیون ملی ایران مرکز آبادان

۱۷۴۵ تلاوت قرآن
۱۸ کودکان
۱۸۳۰ اخبار
۱۸۴۵ همایگان
۱۹۰۷ دانش
۱۹۳۰ دور دنیا
۲۰ اخبار سراسری و خوزستان
۲۰۴۰ روزهای زندگی
۲۱ انتخابات
۲۱ روهاید
۲۲ مسابقه جایزه بزرگ (محلی)
۲۳ وارته
۲۳ اخبار
۲۳۱۰ دکتر بن کیسی

تلویزیون ملی ایران مرکز کرمانشاه

۱۶ اسلاید و موزیک
۱۶۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷ فیلم کیمیا
۱۷ برنامه آموزشی (تولید محلی)
۱۸ رنگارنگ
۱۸۳۰ گزارش استرنج
۱۹۳۰ برنامه تقه ها
۲۰ اخبار
۲۰۳۵ اخبار کرمانشاه
۲۰۴۰ فیلم بیتون پلیس
۲۱۳۰ تلویزیون و تماشاگران (محلی)
۲۲ فیلم آخرین مهلت

تلویزیون ملی ایران مرکز رشت

۱۷ برنامه آموزشی (محلی)
۱۷۴۰ تدریس انگلیسی
۱۸ کودکان



چکار کم

۱۸۳۰ دانش
۱۹ دکتر کیلدر
۲۰ اخبار
۲۰۳۵ اخبار استان گیلان
۲۰۴۵ موسیقی ایرانی
۲۱ مسابقه جایزه بزرگ
۲۱۳۰ سال کوروش بزرگ
۲۲ داستانهای جاوید ادب پارسی
۲۳ آژیر

تلویزیون ملی ایران مرکز رضایه

۱۷ آموزشی (محلی)
۱۷۳۰ تدریس انگلیسی
۱۸ اخبار
۱۸۱۲ کودکان
دانش ۱۸۳۵
۱۹ دکتر کیلدر
۲۰ اخبار
۲۰۳۵ اخبار رضایه
۲۰۴۰ موسیقی
۲۱ مسابقه جایزه بزرگ
۲۱۳۰ سال کوروش بزرگ
۲۲ داستانهای جاوید ادب پارسی
۲۳ فانوس خیال
۲۳۳۰ اخبار



تلویزیون ملی ایران مرکز بندرعباس

۱۶۳۰ اسلاید و موزیک
۱۷ تدریس زبان انگلیسی
۱۷۳۰ کودکان
۱۸ دانش
۱۸۳۰ موسیقی محلی
۱۹ دکتر کیلدر
۲۰ اخبار
۲۰۳۰ اخبار بندرعباس
۲۰۳۵ موسیقی
۲۱ میزگرد تلویزیون (محلی)
۲۱۳۰ سال کوروش بزرگ
۲۲ داستانهای جاوید ادب فارسی
۲۳ فانوس خیال

تلویزیون آموزشی

۱۳۳۰ ترانه ها و چشم اندازها
۱۳۵۵ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۴ بخوانیم و بنویسیم
۱۴۱۵ زمین شناسی ششم
۱۴۴۵ گردباد انگلیش
۱۵ فیزیک ششم
۱۵۳۰ زنگ تفریح
۱۵۴۵ گردباد انگلیش
۱۵۳۰ زنگ تفریح
۱۶ مثلثات ششم ریاضی
۱۶۳۰ مکالمه فرانسه
۱۶۴۵ عربی ششم
۱۷۰۵ زنگ تفریح
۱۷۱۵ طبیعی ۳
۱۷۴۰ ترانه
۱۷۴۵ شیمی ۳
۱۸۱۰ فیزیک ۳
۱۸۳۰ ریاضی سوم (هندسه و جبر)
۱۹ زنگ تفریح
۱۹۱۰ هندسه و مخروطات ششم
۱۹۳۵ برنامه کودکان

تلویزیون آمریکا

۱۷ راهبه پرند
۱۷۳۰ هالی وست
۱۸ اخبار
۱۸۳۰ اطلاعات مخصوص
۱۹ جولیا
۱۹۳۰ نمایش دورسی دی
۲۰ نمایش باربارامک تیر
۲۱ ازدواج بی سرانجام
۲۲ مسابقه بکس

رادیو تهران

بخش اول
۶ موسیقی سبک
۸۳۰ برنامه انگلیسی
۹۳۰ برنامه فرانسه
۱۰۳۰ برنامه آلمانی
۱۱۳۰ ترانه های درخواستی
۱۲۳۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۳۴۵ ساز تنها
بخش دوم
۱۷ ارکسترهای بزرگ جهان
۱۷۳۰ موسیقی فیلم
۱۸ تدریس زبان فرانسه
۱۸۳۰ موسیقی جاز
۱۹ برنامه ای از روشنگر
۲۰ بهترین آهنگهای روز
۲۰۳۰ جهان اندیشه
۲۱ موسیقی کلاسیک
۲۳ تا ۲۲ آهنگهای متنوع غربی

رادیو F. M



۲۱ ارکسترهای بزرگ جهان:
سازهای زهی کاسکادینک
۲۱۳۰ موسیقی جاز:
ریچارد، پی، هاونس
موسیقی ایرانی
- ارکستر برنامه سوم:
برنامه شماره (۱۱۰)
آواز سیاوش (بیات اصفهان)
موسیقی کلاسیک:
ویوالدی
- ۱۲ کنسرتو، اپوس ۸

تلویزیون ملی ایران

برنامه اول

بخش اول	ساعت	موضوع
۱۳ر۴۵	۱۸ر۴۰	آهنگهای روز
۱۳	۱۸ر۴۶	شروع برنامه
۱۳ر۰۴	۱۹ر۳۶	آخبار
۱۳ر۱۵	۲۰	کانون خانواده
۱۳ر۳۰		غرور و تعصب
		مجموعه‌ای در شش قسمت از آثار برگزیده ادبیات جهان
		کارگردان - جان کرافت
		بازیگران - جورجیاوارد - لولیز فیاندو - دیوید اسلاوی
۱۴		سفرهای جیبی مک فیتز
۱۴ر۴۵	۲۰ر۳۰	آخبار
بخش دوم		
۱۷ر۴۵	۲۱	شروع برنامه
۱۷ر۴۸	۲۱ر۱۵	آموزش کودکان روستایی

تلویزیون ملی ایران

برنامه دوم

۱۹ر۳۰	۲۱ر۱۵	شروع برنامه
۱۹ر۳۴	۲۱ر۳۰	موسیقی ایرانی
۲۰		جون آلیسون
		کارگردان بوزکولیک
		با شرکت ای. جی. مارشال
		راپرتوید
	۲۲ر۳۰	ملاقات با شرکت هری تاونز
		که از زندگی خود خسته شده با کمک یکی از دوستان شوهرش که بیمار روحی است این به اشتباهات خود می‌برد
۲۰ر۳۰		آقای دکتر بهرام فره وشی استاد دانشکاه ادبیات کهن ایران و بخشهای اوستارا مورد بررسی و توجه قرار می‌دهند
۲۱	۲۳	آخبار تهران

تلویزیون ملی ایران

شبکه

۱۷ر۴۵	۲۰ر۳۰	شروع برنامه
۱۷ر۴۸	۲۱	کودکان روستایی
۱۸ر۳۰	۲۱ر۱۵	آخبار
۱۸ر۴۶	۲۲	آموزش روستایی
۱۹ر۳۶	۲۳	جادوی علم
۲۰		ملیسا

تلویزیون آموزشی

۸	۱۰ر۳۵	ترانه‌ها و چشم انداز
۸ر۳۰	۱۱ر۰۵	شروع برنامه
۸ر۳۵	۱۱ر۳۰	فیزیولوژی جانوری ششم
۹	۱۱ر۴۵	شیمی ششم
۹ر۱۵	۱۲ر۴۵	انگلیسی دوره دوم
۹ر۲۰	۱۳ر۱۰	ادبیات فارسی
۹ر۳۰	۱۳ر۴۰	زنگ تفریح
۹ر۵۵	۱۳	مسابقه علم و تجربه
۱۰ر۴۰	۱۳ر۳۰	مقاله فرانسه

تلویزیون ملی ایران

مرکز تبریز

۱۸	۲۰	اسلاید و موزیک
۱۸ر۳۰	۲۰ر۳۵	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۸ر۳۴	۲۰ر۴۰	نغمه‌ها
۱۹	۲۰ر۴۰	فیلم داستان سفر
۱۹ر۳۰	۲۱	موسیقی ایرانی

تلویزیون ملی ایران

مرکز شیراز

۱۷ر۴۸	۲۰ر۴۰	کودکان روستایی
۱۸ر۳۰	۲۱ر۱۵	آخبار
۱۸ر۴۶	۲۲	آموزش روستایی
۱۹ر۳۶	۲۳	جادوی علم
۲۰		ملیسا
۲۰ر۴۰		آخبار سراسری و استان فارس
۲۱ر۱۵		سرکار استوار
۲۲		سیمارون
۲۳		آخبار

تلویزیون ملی ایران

مرکز آبادان

۱۷ر۳۰	۲۱	شروع برنامه
۱۷ر۳۴	۲۱ر۱۵	تلاوت قرآن
۱۷ر۴۸	۲۲	کودکان روستایی
۱۸ر۳۰	۲۳	آخبار
۱۸ر۴۶		آموزش روستایی
۱۹ر۳۶		جادوی علم
۲۰		ملیسا
۲۰ر۴۰		آخبار سراسری و استان خوزستان
۲۱ر۱۵		سرکار استوار
۲۲		سیمارون
۲۳		آخبار
۲۳ر۱۰		موسیقی تلویزیون خلیج فارس (خوزستان)

تلویزیون ملی ایران

مرکز کرمانشاه

۱۶	۲۱	اسلاید و موزیک
۱۶ر۳۰	۲۱	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۶ر۳۴	۲۱	فیلم آقاخره
۱۷	۲۱	راز بقا
۱۷ر۳۰	۲۱	زنگ تفریح
۱۸	۲۱	فیلم ستارگان
۱۸ر۳۰	۲۱	دفاع غیر نظامی
۱۸ر۴۵	۲۱	فیلم روهاید
۱۹ر۳۰	۲۱	موسیقی کلاسیک
۲۰	۲۱	آخبار
۲۰ر۳۵	۲۱	آخبار کرمانشاه
۲۰ر۴۰	۲۱	سرکار استوار
۲۱	۲۱	ایران زمین
۲۱ر۳۰	۲۱	موسیقی ایرانی
۲۲	۲۱	فیلم دکتر بن کیسی

تلویزیون ملی ایران

مرکز رشت

۱۸	۲۱	آقاخره
۱۸ر۳۰	۲۱	آنچه شما خواسته‌اید
۱۹	۲۱	آموزش روستایی
۲۰	۲۱	آخبار
۲۰ر۳۵	۲۱	آخبار استان
۲۰ر۴۰	۲۱	سرکار استوار
۲۱ر۳۰	۲۱	فیلم سینمایی
۲۳	۲۱	بحث آزاد جوانان یا موسیقی ایرانی (محل)

این عکس‌ها را دوستان ما از مرکز تلویزیون رشت برای مجله فرستاده‌اند. گویا شوخی روستایی است با دوربین فیلمبردار گروه آموزش روستایی، یا از شوخی گذشته هموطن عزیز روستایی هم خیال‌هایی در سر دارد؟



تلویزیون ملی ایران

۱۶ر۳۰	۱۸	آموزش روستایی
۱۸	۱۸ر۱۲	آخبار
۱۸ر۱۲	۱۸ر۳۵	واریته غربی
۱۸ر۳۵	۱۹	آقاخره
۱۹	۱۹ر۳۰	آنچه شما خواسته‌اید
۱۹ر۳۰	۲۰	موسیقی فرهنگ و هنر
۲۰	۲۰ر۳۵	آخبار
۲۰ر۳۵	۲۰ر۴۰	آخبار رضایه
۲۰ر۴۰	۲۱ر۳۰	سرکار استوار
۲۱ر۳۰	۲۳ر۳۰	فیلم سینمایی
۲۳ر۳۰		آخبار

تلویزیون ملی ایران

۱۶ر۳۰	۲۰	آموزش روستایی
۱۸ر۱۲	۲۰ر۳۵	واریته غربی
۱۸ر۳۵	۲۰ر۴۰	آقاخره
۱۹	۲۱ر۳۰	آنچه شما خواسته‌اید
۱۹ر۳۰	۲۳	موسیقی فرهنگ و هنر

شهرام میریان

گوینده تلویزیون بندر عباس



نام - شهرام
شهرت - میریان
متولد - ۱۳۲۴

کارگویندی را در تلویزیون از آبان سال ۴۷ آغاز کرده است. در خلال گویندگی اخبار مدتی برنامه رنگارنگ را اجرا کرد و همچنین گویندگی یک سری از فیلمهای سرزمینها را طی اقامت در تهران به عهده داشت. اکنون یازدهماه است که در تلویزیون خلیج فارس مرکز بندرعباس مشغول گویندگی اخبار است. میریان یکی از خاطرآتشرا اینطور بیان می‌کند که چندی پیش بعلمت زیاد بودن مشغله اخبار نتوانستم خود را کمی زودتر از پخش اخبار به استودیو برسانم بطوریکه پس از انجام کارهای مقدماتی خود را در ساعت ۸:۲۹ دقیقه به استودیو رساندم البته آنموقع اخبار ساعت ۸:۳۰ پخش میشد. میز اخبار بر روی جوی

تلویزیون آمریکا



۱۷	۱۷ر۳۰	جوینا
۱۸	۱۸ر۳۰	نمایش دورسیدی
۱۸ر۳۰	۱۹ر۳۰	آخبار
۲۰	۲۱	اطلاعات مخصوص
۲۱	۲۲	رداسکتون
۲۲	۲۳	جیم ناپورز
۲۳	۲۳ر۳۰	دانیل یون
		ریچارد دایموند
		نمایش دیک کاوت

رادیو تهران

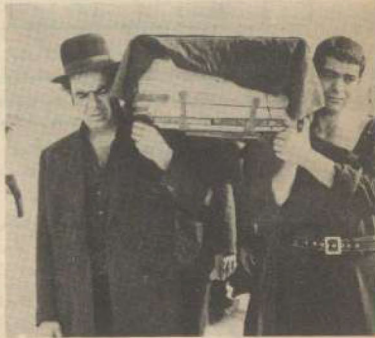
۱۷ر۳۰	۱۸	بخش اول
۱۸	۱۸ر۳۰	موسیقی سبک
۱۸ر۱۵	۱۸ر۳۰	تدریس زبان فرانسه
۱۸ر۳۰	۱۹	سازهای غربی
۱۹	۱۹ر۳۰	موسیقی جاز
۲۰	۲۰ر۳۰	برنامه‌های از روشنگر
۲۰ر۳۰	۲۱	بهترین آهنگهای روز
۲۱	۲۳ر۳۰	قرن بیستم و افکارنو
۲۳ر۳۰	۲۳	موسیقی کلاسیک
۲۳ر۳۰	۲۳	آهنگهای متنوع غربی
۲۳ر۳۰	۲۳	بخش دوم
۲۳ر۳۰	۲۳	ارکسترهای بزرگ جهان

رادیو F.M

۲۱	۲۳ر۳۰	۲۱	ارکسترهای بزرگ جهان
۲۱	۲۳ر۳۰	۲۱	مارسل می‌زی
۲۱	۲۳ر۳۰	۲۱	آهنگهای انتخابی
۲۲	۲۳ر۳۰	۲۲	موسیقی ایرانی
۲۲	۲۳ر۳۰	۲۲	ارکستر برنامه سوم - شماره ۱۴۹
۲۲	۲۳ر۳۰	۲۲	آواز دفانی

جایزه سپاس

ناصر ملک مطیعی و بهروز وثوقی، برندگان جایزه بهترین بازیگر مرد سال (مشرک)



هیات داوران :
 علی اصغر حاج سید جوانی - روزنامه نگار - محقق
 پری صابری - کارگردان ناآتر
 آشتیانی - رئیس سندیکای سینماداران
 ابراهیم رشیدپور - استاد رشته سمعی و بصری - دانشگاه تهران
 هوشنگ طاهری - منتقد فیلم
 بهرام ری پور - منتقد فیلم
 برندگان جایزه بهترین بازیگر مرد سال، مشترکاً: ناصر ملک مطیعی - بهروز وثوقی.
 برنده جایزه بهترین بازیگر زن سال: فخری خوروش
 برنده جایزه بهترین فیلم سال: هالو (داریوش مهرجویی)
 برنده جایزه دوم بهترین فیلم: حسن کچل (علی حاتمی)
 برنده جایزه سوم بهترین فیلم: رقاصه (شاپور قریب)
 برنده جایزه بهترین کارگردان: داریوش مهرجویی
 برنده جایزه بهترین فیلمبرداری رنگی: سلیمان و هراوند میناسیان (طلوع)
 برنده جایزه بهترین فیلمبرداری سیاه و سفید: نصرت الله کنی (پنجره)
 برنده جایزه بهترین موسیقی متن فیلم: اسفندیار منفرد زاده (رضاموتوری)
 برندگان جایزه بهترین سناریو: علی نصیریان و داریوش مهرجویی (هالو)



رقاصه برنده جایزه سوم بهترین فیلم سال
 هالو، برنده جایزه بهترین فیلم به معنی مطلق، بهترین کارگردانی و بهترین سناریو
 عزت الله انتظامی
 برنده جایزه بهترین بازیگر مرد، نقش دم

رضا موتوری، برنده جایزه بهترین موسیقی متن فیلم



یادداشتی کوتاه بر جایزه سپاس

از: احمد هاشمی
 طلوع، برنده جایزه بهترین فیلمبرداری رنگی



حسن کچل
 برنده جایزه دوم بهترین فیلم سال

یک مجله سینمایی خواسته است کاری بکند که نفس کار خوب است، قابل پذیرش و تاحدی اگر در روال صحیح و منطقی باشد، ارزشمند است و لازم، اما مجله‌ای که سالها با بیای صنعت سینمای ایران تنها تریبون این بازار بوده است دست به چنین کاری میزند و ضابطه کارش را دقیقاً مشخص و روشن نمی‌کند. من به کلیه کسانی که به ترتیبی عضو هیات داوران جایزه سپاس بوده‌اند (در رشته‌ایکه عملاً کار می‌کنند) احترام می‌گرام و احتمالاً از مکتبشان بهره گرفتارم. اما باید پرسید به کدام‌علت است این که يك روزنامه‌نگار خیلی خوب، يك بازیگر ناآتر، يك مدیر سینمای وارد، همراه با يك جامعه شناس دانشمند انتخاب‌گر بهترین فیلم‌سال به معنی مطلق، موسیقی متن فیلم، یا فیلمبرداری می‌شوند بی آنکه از یاری افراد متخصص در هر يك از رشته های کار سینما مدد بگیرند؟

اگر سینما در این مرز و بوم واقعا مساله ایست که به خاطرش بوق و کرنا بر می‌داریم، هياهو بسیار راه می‌اندازیم بحثی نیست که در چنین قضاوت‌هایی لاف‌زن باید در جمع داوران به‌عنوان فیلم‌شناس باشد تا برای انتخاب بهترین فیلم به معنی مطلق صاحب نظر و صلاحیت باشد، یا يك موسیقیدان آگاه برای انتخاب بهترین آهنگ متن ...

من می‌پرسم چرا داورانی که خود را تا آنجا دقیق و موشکاف میدانند که هیچ بازیگری را شایسته دریافت جایزه بهترین بازیگر زن دوم نمی‌دانند، عملاً در مورد انتخاب بهترین بازیگر مرد دچار تشتت فکر میشوند و نمی‌توانند بسنجند که کدام يك از دو بازیگر مرد، لاف‌زن کفه هنرمندیش کمی چربتر است؟ در اینجا این سؤال هم پیش می‌آید که وقتی از قبل اعلام میشود هیچ کس جز هیات داوران تا لحظه برگزاری جشن توزیع جوایز، از نام برندگان خبر نخواهد داشت، پس چطور از آغاز مراسم دو جایزه طلایی در سالن سبز میشود؟! باید پرسید وقتی هیات محترم داوران جایزه بهترین موسیقی متن فیلم را تقدیم می‌کند با کدام معیار به قضاوت نشته‌است و باچه مجوزی خود را در این قضاوت ذیحق میداند؟

باید دید مطالعه و اطلاعات هیات محترم داوران در مورد نور، کمپوزسیون تصویری و کادر تاجه اندازه است که برای بهترین فیلمبرداری سال از بین آن همه فیلم تصمیم میگیرند؟ بدون شك جایزه سینمایی سپاس بودنش بهتر از نبودن است. باید برای بهتر شدن همانطور که انتقاد میشود تنویق هم کرد. باید با این مراسم که می‌تواند تعیین کننده ارزش‌ها باشد تلاش بیشتر، خواستن بیشتر، و اندیشه پرتواتر پدید آورد. لازم است که تماشاگران سینمای ملی ما دید روشن‌تری داشته باشند، به بهتر انتخاب کردن عادت کنند، و سینما را از آنچه در حاشیه سینماست تمیز دهند. اما لازم است منصف هم باشند. برای منصف بودن لازم است خوب هم رهبری شوند. و اگر بارها گفته ایم که تماشاگر فیلم را باید تربیت کرد، برای رهبری صحیح ذوق‌ها باید داوران منصف و با صلاحیت داشت. و حرف آخر این که نباید بی قضا قضاوت نشست.

دوستان من، نه اولین قربانیان وسایل ارتباط جمعی بودند، نه آخرین آنها...

مرگ همیشه پشت گوش خبر گزاران است

یادداشتی از: سعید قائم مقامی
 در اندوه سه همکار از دست رفته تلویزیون

در سکوت پر جنبه سالن اجتماعات مسجدالجواد به چهره کسانی خیره شده بودم که بارها و بارها، ساعات متمادی و در موقعیت‌های گوناگون با ایشان گفتگو، مجادله، بحث و همکاری داشته‌ام شاید بیش از شش سال کار در تلویزیون چنان ارتباطی بین من و ایشان آورده است که به راحتی بتوانم اندیشه‌هایشان را از ورای چهره‌های گونه‌گونشان دریابم و چنین بود که در مجلس ختم همکار پر جوش و خروشمان، قنبری، چهره غمگین و نگاه خاموشان با هیچ گفتگو حکایت از دردی جانکاه میکرد.

از خصوصیات بارز وسایل ارتباط جمعی تفاهم عمیقی است که بطرز اجتناب ناپذیری در محیط کار و فعالیت مثلا يك روزنامه و یا يك سازمان تلویزیونی برقرار می‌شود. تفاهمی که بدون آن هیچ روزنامه‌ای شکل نمی‌گیرد هیچ نواری تهیه نمی‌شود و هیچ برنامه‌ای پخش نمیشود، و وجود چنین تفاهمی است که کارکنان

این وسائل را چنان اعجاب انگیز به هم نزدیک میکند. این نزدیکی شاید برای کسانی که بیرون از چنین تشکیلاتی قرار گرفته‌اند کمی اغراق آمیز به نظر رسد، ولی حقیقت دارد. من می‌دانم فلان همکار ماشین نویسم دستهایش از شدت کار دچار نوعی بیماری دردها آور شده است و فلان همکار فیلم بردارم بر اثر غیبت‌های طولانی از محیط‌خانه و خانواده با همسرش دچار اختلاف شده است. و چنین است که حتی زمان کوتاهی که با قنبری در تلویزیون همکاری داشتم، برای من سرشار از خاطره و یادبود است: روزی که بارئیس مربوط‌اش بر سر پوشیدن روپوش اختلاف داشتند و راستی همین رئیس مربوط چه مهربانانه در مرگش اشک می‌ریخت و چه نیکو از او یاد می‌کرد. روزی که اصرار داشت به عنوان فیلم بردار عازم تبریز شود، روزی که در تبریز هنگام گشایش تلویزیون این شهر با او به سر بردم، روزی کدر استودیوی نیمه کاره تبریز از من عکس گرفت، روزی که باحرارت تمام از مسجد

کبود تبریز سخن می‌گفت، روزی که ... ساعتی که ... هنگامیکه ... و لحظه‌ایکه در سرسرای تلویزیون ملی عکسش را کنار یادداشتی که حاکی از خبر مرگش بود دیدم و تلخ گریستم و تاسف خوردم، برای آن همه جوانی ... همچنان ... امید ... تلاش و برای خودم که همکاری چنین شایسته را از دست داده‌ام ...

قنبری نخستین نبود و در نهایت تاسف آخرین هم نخواهد بود. در آخرین بازهای آسیائی بانکوک در آن گرما گرم بازنیا و آفتاب داغ بانکوک پایتخت کشور تایلند تصویر همکار خوب من از فراز ۲۵ متر ارتفاع هنگام فیلم برداری از يك مسابقه ورزشی سقوط کرد. یا چندی پیش خسرو ذوالفقاری خبرنگارمان مشغول فعالیت است و دانستم که مسیح آن روز هنگام تهیه رپرتاژی از قسمت های جنوبی شهر با اتوموبیل درون کودالی افتاده است و مرگ تنها با فاصله کمی از روی پوست پیشانی‌اش گذشته است. و اکنون پای را از سازمان تلویزیون

ملی ایران بیرون بگذاریم. رقم تلفات خبرنگاران عکاسان و فیلم برداران در جنگهای خونین هند و چین - منطقه عربی خاور میانه - بیافرا و شورش های منطقه‌های سرسام آور است و در کنار آن خطرات دیگری هست از قبیل کم شدن، اسارت، و یا مثلا هنگام تهیه گزارشی از هند به بیماری وبا مبتلا شدن و در دام مرگ افتادن ...

کسب خبر، تهیه يك عکس یا يك حلقه فیلم، همیشه آسان نیست، چه همیشه مراسم ضیافت‌ها و جشن‌ها و فستیوال‌ها نخواهند بود، هر روز در گوشه و کنار دنیا به‌ها کودتا به وقوع می‌پیوندد، چندین جنگ منطقه‌ای در می‌گیرد، جنگهای گسترده، گسترده‌تر می‌شوند، شورش‌های منطقه‌ای خست‌ناخت‌بارتر می‌شوند و خبرنگاران و فیلم برداران در این دشت اضطراب در راه انجام وظیفه می‌میرند، تصادف میکنند، اسیر می‌شوند و تلاش جمعی‌شان همچنان بی‌گیر، ادامه دارد ...

اکنون در آذربایجان شرقی اگر عزیز ما قنبری نیست کسی دیگری وظیفه او را انجام خواهد داد و تصویرگر زشت و زیبای گوشه‌های از کشور ما خواهد بود.

اگر نصیری اکنون با دردی بیماری مبارزه می‌کند، کسان دیگری گزارشگر بازیهای فوتبال جام دوستی در تهران هستند و می‌بینید که کماکان از ویتمام، از خاور میانه عربی، از آمریکا، از اروپای سرسام گرفته، از هند و بازده از هر منطقه پر آشوب دیگر جهان نیز هر روز و هر لحظه برای شما خبر، عکس و فیلم می‌رسد. خبرنگاران، عکاسان و فیلم برداران جان به کف سپرده، هنوز در همه جای دنیا وجود دارند و وجود خواهند داشت چرا که دنیا به آگاهی نیاز دارد و آگاهی نخستین راه رسیدن به درمان است و خبرنگاران، فیلم برداران و عکاسان پیام آوران عصر ما هستند. روان گرامی همکارانم، یار محمد قنبری، احد قلاح و محمد حسین عشقی با شرکت «جین فوندا» و



«حادثه» برای سینما

«زان لوك گدار» سنت شکن‌ترین فیلمساز فرانسوی هفته گذشته در جریان يك حادثه رانندگی در پاریس به شدت مجروح شد. «گدار» که اینک بستری است و پزشکان به بهبودش امیدواران دارند، قصد آن دارد که به سینمای کلاسیک روی آورده و شاید داستانی عشقی با شرکت «جین فوندا» و «ایوموتان» بسازد. «يك به اضافه يك» با شرکت گروه «رولینگ استونز» و «باشق» بر روی نوشته ای از «دانیل کوهن بندیت» و «شیوه های تفکر و کار جنبش آزادی فلسطین» از معروفترین آثار «گدار» هستند.

پاس و امید ایران مردانه بازی کردند قلهستان قهرمان شود! پیروزی بزرگ فوتبالیستهای ایرانی



سراجم جام دوستی برای دومین بار از ایران خارج شد و لهستانی‌ها پیروز جام دوم بودند، اما این ظاهر قضیه است و پیروز حقیقی تیم دیگرست و عجب آنکه باید گفت پیروزان حقیقی دیگران هستند!!

پاس و امید ایران دو تیم سرافراز و پیروزند سومین دوره بسام بودند. پاس در حالت طبیعی قهرمان به نظر میرسید و لهستان پس از باخت به ترکیه، دیگر هیچگونه امیدی برای قهرمانی نداشت زیرا بازی آخر بین پاس و امید دو تیم ایرانی انجام می‌گرفت که اگر پاس با زدن حتی یک گل امید ایران را شکست میداد جام را در ایران جام می‌گذاشت و جلو خروج آن را توسط تیم لهستان می‌گرفت. کمی به عقب می‌گردیم و جریان سومین دوره جام دوستی را دقیق‌تر بررسی می‌کنیم.

در اولین روز مسابقات تیم زاکلی لهستان با چهره‌ی انتقاد آمیز در مقابل پاس تهران به نتیجه مساوی رسید. بعد همین تیم دینامو تفلیس و امید ایران را شکست داد از آن سو پاس پس از مساوی با زاکلی لهستان ترکیه را مغلوب کرد و با دینامو تفلیس مساوی کرد.

بدین ترتیب زاکلی لهستان در یک قدمی تصاحب جام قرار گرفت و برای نایل شدن به این امر مهم فقط یک مسابقه با تیم المپیک ترکیه داشت تیم ترکیه با بازی های ضعیفی که در این دوره نشان داد حریف آسانی برای زاکلی مدعی جام قهرمانی بود، اما در مقابل بیش از ۱۲ هزار تماشاگر حاضر در امجدیه دروازه تیم زاکلی در نیمه اول شکست خورد و با بقیه وقت باقی‌مانده کردند نتیجه همچنان یک بر صفر به سود المپیک ترکیه تغییر نکرده. به این راه تمام امید های تیم لهستان برای بدست آوردن جام تبدیل به پاس شد، زیرا تیم پاس حریف مستقیم زاکلی مسابقه آخر را با تیم امید ایران داشت و تقریباً مسابقه بی‌تفاوتی به نظر میرسید. پاس احتیاج به یک پیروزی داشت و در مقابل یک تیم دیگر ایرانی این پیروزی قابل پیش بینی بود ولی در پایان نتیجه مسابقه غیر از این شد، زیرا مریبان دو تیم تصمیم گرفتند بدون هیچ گونه تلبانی بازیکنان را به میدان بفرستند مخصوصاً مری و سرپرستان تیم پاس چند بار تاکید کردند که اگر بازیکنان ما شایسته پیروزی هستند باید خودشان در این میدان آن را به ثبوت برسانند. در غیر این صورت پیروزی کاتب هرچقدر از لحاظ بین‌المللی برای تیم پاس اعتبار کسب کند ما خواهان آن نیستیم. بدین شکل دو تیم ایران به پیروی از خصائص پاک اجداد خود که به مردانگی و جوانمردی معروف هستند در یک «تورنمنت» بین‌المللی مبارزه‌ی مردانه کردند و با نتیجه مساوی یک بر یک از زمین بیرون آمدند این مساوی آنها باعث

لهستان امسال برای اولین بار در مسابقات شرکت کرد. زاکلی چهره‌ی دو گونه داشت در روز اول مسابقات در مقابل پاس چیزی برای نمایش دادن نداشت و در تمام مدت زیر حلالی بی در پی پاس به یک دفاع سخت دست زده بود. در حقیقت پاس در روز اول به آسانی اجازه داد زاکلی در راه قهرمانی قدم بردارد. این نتیجه مساوی آنهم در زمین حریف برای لهستان گرانها بود. زاکلی روز های بعد در مقابل دینامو تفلیس و تیم امید ایران قیافه‌ی کاملاً متفاوت با روز نخست داشت. دو پیروزی پی در پی در مقابل دینامو تفلیس (۱-۰) و امید ایران (۳-۱) این تیم را در نزدیکی جام قرار داد، از سوی دیگر پاس حریف

شد که تیم زاکلی لهستان اول شود، اما پیروزی معنوی از آن ایران شد. بهراستی کار آنها در حد ستایش و تقدیر است و ما در اینجا درود و حق شناسی خود را نتارورزشکاران «قهرمان» خود می‌کنیم. جام سوم چگونه بود؟

باید اعتراف کرد که سومین دوره مسابقات فوتبال جام دوستی از نظر کیفیت و کمیت در سطحی پایین تر از سال های پیش بود.

در سال اول (۱۳۴۷) تیم‌هایی چون اسپارتاک مسکو، تیم ملی پاکستان، تیم ملی عراق، تیم مریسین از ترکیه، تیم منتخب ایران شرکت داشتند و در نتیجه تیم اسپارتاک مسکو برنده جام شد. در دومین دوره آن در سال (۱۳۴۸) باخت به این جام روی آورد و تعداد تیم های شرکت کننده به هفت تیم رسید که عبارت بودند از: سزکا از شوروی، دمیراسپور از ترکیه، کایووا از رومانی، آرسلائی بانیا از مجارستان، تیم منتخب پاکستان، تیم جوانان از ایران و تیم بیکان از ایران. در این دوره از مسابقات تیم های سزکا از شوروی و بیکان از تهران به فینال راه یافتند در بازی نهایی تیم بیکان در ۱۶ دقیقه اول مسابقه دو گل وارد دروازه سزکا کرد و سرانجام بازی را دو بر یک برد. و جام را برای اولین بار در ایران نگهداشت.

در ستایش قهرمانان راستین

در سومین دوره همانطور که گفته شد از نظر کیفیت و کمیت این جام نزول کرد تعداد تیم‌ها به سه تیم خارجی و دو تیم داخلی رسید و از نظر کیفیت هر سه تیم خارجی در سطحی پایین و دور از انتظار بودند. دینامو تفلیس هیچ وجه در حدی نبود که افتخارات گذشته تیم های شوروی را تجدید کند و در حدی متوسط مسابقات خود را بیابان رساند و جمعا در چهار دیدار، دو مساوی یک برد و یک باخت به دست آورد. تیم ترکیه امسال با آنکه از نظر نام (المپیک ترکیه) بر دو تیم دیگر - که قبلاً در این جام شرکت کرده بودند - برتری داشت اما از نظر «تکنیک» و «تاکتیک» و ارائه بازی به مراتب از تیم های سالهای پیش عقب‌تر بود.

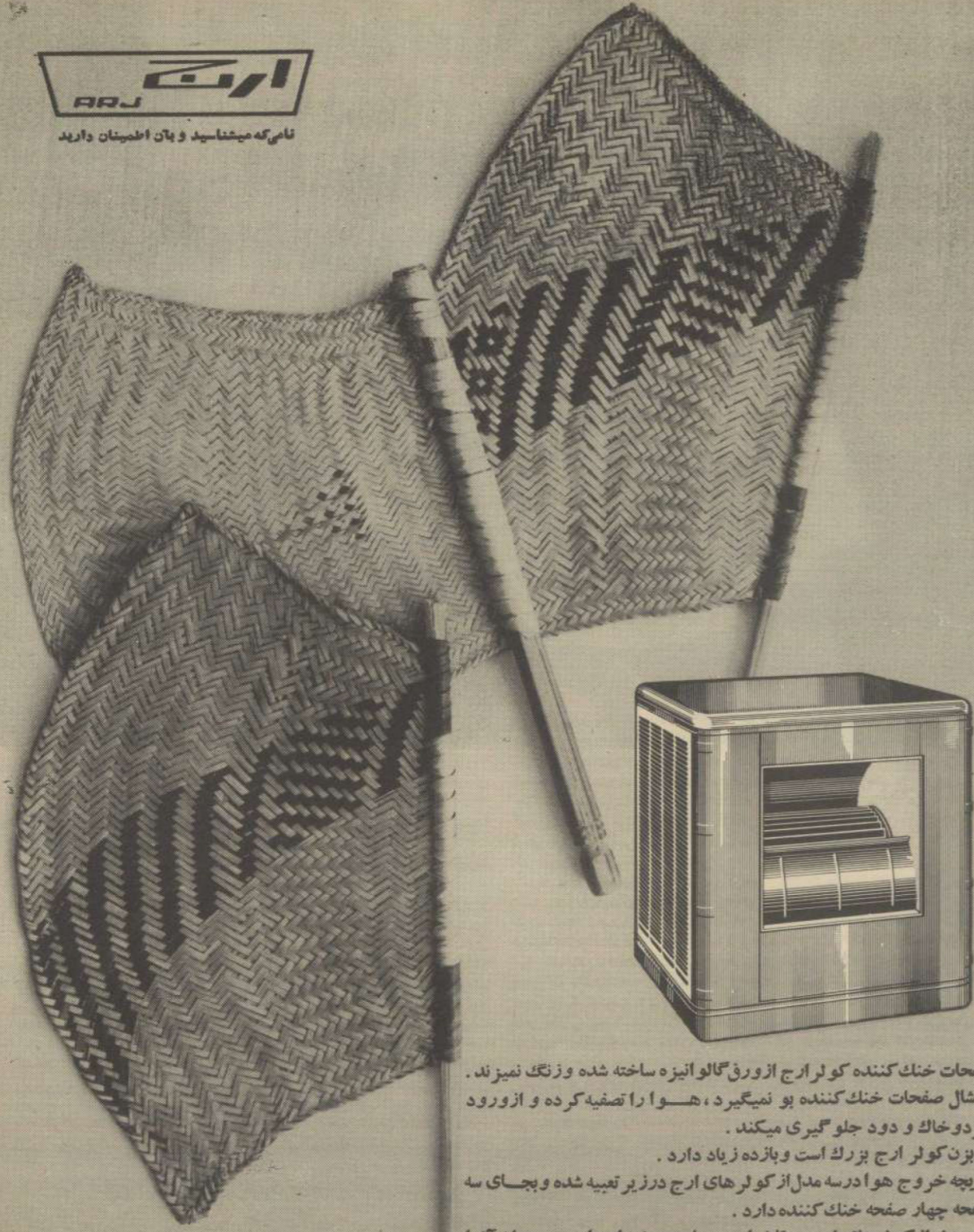
لهستان امسال برای اولین بار در مسابقات شرکت کرد. زاکلی چهره‌ی دو گونه داشت در روز اول مسابقات در مقابل پاس چیزی برای نمایش دادن نداشت و در تمام مدت زیر حلالی بی در پی پاس به یک دفاع سخت دست زده بود. در حقیقت پاس در روز اول به آسانی اجازه داد زاکلی در راه قهرمانی قدم بردارد. این نتیجه مساوی آنهم در زمین حریف برای لهستان گرانها بود. زاکلی روز های بعد در مقابل دینامو تفلیس و تیم امید ایران قیافه‌ی کاملاً متفاوت با روز نخست داشت. دو پیروزی پی در پی در مقابل دینامو تفلیس (۱-۰) و امید ایران (۳-۱) این تیم را در نزدیکی جام قرار داد، از سوی دیگر پاس حریف

چنین زشتی هرگز از خاطر آدمی‌هاک نمیشود. اگر این گمان‌ها به حقیقت می‌پیوست و برای دومین بار جام دوستی رنگ تلبانی به خود می‌گرفت میبایست این جام را برای همیشه فراموش میکردیم چون دیگر تیم های اروپایی که میتوانند ارزش جام را بالا ببرند حاضر به شرکت در آن نمیشدند ولی جوانان ما با بازی جوانمردانه خود آنچنان آبرویی برای کشورمان دست و پا کردند که هیچ یک از تیم های ایرانی در هیچ زمینه‌ای از ورزش برای ما کسب نکرده بود. این امکان بود که پاس به هر راهی برنده این جام باشد و یک تیم ایرانی قهرمان شود، ولی حالا دو تیم ایرانی قهرمان هستند و به دنبال خود، ورزشکار ایرانی را به دنیا به عنوان قهرمان واقعی معرفی میکنند. حالا وقتی قهرمانان روسی - ترک و لهستان به کشور خود بروند برای تمام مردم کشورشان تعریف خواهند کرد شکوه روحیه جوان امیدهای فوتبال ما را که حاضر نشده‌اند پایه و اساس ورزش، یعنی پاکی این محیط را به بهای یک جام بفروشند و از این پس در جهانی که تیم های خیلی بزرگ هم در میدانهای خیلی مهم برای حفظ یا به دست آوردن یک جام دست به حرکات زشت غیر ورزشی می‌زنند و مورد خشم و اعتراض تماشاگر قرار می‌گیرند، همه کسانی که به یک تیم فوتبال ایرانی بر بخورند به احترامش کلاه بزمیدارند و بخود می‌گویند خوب نگاه کن اینها از کشوری می‌آیند که در آن فوتبال به عنوان فوتبال اهمیت دارد و تالار جوانمردی در میدان فوتبال حتی برق جامهای طلائی را از یاد میرود. درود و تبریک فراوان همه ملت ایران به گرانقدر بازیکنانی که باعث افتخار و غرور ما شدند. آنچه شنبه شب در ورزشگاه امجدیه رخ داد، به ما این امید را میدهد که روزی فوتبالمان سر به آسمان دنیا بساید.

محمد رضا میلانی



نامی که میشناسید و بان اطمینان دارید



صفحات خنک کننده کولر ارج از ورق گالوانیزه ساخته شده و رنگ نمیزند. پوشال صفحات خنک کننده یو نمیگیرد، هوا را تصفیه کرده و از ورود گرد و خاک و دود جلوگیری میکند. بادبزن کولر ارج بزرگ است و بازده زیاد دارد. دریچه خروج هوا در سه مدل از کولرهای ارج در زیر تعبیه شده و بجای سه صفحه چهار صفحه خنک کننده دارد. یک مدل از کولرهای ارج پرتابل است و پایه چرخدار دارد و میتواند آنرا بدلتخواه خود جابجا کرد.

کولر ارج محصول تکنیک بر تو ارج



زیر باغ

UNDER THE GARDEN

گروه گریک ترجمه: منوچهر محجوبی

شکلات فروشها از ویتنون رفته بودند، توقف گاه کوچک ویتنون توسعه یافته بود. و اکنون ایستگاه بزرگی بود. دودکش های کارخانه سیمان سازی در افق دود می کردند و خانه های سازمانی در کنار جاده صف کشیده بودند. برادر وایلدیج کنار در خروجی منتظر بود. بوی اشنای زغال سنگ و رنگ و روغن رفته بود و به جای مستحسبی خاکستری مو و خمیده قامت پسر بچه ای پلپط او را گرفت. آدم در زمان کودکی همه چیز را پیرتر می بیند. به غریبه ای که پشت فرمان نشسته بود با احترامی رفیق گفت: سلام جورج. هنگامی که راه می افتادند جورج گفت: ویلیام، اوضاع چطور است؟ جورج، مثل تمام دهانی های دیگر، هیچوقت یاد نگرفته بود که اتومبیل را خوب براند. شیب طولانی و خاکی دامنه تپه - که روزی برای وایلدیج به منزله ارتفاعات اورال بود طی شد و در شیب آن به دهکده ای با پرچین های کوتاه رسیدند. طرف چپ، گودالی بزرگ و محصور بود - ایسن گودال را چهل سال پیش محصور کرده بودند، یادش آمد که آن وقتها پرچینها را به سختی بالا می رفت تا در گودال گنجی بیاید. در این گودال سنگهای قهوه ای رنگ آهن یافت می شد که پس از

شکستن، درونی درختان و نقره ای داشت. - یادش می آید اینجا گنج پیدا می کردیم؟ جورج گفت: - گنج؟ منظورت سنگ های آهن است. آیا تاثیر بعد از ظهرهای گرم و طولانی تابستان بود که او را به عالم رویا می برد و تصویری چنان روشن در وی ایجاد می کرد که واقعا گنجی در کنار است؟ اگر رویا بود، این تنها رویایی بود که از آن زمان به خاطر داشت، و اگر خوابی بود که شبها در رختخواب می دید، آخرین خوابهایی بود که پس از آن خوابها همراه بود، زیرا از آن پس خوابهای وی نیز به سختی کنترل می شد. کارهای گوناگونی که طی سالها در گوشه و کنار جهان انجام می داد، سبب شده بود که تخیلاتش روز به روز محدودتر شود، کار سبب می شد که به حقایق بیندیشد، گاهی این کار در یک شرکت بود، گاهی در یک روزنامه و گاهی در یک سازمان دولتی. اکنون رؤیاهای کودکی نیز بر اثر بیماری وی در شرف مرگ بود. آنچنان یادوران کودکی متفاوت بود که سیر آنها در خویش عجیب می دید و به سوی سر نوشتی متفاوت می رفت. جورج گفت: ویلیام، خواهی دید

که تغییراتی صورت گرفته است. وقتی حمام تازه را می ساختم، متوجه شدم که باید مجاری فواره را بینم. کار سختی بود. وانگهی، دیگر بچه ای در کار نبود تا از آن لذت ببرد. - دوره من هم فواره کار نمی کرد. - زمان جنگ زمین تپیس را شخم کرده بودم، بعد از جنگ هم ارزش دوباره سازی نداشت. - یادم رفته بود که یک زمین تپیس هم داشتیم. - یادش نیست؟ بین آبگیر و حوض ماهی طلائی بود. - آبگیر؟ آها، منظورت دریاچه و جزیره است. - به دریاچه شباهتی نداشت، پس یک پرش کوتاه می توانستی از روی آن ببری توی جزیره. - فکر می کردم خیلی بزرگتر از اینست. اما تمام اندازه ها تغییر کرده بود. فقط برای کوتوله ها دنیا یک اندازه می ماند. حتی دیوار آجری که باغ را از بیابان جدا می کرد کوتاه تر از آن بود که تصور می کرد. حدود یک متر و نیم بود، اما آنروز ها وقتی می خواست از روی آن بیرون برآید، مجبور بود برود روی تنه درخت پوسیده ای که از خزه های لرح پوشیده بود. وقتی وارد

شدند از تنه درخت نیز اثری نبود. همه چیز پاکیزه و مرتب بود، یک در فلزی زیبا جای در چوبی بزرگی را، که در کودکی خراب کرده بودند، گرفته بود. گفت: - اینجا را خوب تر و تمییز کرده ای. - بدون درآمد باغ سبزی کاری نمی توانستم بکنم. درآمد آن حاصل کار باغبانی است که با مزد کم گرفته ام. یک حسابدار خوب هم در استخدام دارم. در اتاقی ساکن شد که پنجره اش به منظره چمن کاری و سروهای نقره ای باز می شد، اینجا اتاق مادرش بود. جورج در اتاق عمویش می خوابید. اتاق خوابی که روزگاری متعلق به او بود اکنون تبدیل به یک حمام کاشی کاری شده بود. تنها چشم انداز بود که تغییر نکرده بود. از آنجا می توانست بوته های غار را که ابتدای گلرگاه تاریک بود ببیند، اما بوته ها نیز کوتاه تر از آنوقتها بودند. آیا سوار مختصر نیز با این حد تغییر روبرو شده بود؟ شب که به نوشیدن قهوه و برندی نشسته بودند، گاهی تا سکوتی پیش می آمد، وایلدیج تعجب می کرد که چگونه در کودکی روزها را زیادتر بوده که هیچگاه از رویاها، بازیها و ماجراهایش با کسی سخن نمی گفت است. در خاطرهای

هر ماجرای دوران کودکی روزهای متعدد به طول می انجامید. گاهی ایسن ماجرا ها آنقدر طول می کشید که دهمه های صبح، که همه خواب بودند، به خانه برمی گشت. در آن ساعت تنها سگی که «جو» نامیده می شد به سوی او می آمد و عوعو می کرد و او ناچار روی علفها می خزید و در حالی که به اتاقش می رسید که از شبنم علفها خیس و سنگین شده بود. مسلما پایه این افسانه ها بر حقیقتی استوار بود. شاید شبها از خانه فرار می کرد و در جزیره در دریاچه یا در گذرگاه تاریک به ساختن این افسانه ها می پرداخته است. وایلدیج دومین گیلاس برندی را نوشید و برای آزمایش گفت: - هیچ از آن تابستانهایی که بچه بودیم چیزی به خاطر هست؟ می دانست که در سؤالی یک نکته ظریف وجود دارد: این سؤال مقدمه چینی بی ضرری بود برای یک سلسله پرسشهای تند. جورج با تعجب گفت: من آن روزها توجه زیادی به این محل نداشتم. تو بچه شیطان و مرموزی بودی. - مرموز؟ - مرموز و خودسر. من برای تو احساس مسئولیت می کردم، اما تو عین خیالت نبود، یکی دو سال مجبور بودی همراه من به مدرسه بیایی. سعی کردم که اصول بازی کریکت را یادت بدهم. تو علاقه ای نداشتی. خدایم داند که تو به چه علاقه داشتی. زیرکانه به فکر رفت و گفت: شاید اکتشاف. - در چهارده جریب زمین چیزی زیادی نمی شد کشف کرد. می دانی، منم وقتی صاحب اینجا شدم برنامه هائسی برایش داشتم. جانی که زمین تپیس بود می خواستم استخراج درست کنم، اما حالا بر که را هم بختکام. چون پشه تولید می کند. دوتا حمام اضافه کردم و ایشیزخانه را هم نو کردم. این کار به قیمت چهار جریب از چراگاه برایم تمام شد. حالا می توانی جیب و داد بچه ها را از خانه های سازمانی پشت باغچه بشویی. همه اینها نتیجه نوعی نومییدی بوده است. - افلاخو خشمالم که دریاچه را خشک نکرده ای. - پسر جان چه اصراری داری که به آن بگوئی دریاچه؟ صبح بلند شو آنرا نگاه کن تا به حنارتش پی ببری. عمق آیش به زحمت از نیم متر تجاوز می کند. و بعد اضافه کرد: - بعله، دیگر اینجا هم به درد نمی خورد. برای بچه ها جالب نیست، کارخانه ها هم دارند به طرف اینجا سیرشرف می کنند. این جریان باعث می شود که قیمتش هم کمی بالا برود. صحیح نیست بیش از این نگاهش دارم. بعد مقدار بیشتری شکر در قهوه اش ریخت و گفت: - مگر اینکه تو بخواهی بعد از رفتن من آنرا نگهداری کنی. - من که بولی ندارم، وانگهی از

کجا معلوم است که من پیش از تو نمیرم؟ جورج گفت: مادرمان موافق نبود که من این میراث را قبول کنم. هیچ وقت از اینجا خوش نمی آمد. - فکر می کردم که خوشش می آمد تابستانهایش را اینجا بگذراند. از تفاوت شدیدی که خاطراتشان با هم داشت متحیر بود. گوئی درباره مکانهایی متفاوت و مردمی متفاوت حرف می زدند. - اینجا که بود به شدت ناراحت بود، همیشه هم از دست باغبان حرص می خورد. ازنت را یادش می آید؟ می گفت باید باغ سبزیجات را از جنگ او بیرون بیاوریم. (ضمنا ازنت هنوز زنده است، البته دیگر از کار افتاده - صبح که بلند می شوی بهتر است او را ببینی. حتما خیلی خوشحال می شود. ازنت هنوز حس می کند که اینجا به او تعلق دارد.) علاوه به این، مادرمان همیشه می گفت که بهتر است به کنار دریا برویم. اعتقاد داشت که ما را از سطل و بیلچه و لباسهای کنار دریا محروم کرده است. بیچاره مادرمان. هیچوقت نمی توانست محبت های عمو را فراموش کند. فکر می کنم همیشه پدرمان را از اینکه پیش از مرگش ما را به کنار دریا نبرد بود، دردل سرزنش می کرد. - آن روزها هیچ در باره ایسن موضوع حرفی هم با او زدی؟ - نه، آنوقت نه، طمعا جلوبچه ها مطرح نمی کرد. اما وقتی من اینجا را ارث بردم - تو در آفریقا بودی - من و ماری را از مشکلات کار آگاه کرد. می دانی که به اسرار اعتقاد سختی داشت، و به همین دلیل با این باغ به شدت مخالف بود. می گفت بوته های بلند و اسرار آمیزی در باغ هست. فکر می کنم از طرفداران فایبوس (*) بود. - عجیب است. با این ترتیب معلوم است که او را خوب نمی شناختم. - تو علاقه زیادی به قایم موثک داشتی. او هیچوقت از این بازی تسو خوشش نمی آمد. علتش هم اعتقادش به اسرار بود. این بازی را کمی خطرناک می دانست. بعضی وقتها نمی توانستیم ترا پیدا کنیم. گاهی ساعتها غیبت می زد. - مطمئنی که ساعتها پنهان بودم؟ تمام شب چطور؟ - من چیزی یادم نیست، اینها را مادر می گفت. چند لحظه در سکوت به نوشیدن برندی مشغول بودند. بعد جورج گفت: - از عمو هنری خواست که گلرگاه تاریک را از بین ببرد و پاک کند. فکر می کرد که تمام این گلرگاه را تار عنکبوت گرفته است، اما عمو هیچوقت دست به ترکیب این گلرگاه نزد. - تعجب می کنم که تو هم دست به آن نزدی. - اتفاقا در این فکر بودم، اما کارهای لازم تری هم داشتم، حالا هم دیگر صرف نمی کند که تغییر تازه ای بدهم.

بعد خمیازه ای کشید و گفت: من عادت دارم که شبها زود بخوابم امیدوارم ناراحت نشوی. صبحانه ساعت ۸:۳۰ چطور است؟ - به خاطر من چیزی تغییر نده. - راستی یک چیز را یادم رفت شانت بدهم. دوش حمام لم خصوصی دارد. جورج به طعنه بالا راهنمائیش کرد و گفت: - این لوله کش محلی کارش را خوب بلد نیست. وقتی شیر را محکم می کنی می بینی هنوز آب بند نیامده است. باید آنرا کمی باز کنی و دوباره محکم ببیجانی - اینطور: وایلدیج کنار پنجره ایستاد بیرون را تماشا کرد. آن سوی گذرگاه تاریک، جایی که می باستی دریاچه باشد، کورسوی چراغ ساختمانهای سازمانی را می توانست ببیند از میان برگهای درختان غار، چراغهای خیابانی را هم می دید. حتی صدای ضعیف تلویزیونهایی که برنامه های مختلفی پخش می کردند چون زمزمه ناموزون جمعیتی دور دست، به گوش می رسید. گفت: - این چشم انداز باید مادر را خشنود می کرد. خیلی از اسرار از بین رفته است. جورج گفت: - من خودم اینطور دوست داشتم. شب های زمستان در این سرو صدا آمد نوعی همکاری حس می کند. آدم وقتی پیر می شود دیگر نمی خواهد تنها تاریک کشتی در مردابی آرام باشد. من اهل کلیسا رفتن هم نیستم. و جمله اش را چون مجسمه ای نیم تمام، یک پهلو رها کرد. - بالاخره هم هیچکدام از ما مادرمان را خشنود نکرديم. - بعضی وقتها فکر می کنم که یکاش او را، با از بین بردن گلرگاه تاریک، خشنود می کردم. همینطور هم بر که - خدا می داند چقدر از این بر که تفر داشت. - چرا؟ - چون تو دوست داشتی که در جزیره پنهان شوی. بازم همان رمز و راز موهوم. انکار یک وقت داستانی، چیزی درباره آن نوشته بودی. - من؟ من داستان نوشتم هیچ اینطور نیست. - جزئیاتش یادم نمی آید. فکر می کنم در مجله مدرسه بود. بله، حالا یادم آمد، همین طور بود. مادرمان سخت عصبانی شد و پایک مداد آبی رنگ جملات خشن در حاشیه اش نوشت. یادم است جایی آنرا دیدم. بیچاره مادر. جورج، او را به اطاق خواب راهنمائی کرد و گفت: متاسفم که چراغ مطالعه ندارم. هفته گذشته شکست، بعدش هم به شهر رفتم. - هیچ عیبی ندارد. موقع خواب مطالعه نمی کنم. - اگر یک وقت خواستی، در طبقه بایشین مقداری کتاب پلیسی دارم. - اسرار آمیز هم هست؟

مادرمان هیچوقت آنها را اسرار آمیز نمی دانست. آنها را در ردیف معما می آورد چون همیشه جوابی برای اسرار این کتابها هست. کنار تخت خواب یک قسه کوچک کتاب بود، گفت: وقتی مادرمان مرد، تعدادی از کتابهایش را به اینجا آوردم و در اتاقش گذاشتم. فقط کتابهایی را که خوشش می آمد و هیچ کتابفروشی هم نمی خرید. وایلدیج نام یکی از آنها را خواند: « دوران تحصیل من. نوشته با تریس وب ». - به نظر من خیلی احساساتی است، اما نمی خواستم کتابهای محبوب او را دور بریزم. شب بخیر. بعد تکرار کرد: از نبودن چراغ مطالعه متاسفم. - هیچ اهمیتی ندارد. جورج در آستانه در درنگ کرد و گفت: ویلیام، خوشحالم از اینکه می بینم اینجا هستی. بارها پیش خودم فکر کرده بودم که تو از اینجا فراری هستی. - چرا فراری باشم؟ - خوب، می دانی چیست؟ من خودم هیچوقت به « هارودز » نمی روم، چون چند روز پیش از اینکه ماری بمیرد با او آنجا بودم. - فکر می کنم در اینجا کسی بجز عمو هنری نمرده باشد. وایلدیج گفت: فقط یک هوس بود. - لابد همین روزها دوباره به خارج می روی. - فکر می کنم. - در حالی که در را می بست گفت: خب، شب بخیر. وایلدیج لخت شد، و بعد، چون حس کرد که مدتها خواهد خوابید، روی تخت، زیر نور ضعیف چراغ سقفی اتاق نشست و به ردیف کتابهای کهنه نگاه کرد. کتاب با تریس وب را برداشت و پس از یک نگاه سرسری سر جایش گذاشت. تعدادی از جزوه های مربوط به عقاید طرفداران فایبوس به چشمش خورد که با همان مداد آبی، که جورج می گفت، علامت گذاری شده بود. در یک جا خانم وایلدیج غلطی در یکی از آمارهای مربوط به واردات کشاورزی کشف کرده بود. شاید اگر مادرش قصدی به ارث گذاشته بود مفیدتر از این آمارها بود، اما مادر از قسه و افسانه خوشش نمی آمد. تنها کتابی که در این کتابخانه بود و به درد بچه ها می خورد، تاریخ انگلستان نام داشت.



آنات یوسفیان



زیبا



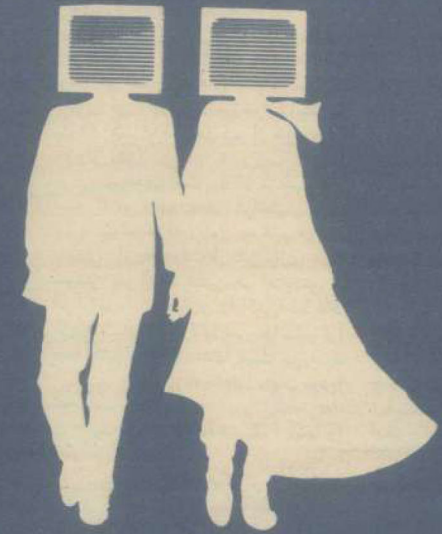
حمیده اومینی

بازیگری را شانزده سال پیش هنگامی که ۱۹ سال داشت آغاز کرد. آبیگ اکنون فعالیت هایش را در موسسه آزاد نمایش متمرکز کرده و چهره‌اش را گاهی در برنامه های اختاپوس و سرکار استوار می‌بینیم. آبیگ فعالیت های تلویزیونی را با برنامه امیراسلان در نقش فریقا شروع کرد. او بیانیت خوبی هم هست.

خواننده جوان برنامه های موسیقی ایرانی است که با اجرای آهنگ های محلی شیرازی جایش را در دل ها باز کرده است. زیبا ۳۰ سال دارد و مدت دو سال است فعالیت هایش را در تلویزیون آغاز کرده است. گویا قرار است صدای زیبا را علاوه بر تلویزیون از رادیو نیز بشنویم.

بازیگر جوان مجموعه قمرخانم که نقش سهیلا را بازی می کند نیز یکی دیگر از کاندیداهاست. حمیده متولد سال ۱۳۳۰ است و از دوسال پیش فعالیتش را در مجموعه های تلویزیونی آغاز کرده است و به جز شرکت در سریال های قمرخانم فعالیت هنری دیگری ندارد و شخصیتی که در این مجموعه ارائه می کند، بسرای تماشگران تلویزیون شخصیتی جالب و دوست ناشتی است.

يك سرگرمی و نظر خواهی



کوبن مخصوص رای گیری

آقای تلویزیون؟

خانم تلویزیون؟

آقای تلویزیون
خانم تلویزیون
نام رای دهنده
نشانی و تلفن:

جایزه این نظر آزمایی شریکت در پنجمین جشنواره شیراز در شهریور ماه ۱۳۵۰ است.

خانه رؤیائی

اثر: آندره موروا
ترجمه: قاسم مهر علیزاده



دوسال پیش وقتی به شدت مریض بودم، هر شب خواب معینی برایم تکرار میشد: در نیلاقی گردش میکردم، از دور خانه سفیدی نمایان میشد، خانه ای پست و دراز که باربختی از درختان زیرفون محصور شده بود.

در سمت چپ خانه چمنزاری بود که درختان تریزری با نظم خاصی حاشیه آنرا آراسته بودند. نوک هم سطح این درختان بر بالای درختان زیرفون تاب میخورد و از دور منظره دلپذیری ایجاد میکرد. این خانه درخواب آنقدر مرا به خود جلب میکرد که بی اختیار به سویش میرفتم و از راهی که پیچ و خم دلگشائی داشت میگذشتم. در زیر درختان، کنار این راه باریک گلهای بهاری پامچال، پرواش و شقایق آرایش با صفائی به راه میدادند، ولی هرکدام از آنها به محض چیدن پژمرده میشدند.

وهمی این راه با طراوت به پایان میرسید خود را در چند قدمی خانه می یافتم.

در مقابل این خانه، زمین چمنکاری زیبایی که با نظم هندسی خاصی احداث شده بود به چشم میخورد، چمن را آنقدر از ته چیده بودند که به نظر لخت می آمد.

در حاشیه این زمین باغچه باریکی از بنفشه جلوه میکرد. نمای ساختمان خانه از سنگهای سفید بود که سقف آنرا باسنگ لوح پوشانده بودند.

در ورودی خانه از چوب بلوطی روشن که با نرده های خوش تراش ساخته بودند بر بالای پلکان کوچکی فرارداشت، مشتاق بودم که قسمتهای مختلف درون خانه را تماشا کنم اما هرچه در را میزدم کسی برای گشودن آن نمی آمد. وقتی مایوس میشدم با صدای بلند فریادمی کشیدم تا شاید کسی از درون خانه صدای مرا بشنود و در را باز کند.

در این هنگام از صدای فریادم از خواب می پریدم. این رویای من بود که ماههای دراز هرب برایم تکرار میشد آنقدر به جزئیات خواب آشنا بودم که از صمیم قلب تصور میکردم شاید دوران کودکیم را در آن قصر و باغچه اطرافش سپری کرده ام. باوجود این هرچه به ذهن خود فشار می آوردم تا شاید خاطره کوچکی از آن خانه در زندگی گذشته ام پیدا کنم موفق نمیشدم و این کنسکاش ذهنی آنقدر مرا به وسوسه انداخت که در تابستان سال گذشته تصمیم گرفتم به تنهایی با اتومبیل کوچکم جاده های فرانسه را زیر پا بگذارم شاید نشانی از خانه رویائی خود پیدا کنم.

از مسافرتها بی نتیجه ام چیزی برایتان تعریف نمی کنم، همینقدر میگویم که نرماندی، تورن، وپراتورا، زیر پا گذاشتم و کوچکترین نشانه ای از خانه سفید نیافتم. این مسلمان برای کسی تعجب آور نخواهد بود. ماه اکتبر بود که به پاریس برگشتم و سراسر زمستان را با یاد خانه رویائی سپری کردم.

بهار گذشته از تو گردش اکتشافی خود را از اطراف پاریس آغاز کردم. یکروز وقتیکه از نشیب دره کنار دهکده ای در شمال پاریس میگذشتم،

احساس مطبوعی در خود یافتم، هیجانی که معمولاً انسان از باز یافتن آشنای محبوبی که مدت ها دور بوده است، درخود احساس میکند، سراپای وجودم را گرفته بود، باوجود اینکه مطمئناً تا به حال از این دوره و این منطقه نگزشته بودم، با مناظر سمت راست جاده عمیقاً آشنا بودم.

نوک درختان تبریزی توده درختان زیر قیون را مانند حصاری در بسر میکرد.

از خلال شاخ و برگهای درختان خانه سفید نمایان بود، آنگاه بود که فهمیدم قصر رویا های خود را باز یافته ام. به خوبی میدانستم که صد متر دور تر از جایی که ایستاده ام راه باریکی از جاده منتصب میشود.

من آن راه را یافتم و در پیش گرفتم، در انتهای راه باریک به نرده سفیدی رسیدم. از آنجا راه اصلی خانه که بارها در خواب از آن گذشته بودم نمایان شد، برسر راهم، تماشای گلهای پرواش و پامچال و شقایق که در بیداری میدیدم سرشار از لذت کرد. وقتی از زیر طاق زیرفونها بیرون آمدم، چمنکاری سبز و پلکان کوچکی را که بلوطی روشن بر بالای آن قرار داشت دیدم. از اتومبیل پائین پریدم و به سرعت خود را به پله ها رساندم و زنگ در را فشار دادم، متیرسیدم که مبادا کسی جواب ندهد، اما بلافاصله مستخدمی در را به رویم گشود.

مردی سالخورده با چهره ای غمگین که لباس سیاهی به تن داشت، روبرویم ایستاده بود که به نظر خیلی متعجب می آمد، بدون اینکه حرفی بزند بدقت سرووضع را برانداز میکرد.

به او گفتم: میخواستم اگر لطف بفرمائید تقاضای عجیبی از شما بکنم، من صاحب این خانه را نمی شناسم اما بسیار خوشحال خواهم شد اگر موافقت بفرمائید که از این خانه دیدن کنم.

در جواب با حالت تاسف گفت: خانم این خانه اجاره داده میشود، منم اینجا مامور نشان دادن خانه به مشتریان هستم.

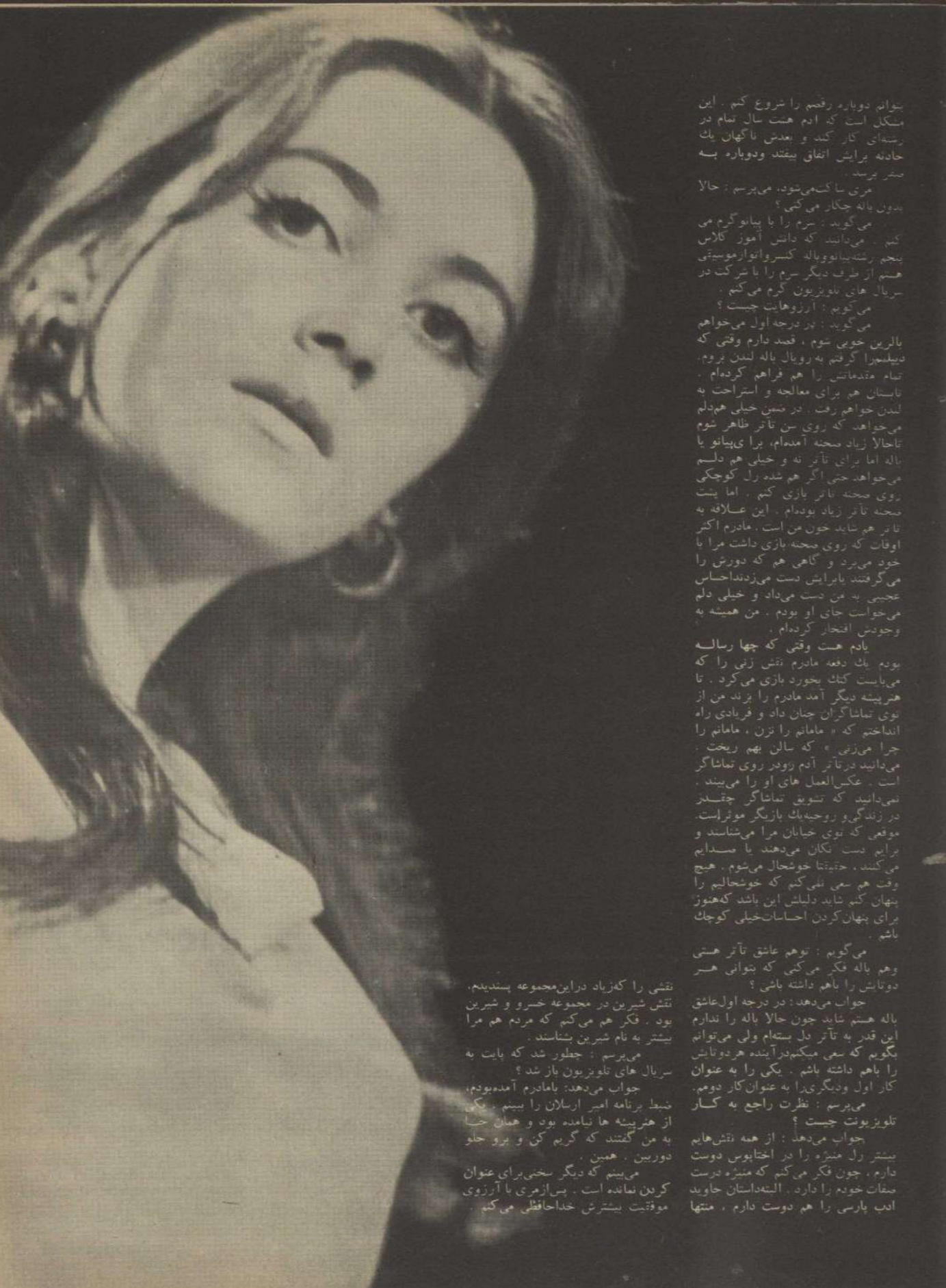
اجازه؟ صحبتش باور نکردنی... به این زیبایی اقامت نمی کند؟ در جواب چطور صاحب خانه خودش در خانه گفت: آنها قبلاً از اینکه اینجا خانه ارواح شود، همین جا اقامت داشتند.

با تعجب پرسیدم: خانه ارواح؟ اینکه مانع اقامت نمیشود.

من نمیدانستم که هنوز هم در گوشه و کنار فرانسه هستند مردمانی که به برگشت ارواح اعتقاد دارند.

با لحنی جدی گفت: نه خانم، منم اگر با چشم خودم، شها، دربارک شیخی را که از بابان مرا فراری داد، نمیدیدم، اعتقاد نداشتم.

در حالی که سعی میکردم نخندم، گفتم: عجب حکایتی است. نگاه سرزنش بارش را به رویم دوخت و گفت: ؟ لااقل شما، نباید بخندید خانم. برای اینکه آن شیخ خود شما بودید !!



بتوانم دوباره رقصم را شروع کنم. این مشکل است که آدم هشت سال تمام در رستهای کار کند و بعدش ناگهان يك حادثه برایش اتفاق بیفتد و دوباره به مشر برسد.

مری ساکت می‌تود، می‌پرسم: حالا بدون باله چکار می‌کنی؟
می‌گوید: سرم را با پیانو گرم می‌کنم. می‌دانید که دانش آموز کلاس پنجم رشته پیانو باله کسرو اتوار موسیقی هستم از طرف دیگر سرم را با شرکت در سریال های تلویزیون گرم می‌کنم.

می‌گویم: آرزوهایت چیست؟
می‌گوید: در درجه اول می‌خواهم بالترین خوبی شوم، قصد دارم وقتی که دبیرانم را گرفتم به رویال باله لندن بروم. تمام متمدناتش را هم فراهم کرده‌ام. تابستان هم برای معالجه و استراحت به لندن خواهم رفت. در زمین خیلی هم دلم می‌خواهد که روی سن تئاتر ظاهر شوم تا حالا زیاد صحنه آمده‌ام، برای پیانو یا باله اما برای تئاتر نه و خیلی هم دلم می‌خواهد حتی اگر هم شده رول کوچکی روی صحنه تئاتر بازی کنم. اما پشت تئاتر هم شاید خون من است. مادرم اکثر اوقات که روی صحنه بازی داشت مرا با خود می‌برد و گاهی هم که دورش را می‌گرفتند با برایش دست می‌زدند احساس عجیبی به من دست می‌داد و خیلی دلم می‌خواست جای او بودم. من همیشه به وجودش افتخار کرده‌ام.

یادم هست وقتی که چهار ساله بودم يك دفعه مادرم نقش زنی را که می‌بایست کتک بخورد بازی می‌کرد. تا هنرپیشه دیگر آمد مادرم را بزند من از توی تماشاگران چنان داد و فریادی راه انداختم که «مامانم را زن، مامانم را چرا می‌زنی» که سالن بهم ریخت. می‌دانید در تئاتر آدم زودتر روی تماشاگر است. عکس العمل های او را می‌بیند. نمی‌دانید که تنویق تماشاگر چقدر در زندگی و روحیه‌ی یک بازیگر موثر است. موقعی که توی خیابان مرا می‌شناسند و برایم دست تکان می‌دهند یا مسدایم می‌کنند، حقیقتاً خوشحال می‌شوم. هیچ وقت هم سعی نمی‌کنم که خوشحالم را پنهان کنم شاید دلیلش این باشد که هنوز برای پنهان کردن احساسات خیلی کوچک باشم.

می‌گویم: توهم عاشق تئاتر هستی و هم باله فکر می‌کنی که بتوانی هر دوتایش را باهم داشته باشی؟

جواب می‌دهد: در درجه اول عاشق باله هستم شاید چون حالا باله را ندارم این قدر به تئاتر دل بسته‌ام ولی می‌توانم بگویم که سعی می‌کنم در آینده هر دوتایش را باهم داشته باشم. یکی را به عنوان کار اول و دیگری را به عنوان کار دوم.

می‌پرسم: نظرت راجع به کار تلویزیون چیست؟
جواب می‌دهد: از همه نقش‌های بیشتر رول منزه را در اختابوس دوست دارم، چون فکر می‌کنم که منزه درست منافات خود را دارد. البته داستان جاوید ادب پارسی را هم دوست دارم. منتها

نقش را که زیاد در این مجموعه پسندیدم. نقش شیرین در مجموعه خسرو و شیرین بود. فکر هم می‌کنم که مردم هم مرا بیشتر به نام شیرین بشناسند.
می‌پرسم: حظور شد که بابت به سریال های تلویزیون باز شد؟
جواب می‌دهد: با مادرم آمده بودم، ضبط برنامه امیر ارسلان را بینم. یکی از هنرپیشه ها نمانده بود و همان‌جا به من گفتند که گرم کن و برو جلو دوربین. همین.
می‌بینم که دیگر سخنی برای عنوان کردن نمانده است. پس از مری با آرزوی موفقیت بیشترش خدا حافظی می‌کنم.



زندگی اکثر اوقات خیلی دوست داشتی است. فکر می‌کنم که برای همه همین طور است یعنی همه دوست دارند که زنده باشند، هر چند گاهی هم فکر خود کنی به سرشان بزنند. همیشه می‌پرسم از این که مادام هم روزی دلگرمی‌هایم را از دست بدهم و خسته بشوم.
مری آیک، چهارم جوان و نوشهرت مجموعه های تلویزیونی. با چهره‌ی بی‌آرایش و ساده‌تر برایم نشسته است. می‌گویم اگر واقعا به این مرحد برسیدهای چگونه به وجود این خستگی بی‌بردهای؟
جواب می‌دهد خودم حس نکرده‌ام اما متوجه شده‌ام که در زندگی آدم‌های امروز از این نوعیها وجود دارد، ولی فکر نمی‌کنم که حتی مرگ هم انگیز و ناامید کننده باشد.
این شیوه تفکر آن هم از زبان دختری که همین روزها هفده سالش تمام می‌شود، برایم جالب است. مری بابلوز سفید کشادو شلوار کی آبی رنگ و پرویم نشسته و به سؤال‌هایم جواب می‌گوید.
می‌پرسم: فکر نمی‌کنی که بزرگتر از هم سالات فکر می‌کنی؟

می‌گوید: شاید. برای همین هم هست که فقط يك دوست همسال خودم دارم. حرف های بقیه خستهام می‌کند. دختر های هم سنم همیشه می‌خواهند از مد حرف بزنند یا بازی و سرها و این صحبت‌ها حوصله‌ام را سر می‌برد. اصولاً در جوانان ما دلستگی به هنر و مسائل جدی زندگی کم است. آرزو دارم گاهی هم که با دوستانم می‌نشینم از مسائل سطحی زندگی کمی بالاتر حرف بزنیم و به یکدیگر چیزی بیاموزیم.

ستاره هفده ساله سریال های تلویزیون، بالترین است و با صحت مری آیک
عشق‌های من،
باله و زندگی...
دل بستگی جوانان ما به هنر و مسائل
جدی زندگی، کم است





محخص
این بار
شور اندام
هارا دارد...



نقدی بر نمایشگاه نقاشی های اردشیر محخص

انیوه خلاق انتخاب میکرد. اما اردشیر این بار گریزی به گذشته، به شخصیت هائی وارفته و گاه وارها نیده زده است و بی شک نیش گزنده اش را هم در این سیر و سفر به همراه دارد. « اردشیر » این بار شور اندامها را دارد و می اندیشد که تنها سرها اقتضار آفرین نیستند.

« اردشیر » این بار سورتکها را و ماسک ها را تند و خشمگین از هم دریسه است. سرها را از تن جدا کرده است تا مگر یکبار هم به خود بنگرند و نظاره گر خود باشند.



او گاه اندیشمندانه و صلح جو شمشیرها و دشته ها را با گل و سبزه پوشانده است. وبه معجزه صلح اندیشیده است.

« اردشیر » این بار جنگاورانی ستیزنده را یاد آور است با تأثیری از سنت های مذهبی که قصه های هم را دارند، پرشور و تازنده به میدان تاخت می کنند و بی سر و تازنده باز میگردند. در آخر « اردشیر » به وابستگی های خویش می تازد که سرها همه انباشته از هیاکل خویشان است و جز تصاویر آنها، اندیشه ای در سر ندارد، و آنانکه سنت های بوسیده را دو دستی چسبیده اند « اردشیر » این بار خروشنده و خشمگینانه تصاویر گذشته را در کنار انسانهای حالیه و فردا ها، دریسه و عریان کرده است.

شاید همین خشم است که نمیگذارد « اردشیر » فضاهای دیگری را بشکافد و خون طنز را جاری سازد.

آ - کوچولی

۳- وضع اقتصادی و شغل

در تمام کشورهای که توسعه رادیو تقریباً به سطح اشیاع رسیده است نسبت گیرنده های رادیو بر حسب طبقه بندیهای اجتماعی - حرفه ای تقریباً باز تاب توزیع همین طبقات در کل جامعه است. آمارگیری در فرانسه این مساله را نشان داده است با این حال این نسبت تصاعد مختصری را در محیط های روستایی و خانواده های کارگری نشان می دهد. تحقیقی که در مورد یک معدن زغال سنگ فرانسه انجام شنمعلوم کرده که ۹۵ در صد کارمندان و فقط ۷۵ در صد کارگران دارای رادیو هستند. در آمریکا طبق تحقیق ۱۹۴۵ لازارسفلد، صد در صد خانواده های ثروتمند ترین طبقه، بین ۹۳ تا ۹۷ در صد طبقه متوسط و ۷۵ در صد فقیرترین طبقات دارای رادیو بوده اند. در مقابل، خانواده ها هرچه ثروتمندتر باشند، کمتر از رادیو استفاده می کنند زیرا تفریحات دارند. تحقیقی که در بلژیک انجام شده این موضوع را به صراحت نشان می دهد: افراد خیلی مرفه به طور متوسط ماهی ۵۵ ساعت صرف گوش دادن به رادیو می کنند، افراد متوسط ۷۵ ساعت و مزد بگیران پایین بیش از ۸۰ ساعت.

در مورد سلیقه های شنونده ها، پوکسل توجه کرده است که اختلافات به حسب طبقات چندان زیاد نیست با اینحال نباید از آن غافل شد. نظر جوییهایی که در بلژیک شده نشان میدهد که هرچه از طبقه کم درآمدتر به طبقه متوسط و ثروتمند رو می آوریم نسبت شنونده های برنامه های روشمکرانه و موسییک کلاسیک بیشتر می شود و از نسبت موسیقی جاز و تاتر کاسته می شود.

در مورد تلویزیون نیز وضع به همین منوال است و اما چون تلویزیون، جز در آمریکا، گسترشی به حد اشیاع رادیو پیدا نکرده است، مطالعه توسعه اش، هنوز امکان دارد. از این نقطه نظر یک نتیجه گیری کلی توسط زرر فریدمان انجام شده: برعکس اتومبیل که ابتدا مختص طبقات ثروتمند بود و بعد تدریجاً به قشرهای پایین تر در سلسله مراتب اقتصادی نفوذ کرد، توسعه تلویزیون همچون رادیو، به طرز افقی یعنی از طبقه بندی صورت نمی گیرد بلکه « عمودی، از خلال قشرهای اجتماعی سطوح مختلف » انجام می شود.

البته این یک نگاه کلی به مساله است. برای دریافت جزئیات باید به دقایقی هم که از یک طرف معلول عدم توانایی مالی خانواده فقیر تر در خرید تلویزیون و از طرف دیگر احتراز روشنفکران از تلویزیون است توجه کرد. آنچه یقین است این که به تدریج و همگام با توسعه تلویزیون، اختلافات طبقه ها در مورد تلویزیون کاسته می شود. این امر به وضوح در نسبت خانواده هایی که بر حسب طبقه بندی اجتماعی از نظر درآمد، دارای یک تلویزیون بوده اند، دیده می شود. در آمریکا طبق تحقیق سال ۱۹۴۹ بوگارت، هفت در صد از افراد طبقه عالی، هفت در صد طبقه دوم، شش در صد طبقه سوم و سه در صد طبقه پایین دارای تلویزیون بوده اند. اما همین نسبت ها با توسعه تلویزیون در ۱۹۵۶ به ترتیب به ۸۷ در صد، ۸۵ در صد، ۷۶ در صد و ۵۸ درصد ترقی یافته است. در انگلستان تلویزیون ابتدا، در بین طبقات متوسط رواج داشت اما در پایان ۱۹۶۱، شصت در صد دارندگان آن بین طبقه کارگر بوده است. می توان گفت که از این کشور توزیع تلویزیون، در تمام قشر های اجتماعی تقریباً مساوی بوده است.

تأییدی که در ژاپن به دست آمده خیلی عجیب است. آمار ۱۹۵۷ این کشور نشان می دهد که اعضای مشاغل تجاری و فکری، اکثریت عظیم تماشاگران تلویزیون را تشکیل می دهند (تقریباً ۸۰ در صد) در حالی که کشاورزان بخش بسیار جزئی

جامعه شناسی رادیو و تلویزیون

مقاومت طبقات مرفه در برابر رادیو و تلویزیون اغلب معلول یک پیشداوری است

(۱۹۹ در صد) و کارگران از اینهم کوچکتر (۱۳۳ در صد) هستند. به عنوان دلیل و علت، می توان عواملی را ذکر کرد. از آن جمله دلایل صرفاً اقتصادی که قدرت خرید تلویزیون را به طبقات پایین نمی دهد، وجود ارتفاعات و برجستگیهای ارضی فراوان که کار پخش امواج تلویزیونی را در نقاط روستایی و کوهستانی مشکل می سازد، عدم تساوی فرهنگی، پیشداوریا و سنت پرستی طبقاتی.

در فرانسه طبق آمار ۱۹۵۵ توزیع تلویزیونی به قرار زیر بوده است: در طبقه کارگر: ۲۶ درصد، در طبقات متوسط ۵۱ در صد، در طبقات مرفه و ثروتمند ۲۳ درصد. در ۱۹۵۹ شازده در صد تماشاگران تلویزیون را کادریهای عالی، مشاغل آزاد و صاحبان صنایع، ۱۱ در صد را کادریهای متوسط، ۱۴ در صد را خرده تاجرها و صاحبان صنایع دستی، ۹ در صد را کارگردان، ۴ در صد را کشاورزان و کاکگران کشاورزی، ۹ در صد را دستمزد بگیران و بازنشسته ها، ۹ در صد را بدون شغل و چهار در صد را خانواده های نامشخص تشکیل می داده اند. در سال ۱۹۶۰ از هر صدخانوار کشاورز ۳۳ درصد تلویزیون داشته اند، این نسبت در مورد کارگران ۱۴٫۱ در صد، در کارمندان ۱۶٫۹ در صد، در کادریهای متوسط ۲۳٫۷ و در کادریهای عالی و مشاغل آزاد ۲۹٫۱ در صد بوده است.

توجه تماشاگران به تلویزیون هم بر حسب طبقه بندی اجتماعی - شغلی آنها تغییر می کند. مثلاً آماری که یونسکو در انگلستان گرفته نشان می دهد که هرچه سطح اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی یک خانواده پایین تر باشد، وقت بیشتری صرف تماشا تلویزیون می کنند. در هفته ای که ۱۶ ساعت برنامه جریان داشته، تماشاگران متعلق به پایین ترین سطح اجتماعی هشت ساعت در برابر تلویزیون نشسته اند و تماشاگران بالاترین سطح، ۷ ساعت.

در آمریکا کایکر توجه کرده است که تناسب معکوسی بین طبقات اجتماعی و اشتیاق تلویزیون وجود دارد. و به عقیده او این امر، معلول پیشداوری طبقات مرفه است که می پندارند مجذوب تلویزیون شدن شایسته نیست.

سلیقه های تماشاگران هم در میان طبقه های مختلف اجتماعی، یکسان نیست. نظر جوییهایی که در آمریکا به عمل آمده نشان می دهد که برنامه هایی با سوزهای عمومی، توجه ۱۲ در صد طبقه بالا و فقط ۲ در صد طبقه پایین اجتماعی را به خود جلب می کند. در مورد برنامه هایی مثل وارپته، فیلم های

پلیسی و ورزش، بر عکس توجه طبقه پایین بیشتر جلب می شود.

بر طبق تحقیقات سازمان رادیو تلویزیون فرانسه در ۱۹۶۰، خانواده های مرفه و متوسط بیشتر از دیگران طالب برنامه های فرهنگی بوده اند. در نهایت، اختلافات تلقی ها بین طبقه های اجتماعی مشتری رادیو و تلویزیون عمق بسیار زیادی ندارد، بخصوص در کشور هایی که ارزشهای زیبایی شناسی و فرهنگ پایه، در میان همه قشرهای اجتماعی توزیع شده است. باین حال پیشداوریاها، کلیشه ها و مدل های تلقی و ادراکی هست که بر حسب وضع اقتصادی و شغل افراد تغییر پیدا می کند و طبعاً برای جامعه شناسی خالی از فایده و توجه نیست.

در عین حال می توان تردید کرد که آیا مقیاس های انتخاب شده در نظریه های و تحقیق های مختلفی که ذکرش رفت تکمیل کننده این مطالعه هست یا نه. مثلاً پرسش یک جمعیت به سه یا چهار قسمت بر حسب رقم درآمد اظهار شده آنها، از نقطه نظر عادات شنیدن و دیدن برشی مفید به معنا نیست. طبقه بندی بر حسب شغل بر اساس داده های واقعی تری قرار دارد اما برای آنکه به نتایج مفیدی برسیم مجبور این مشاغل را در چند فصل بزرگ (کادریهای متوسط، مشاغل آزاد، دستمزد بگیران، بازنشسته ها) گروه بندی کنیم که البته کار آمارگران را ساده می کند اما شاید دقیقاً خط افتراق بین تلقی های مختلف را تعقیب نکند.

پس بسیار محتمل است که وضع اقتصادی و شغل افراد به اندازه بضی سطوح فرهنگی، دارای اهمیت باشد. از اینجا به بررسی اختلافهای شنودگان و تماشاگران، بر حسب مقیاس فرهنگی آنان می پردازیم.

۴- سطح تعلیمات

در اینجا ابتدائاً به یک فرض مهم و بسیار کلی می خوریم که بیش از دیگران توجه کننده است: افرادی که دارای سطح معلومات بالائی هستند، در ابتدای توسعه رادیو مقاومت شدیدی در مقابل آن نشان داده اند. همین افراد در برابر تلویزیون به شدت مقاوم بوده اند. البته استثناهایی هم وجود داشته اما در اینجا سخن از اصلی کل است که بر آمار استوار است.

در نظر جوییهایی که اینجا شرح خواهیم داد، مردم به طور کلی به سه طبقه تقسیم شده اند: آنها که فقط تعلیمات ابتدایی دیده اند، آنها که تعلیمات متوسطه دارند، و بالاخره شنودنگان و تماشاگرانی که تحصیلات عالیه دانشگاهی دارند.

در مورد رادیو، در تمام کشورها (بجز در ژاپن) افرادی که تعلیمات بیشتری دیده اند توجه کمتری به رادیو نشان می دهند. مثلاً در بلژیک، تعداد ساعتی که مردم به طور متوسط صرف گوش کردن به رادیو می کنند، در مورد افراد طبقه تعلیمات ابتدایی ۸۰ ساعت در ماه، افراد طبقه تعلیمات متوسطه ۷۰ ساعت در ماه و طبقه تعلیمات عالی ۴۳ ساعت است.

تعلیمات تحصیل تأثیری آشکار بر سلیقه ها دارد. طبق تحقیق « دکینی » در انگلستان، سلیقه های افراد طبقه تعلیمات ابتدایی و متوسطه تا حدودی مشابه یکدیگر است فقط اشتیاق افراد دارای تحصیلات دانشگاهی و بالاتر هستند که از این نقطه نظر با دیگران تفاوت واضح دارند. در فرانسه، نظر جوییهایی که موسسه علمی، نشان داده است که اختلافات بین شنودنگان بر حسب سطح معلوماتشان بیشتر روی توجه به برنامه ها است. مثلاً روشنفکرها در مجموع، شعر را از حرکت بیشتر دوست دارند، یعنی به شعر بیشتر از تصنیف توجه می کنند اما این امر مانع از آن نمی شود که به تصنیف هم توجه نکنند.

ناتام



متن موسیقی فیلم «دانش اکل»

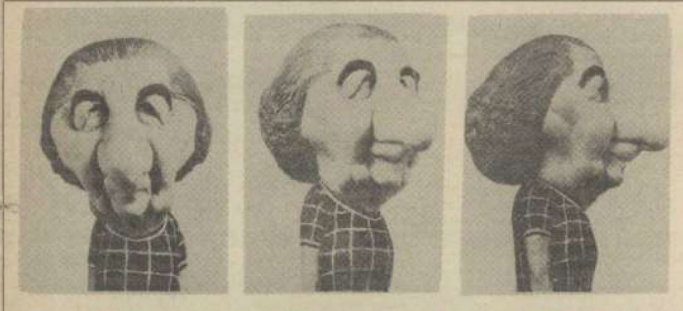
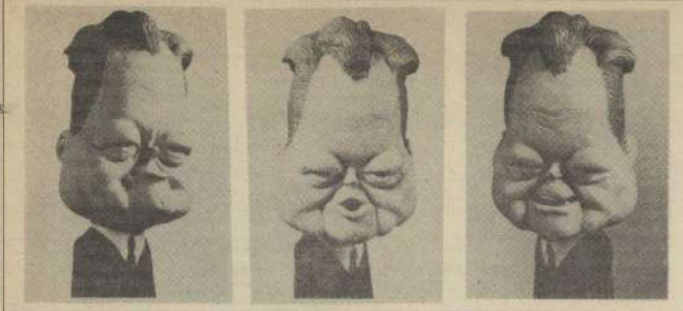
موسیقی فیلم «دانش اکل» جمعه چهاردهم خرداد ماه در استودیوی شماره یک تلویزیون ایران ضبط شد. موسیقی «دانش اکل» را که براساس قصه‌ای از «هدایت» ساخته شده، اسفندیار منفرد زاده نوشته است. در ضبط روز جمعه رهبری اجرا را خود منفرد زاده به عهده داشت و اعضای ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران با او همکاری داشتند. منفرد زاده کار خود را در تصنیف موزیک برای فیلم از «قیصر» ساخته «مسعود کیمیایی» آغاز کرد. موسیقی قیصر، جدا از فیلم موفقیت بسیار برای سازنده‌اش کسب کرد. کارهای بعدی «منفرد زاده» عبارت بودند از «طوقی»، «رقاصه»، «رضاموتوری»، «بنجره» که از این میان موسیقی «طوقی» موفقیت بیشتری به دست آورد. «منفرد زاده» نوشتن موسیقی متن فیلم «خدا حافظ رفیق» ساخته «نادری» را نیز به عهده داشته است.



شامپو بهداشتی
X800
برای شفافیت و لطافت موها

ایکس ۸۰۰

X-40

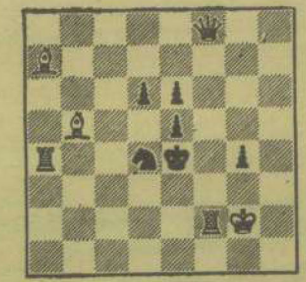


بعل سوم از دیدگاه باب‌ون دن بورن

باب ون دن بورن (Bob Van Den Born) از «کارتونیست»های معدودی است که با تشریفات مختلف هامبورگ کار می‌کند و کارهایش پرنده جویای هنری متعددی در کانادا و بلژیک شده است. او زاده آمستردام است، ۴۴ سال دارد و هیک خاص کارش سخت مورد توجه و تحسین منتقدین هنری قرار گرفته است. نمونه‌ای از کارهای او را در این صفحه می‌بینید.

مرگ يك قصه در موزهی هنر مدرن نیویورک

* «جف استریکلر» فیلمساز آمریکایی که به همراه فستیوال فیلم و جوانان به ایران آمده بود از میان تعدادی فیلم های تجربی ایرانی، فیلم «مرگ يك قصه» را برای موزهی هنر مدرن نیویورک انتخاب کرد. مرگ يك قصه اولین تجربهی نصیب نصیبی فیلمساز تلویزیون ملی در زمینهی فیلم داستانی است که پروین سلطانی و فریدون این‌علی در آن بازی کرده‌اند. مرگ يك قصه در سال ۱۳۴۸ به همراه چند فیلم ایرانی دیگر در سینما تک پاریس نشان داده شد و اکنون نسخه‌ای از آن در آنجا موجود است. انتخاب این فیلم از طرف موزهی هنر مدرن نیویورک، موفقیتی دیگر برای سینمای تجربی ایران بشمار میرود.

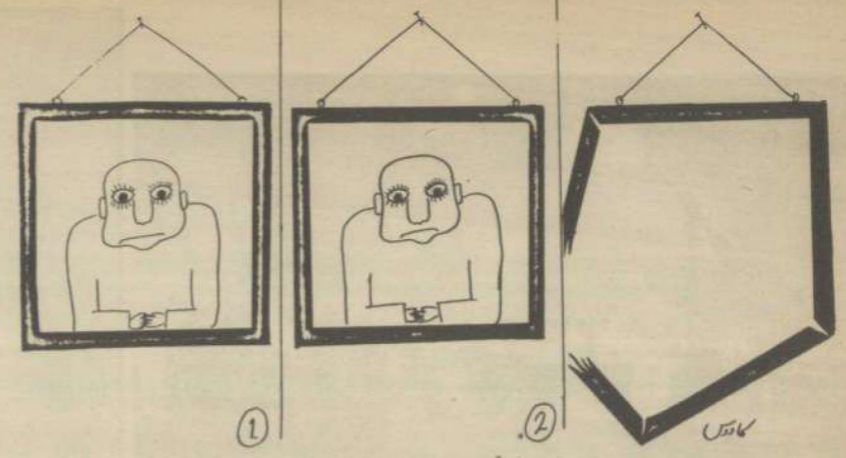


مسأله شطرنج

سفید بازی را شروع و در دو حرکت سیاه را مات می‌کند.

Tf2 - Rg2 - Ta4 - Fb5 - Fa7 - Df8
سیاه ۶ مهره : Cd4 - Re4 - Pg4 - Pe5 - Pd6 - Pe6.

علامت اختصاری مهرهای شطرنج
F = رخ T = اسب C = وزیر D = شاه R = پیاده P =



اگه گفتین چه فرقی داره
یک زن سکسی!
یا یک
یخچال آزمایشی!

یک زن سکسی گرم. گرم. گرم.
اما یخچال آزمایشی سرد - سرد - سرد

و فرق یخچال های معمولی با یخچال آزمایشی:

- ۱- از هر یخچال دیگر قدرت سرد کنندگی بیشتری دارد.
- ۲- چون به تعداد فوق العاده زیاد ساخته میشود قیمت آن عادلانه است.
- ۳- بکتورهای دیگر نیز صادر میشود.
- ۴- جدار داخلی آن تمام لامب است و بر خلاف یخچالهای معمولی غرق نمیشود و بوی نمیدارد.
- ۵- از یخچال های معمولی و مشابه جادارتر است، خیلی خیلی جادارتر است.

محصولات آزمایشی با قیمت های بین المللی عرضه میشود

از کتاب های تازه

سفر نامه آمبروسو کنتارینی
 ترجمه: قدرت الله روشنی
 ۱۰۶ صفحه ۶۵ ریال
 از انتشارات امیر کبیر

سفرنامه های مسافران خارجی از منابع مهم تاریخ و جغرافیای ما به شمار می رود. مسافران خارجی که به ایران می آمدند یا مأموریت سیاسی داشتند و یا به خاطر آشنائی با سرزمین های ناشناخته، سفر برایش می گرفتند و مسافرت کنتارینی، همچنانکه از سفرنامه اش برمی آید، جنبه مأموریت سیاسی و مذهبی داشته است.

سفر کنتارینی به ایران مصادف بود با سالهایی که کشور ما روزهای آرزایی نداشت و از این جهت نکته های بسیاری در آن توان یافت. از طرفی سفرنامه «کنتارینی» گوشه های تاریک و ناشناخته تاریخ آن روزگار را روشن میکند.

در مقدمه کتاب می خوانیم: «... مشاهدات کنتارینی از دربار آوزون حسن، و شرح مسافرت او از تبریز به اسفهان و اوضاع و احوال تبریز، و شرح اقامت دویم و کاشان و اشاراتی به طرز لباس پوشیدن زنان و مردان ایرانی و آزادی زنان در آن عصر، شجاعت و مهمان نوازی ایرانیها و مکتب اهالی شهرها و رفتار ایرانیها با فرنگی ها در آن عصر بسیار جالب است...»

نویسنده در آغاز سفرنامه اعتراف می کند که به عنوان سفر به دربار آوزون حسن سفر در پیش می گیرد. این سفر از طرفی جنبه تبلیغات مذهبی دارد و شناساندن مسیح از مقاصد اصلی است.

کنتارینی روز ۲۳ فوریه ۱۵۷۳ از ونیز سفر آغاز می کند و در ۲۰ آوریل ۱۵۷۷ سفرش را پایان می برد.

قدرت الله روشنی که گرایش به حساب سفرنامه ها دارد، این سفرنامه را به فارسی شیوا و روانی ترجمه کرده است. مطالعه سفرنامه کنتارینی برای علاقه مندان مطالب تاریخی و جغرافیایی سخت لذت بخش است.

ناصر
 نوشته: پیترو مسفیلد
 ترجمه: محمدرضا جعفری
 ۳۷۴ صفحه - انتشارات امیر کبیر
 چاپ دوم

گوشه هایی از زندگی ناصر، قهرمان ملت های عرب که پیوستگی دائمی با رنجبران عرب و ملت مسر داشت از نوشته «پیترو مسفیلد» به ترجمه محمدرضا جعفری به فارسی درآمده است. نویسنده در این زندگینامه، این بوده که این قهرمان ملی را به جهانیان شناساند و در این حدود کتاب «ناصر» موقفات.

به دو دلیل ترجمه کتاب «ناصر» نیز قابل تمجید است. اول منبع تقریباً آماده ای در اختیار خواننده فارسی زبان قرار گرفته است که بی شك امانت بیشتری از ترجمه ها و باورهای در این خصوص دارد.

دوم: مسر حادثه را یا حوادث را در يك کشور عرب با خصوصیات جغرافیائی و تاریخی آن بیان می دارد. و گرایش قطعی سیاسی دنیا را بر این نوع کشورها می نمایاند.

«از «آبراهام پولانسکی» به علت آنکه در سال های اخیر فعالیتش نداشت، سابقه ای نداریم، و سابقه ی قدیم تر او که قبلاً از فهرست سیاه و چنگالی مک کارتی باشد، از دسقرس ما به دور است...»

اینهمه، شاید بتوان گفت که کار داوری را آسان تر میکند، و به هر حال، بیش از آن، شامل يك «غیرمنتظره» هم هست، زیرا یقیناً انتظار دیدن فیلمی با این امتیازات، از قبل نمیرود.

«ویلی بوی» يك فیلم خیلی خوب و يك فیلم غیر متعارف است، اما خوب بودن آن به دلیل غیر متعارف بودن آن نیست، هرچند که غیر متعارف بودن يك امتیاز باشد.

داستان «ویلی بوی» علی رغم ظاهر ساده اش، شاید حتی پیچیدگی نیز داشته باشد.

شخص «ویلی بوی» به معنای متعارف، قهرمان داستان است، اما داستان دو ماجرای موازی را در عین حساسیت پیش میبرد، تا در نقطه ای احتمالی به يك لحظه ای مشترک و واحد برسد. هرچند که این اختتام، داستان زندگی شخصیت اصلی را به انتها برده باشد.

این دو ماجرای موازی، در تمام مراحل فیلم با یکدیگر پیوند دارند، بدون آنکه حتماً به صورتی هادی تماس داشته باشند.

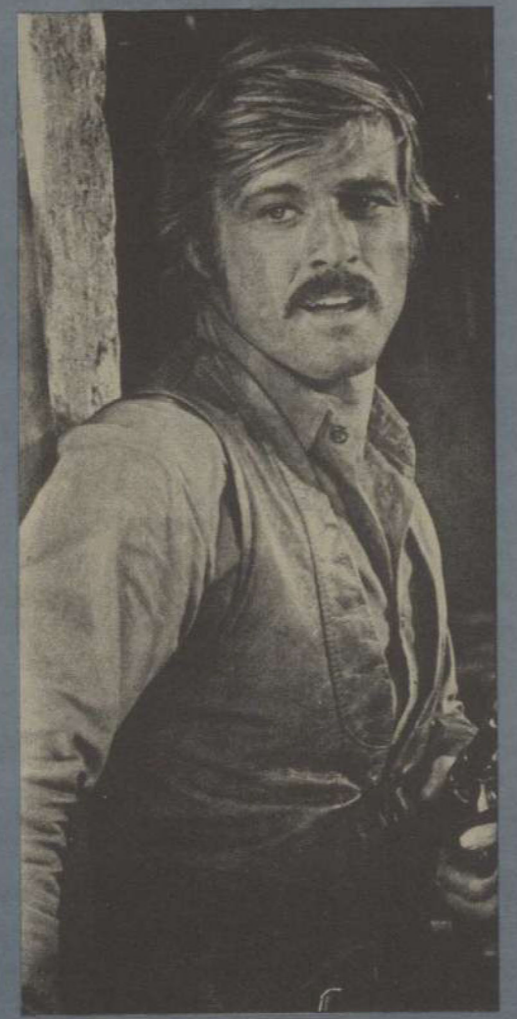
ماجرای اصل شرح میدهد که يك جوان سرخ پوست، با تمام خصوصیات سرخ پوستان، به دنبال دختر مورد علاقه اش، به قرارگاه برمیگردد، و برای دومین بار با او فرار میکند. اما این بار، چون این فرار، خون به دنبال داشته، بای اشخاص دیگری در میسبان کشیده می شود. از جمله کلانتر قرارگاه سرخ پوستان، که مخفیانه با خانم دکتر - ظاهراً عبوس و بدخلق - قرارگاه روابطی دارد، بدون آنکه در فکر گریز با آن زن باشد.

هر دو زن يك نوع زندگی و ارزشی را زندگی دارند، اما هر يك تابع سنتها و قانون های نژادی خویش است. دختر سرخ پوست، چون مرد جوان را دوست دارد، در برابر او تسلیم است، و حتی با او، که قاتل پدرش هم هست، فرار میکند. اما زن سفید پوست، با ظاهر بسیار محترمانه - و حتی مردوارش - عیناً در برابر غریز و هوس های خود، با کلانتر جوان رابطه دارد، فقط با این شرط که هیچکس این راز را نداند. و حتی از اعتراف این موضوع نزد خودش نیز ابا دارد. و هر بار این حالت را به خود میگیرد که گویی این رابطه و تسلیم، اجباری است و راه دیگری ندارد.

در دنیای رویارویی خصوصی این دو نفر، هر بار زن ظاهراً ابراز ندامت میکند... باز دوم وقتی با فطرات اشک و حالت ناچاری، لباس هایش را از تنش درمی آورد کلانتر جوان، اتاق را ترك می کند، و زن را در میان اجرای نقشش، به حال خود باقی میگذارد.

نقد فیلم
 از: بیژن خرسند

ویلی بوی



رابرت رد فورد

داستان، این تاکید را در هیچ موقع دیگری به کار نمیگیرد. بهترین مثال این امر، دو صحنه زدو خورد فیلم، بین کلانتر و مرد مشروب فروش - ویلی بوی و مرد بلیارد باز است، که حتی قبل از انتظار اولیه، فقط به يك اشاره اکتفا میکند و از آن میگذرد... و باز می بینیم که ماجراها، برای دو شخصیت اصلی فیلم به بطور موازی ادامه دارد... در مورد این دو شخصیت باید گفت که هر چند جوان سرخ پوست، خصوصیات يك ضد قهرمان را در نوع خود داراست، اما کلانتر جوان، نه حالت يك قهرمان را دارد و نه حالت يك ضد قهرمان سستی را.

کلانتر جوان، از شخصیت های پیش برنده ی داستان هست، اما عامل اثباتی نیست. به قسمت آخر فیلم نگاه کنیم، که کلانتر، به اراده ی شخص ویلی بوی، موفق به کشتن او میشود... و در تمام طول داستان، کلانتر همیشه يك قدم از ویلی بوی عقبتر است، هر چند که قادر به خواندن دست او باشد، و سؤالی که پیش می آید، اینست که آیا ویلی بوی، تمهیداً خواسته از فرصت ها استفاده کند و کلانتر را بکشد؟

پولانسکی نحوه ی استفاده ی بجایز هیجان و اضطراب را نیز خیلی خوب میداند، وقتی تعقیب کنندگان، در شب، به نقطه ای شلیک میکنند، و قطرات خون دیده میشود، یقیناً تماشاچی تا کشف شدن حیوان زخمی، تشویش دو فراری را دارد.

پولانسکی کارگردانی پولانسکی، در تکمیل کارگردانی پولانسکی، سناریو نقش بزرگی به عهده دارد که خودش آنرا نوشته است... گفتگو ها اختصار و کمال لازم را دارا هستند، و شخصیت ها مستقل و قائم به ذاتند.

از این مرحله به شخصیت پردازی فیلم برسیم:

در رهبری هنرپیشه ها و شخصیت پردازی آنها، تبصر پولانسکی در این حد است که از هنرپیشه ی قهرمان شده ای مثل «رابرت رد فورد» شخصیت دلخواه خودش را تحویل میگیرد، بدون آنکه يك قهرمان یا يك ضد قهرمان باشد.

بر زمین های صخره و صحرا، پولانسکی هنرپیشه هایش را به راحتی رهبری میکند. به همان راحتی که تماشاچی قبول میکند سرخ پوست پیاده، سریع تر و راحت تر از اسب سوار، میدود یکی از دو ماجرای موازی - که

از سبته ی آن نیز با خبر میشویم - با مرگ به پایان میرسد، اما دیگری بدون آغاز و انجام باقی میماند. کلانتر خون دست هایش را با خاک پالمی کند و اعتراف میکند که فقط به علت خواست و اراده ی ویلی بوی، توانسته او را بکشد.

میزانسن و صحنه گردانی پولانسکی، نشانی از تبصر بسیار، و قدرت احاطه ی اوست.

پولانسکی به خاطر ضرورت داستانی، بر جزئی از فیلم متمسک تاکید فراوان اشته باشد، اما به غریز ضرورت شده است.

گفتیم که فیلم، یکنوع «وسترن» غیر متعارف است، و به غیر از آن پولانسکی در سه مرحله ی اصلی از فیلم خود، موفقیت کامل به دست می آورد.

به این ترتیب وجود این چهار نفر در تمام لحظات فیلم در کنار یکدیگر محسوس است، و می بینیم که این پیوندها، سراز مرگ دختر نیز، هنوز تا مدتی برای زن ادامه دارد.

پیوند دو زن، حالت تازه ای دارد. دختر معتقد است که خانم دکتر قادر به کمک به آنهاست، و هر دو مرد خلاف این عقیده را دارند.

در تمام لحظات فیلم در کنار یکدیگر محسوس است، و می بینیم که این پیوندها، سراز مرگ دختر نیز، هنوز تا مدتی برای زن ادامه دارد.



ملکه تلویزیون
ایتالیا
در سال
۱۹۷۱



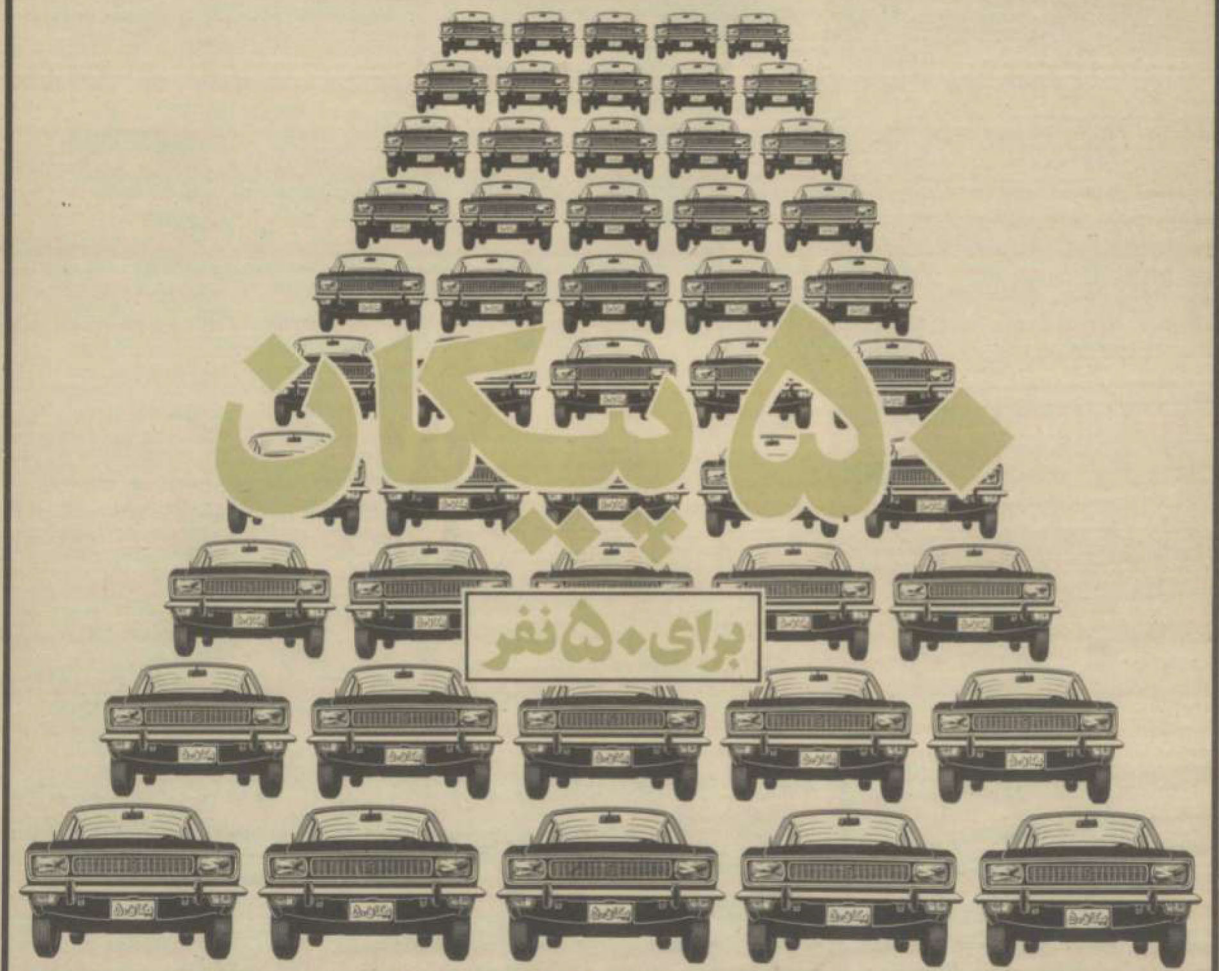
و شاید قدرت بازیگری او نیز ناشی از همین باشد. و بهر حال، هنرمندی او باعث شد که به عنوان بهترین هنرپیشه تلویزیون ایتالیا انتخاب شود، و پیش بینی میشود که عنوان ملکه تلویزیون سال ۱۹۷۱ را نیز به دست آورد. خودش در این باره میگوید: «پس از آن دیگر آرزوی نخواهم داشت.»

* در میان ستارگان «راديو تلویزیون ایتالیا»، نام «ایلانا» - گونه «به عنوان برجسته ترین آنها ذکر میشود. زینت خجالتی و کم حرف، ولی در مقابل دوربین، چنان پر قدرت ایفای نقش میکند که نظیرش کمتر دیده شده است. ایلانا از تأثر به تلویزیون آمده،

جایزه ای بزرگ برای خدمتی بزرگ

یک میلیون تومان

برای یک نفر



جایزه خریداران اوراق مدارس یادبود

شما، با خرید حتی یک یا چند برگ از اوراق ۲۰ تومانی مدارس یادبود، میتوانید از یک میلیون تومان پول نقد و ۵۰ بیکن، جوایز مخصوص این اوراق استفاده کنید.

هشتم تیر: آخرین روز عرضه اوراق مدارس یادبود

تعمیر گاههای مجهز تلویزیون در پایتخت

تعمیر گاه مرکزی :
شاوب لورنس
خیابان آذربایجان ایستگاه
سینا کو پلاک ۵۵۸
تلفن : ۲۰ - ۹۶۳۰۱۶
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مجاز شماره ۲
شاوب لورنس
خیابان سیمتری نارمک بالاتر از میدان
هفت حوض جنب بانک اصناف
تلفن : ۷۹۵۵۶۵
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مجاز شماره ۳
شاوب لورنس
میدان ۳۵ تهرپور اول خیابان آدری
پلاک ۸
تلفن : ۴۴۹۹۱ - ۸۳۳۵۶۰
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مجاز شماره ۴
شاوب لورنس
خیابان شاه بین چهار راه
جشنید و پیروز پلاک ۵۰۰
تلفن : ۶۶۱۵۸۶
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مجاز شماره ۵
شاوب لورنس
خیابان آرمانگر جنب بانک ملی
پلاک ۳۳۴ - ۳۳۳
تلفن : ۶۳۳۳۳۰
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مجاز شماره ۶
شاوب لورنس
شیرازات ۴ راهی قلهک
تلفن : ۸۶۳۸۵۵ - ۸۶۷۸۸۶
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مجاز
شاوب لورنس
شماره ۱۱
سر ویس سیار فوری
پهلوی
تلفنهای :
۶۶۷۱۷۱
۶۶۹۵۱۴
۴۲۷۳۳
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مجاز شماره ۱۵
شاوب لورنس
عیس آباد سیمتری نظامی پلاک ۱۷۹
تلفن : ۷۶۴۳۵۱
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مجاز شماره ۱۰
شاوب لورنس
خیابان فردوسی و وروزی و فرهنگسرای فردوسی
اول کوچه سرک تکستال سرویس
تلفن : ۳۱۴۳۶۷
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مجاز شماره ۱۱
شاوب لورنس
خیابان پهلوی پانزدهم تر از امیر اکرم
تلفن : ۶۶۷۱۷۱ - ۴۲۷۳۳
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مجاز شماره ۱۴
شاوب لورنس
خیابان ستای پلاک ۵۴۵۳
تلفن : ۳۱۴۸۸۲ - ۳۱۴۰۷۳
SCHAUB-LORENZ

نویسندگانی که از زبان های
بیگانه لغت به عاریت می گیرند ،
هرگز مورد توجه مردم نیستند

در همه جای دنیا ، معمولا
بینندگان برنامه های تلویزیونی ،
گروهی خاص هستند و این
مشخصه برنامه ایران زمین
تلویزیون نیست .

سرنوشت زبان پارسی ، که این روزها پیرامون
آن بحث بسیار می رود ، در طول تاریخ ، زیر و بم
های بسیار سریده است . مسئولیت حفظ و امانت این
زبان باری سنگین بوده است که افراد و سازمانهای
مختلف هریک کوششهای از آن را بر شانه گرفته اند و
تلویزیون نه به طور مستقیم ، بلکه تا آنجا که در حد
این وسیله ارتباط جمعی است ، کوشیده است در کنار
برنامه های شاد و تفریحی ، پاره ای از ساعات برنامه
هارا به فرهنگ و هنر و ادب ایران زمین اختصاص
دهد . در این زمینه همکاری مجله تماشا ، عاطفه گرگین
بختی داشته است با بهرام فرهوشی ، استاد دانشگاه
و سرپرست گروه ایران زمین که حاصلش را در زیر
می خوانید .

عاطفه گرگین زبان ما ، بمخاطب عشیره ای سرزمین
ما و نیز به لحاظ وقتهای فرهنگی و ناسامانی آن به وسیله
فیایل مهاجم ، نتوانست خلوص یک زبان ویژه و
مشخص را حفظ کند . باین حال شما فکر می کنید
درخشانترین دوره خلوص زبان پارسی در کدام یک
از دوره های تاریخ بوده است ؟

بهرام فرهوشی زبان پارسی هنگامی که با
فرهنگ و لغات بیگانه کمتر آمیخته بود ، چند قرن
نخست بعد از هجوم تازیان بود . از قران اولیه این
دوران اسنادی در دست نیست ، ولی بزرگترین سند
ملی ماشاهنامه فردوسی است که مبین زبانی است که
منصع در آن راه نبرده و کاملا شفاف و پاک است .
فردوسی ، به عکس آنچه پاره ای تصور می کنند ،
هیچگاه سعیش بر این نبوده که واژه های عربی را
وارد زبان نکند ، بلکه فقط به شکل طبیعی و به زبان
مادریش حرف زده است و احيانا اگر گاهی نیاز
به واژه های عربی داشته ، بدون هیچ دغدغه آنها را
آورده است ، و این واژه ها از جنس واژه های مشکل
عربی نیست ، بلکه واژه هایی است که بیشتر در میان
مردم رواج گرفته بوده ، و چون این زبان مردم
روزگار بود ، کار فردوسی همه فهم است در زمان
فردوسی هنوز زبان ادبی به تمنع نگراییده بود .
ع . گ - شما فکر نمی کنید که نظام پرچامه
آن دوران و نیز در اختیار قرار گرفتن شیوه نگارش
و اصول ادبیات در خدمت وابستگان این نظام باعث
شد که زبان از فرهنگ مردم جدا شود و بصورت
ممنوع تجلی کند ؟

ب . ف - بله . اینطورست . نثر پارسی که
بیشتر زیر نفوذ زبان عربی قرار گرفت به خاطر آن
بود که برخی از نویسندگان ایرانی میخواستند با
افزایش واژه های عربی در نثر خود ، هرچه بیشتر



لازمه دوست داشتن ایران شناسائی آن است

پای صحبت بهرام فرهوشی

مورد توجه حکام عرب زبان وقت قرار گیرند .
و نیز گاهی نویسندگان ایرانی از فرط خوانندگیتون
عربی ، ناخود آگاه تمایلی به آوردن واژه های عربی
داشتند .

نتیجه این گرایش نویسندگان باعث شده که
در آن زمان ، هرچه نوشته می شد مردم کوچه و بازار
آنرا کمتر می فهمیدند و این خود موجب شکافی بین
مردم دانشمند و مردم عادی شد و باعث آمد که میان
مردم و فرهنگ فاصله بیفتد و مردم که باید از کتاب
ها می آموختند بهره کمتری بردند . رفته رفته این
واژه های عربی آفتد فرونی گرفت که گاه در پاره ای
از نثرها ، تعداد واژه های پارسی به مقدار حرف ،
قید و فعل محدود می شد و خواه و ناخواه چنین
نثری را کسی نمی توانست دریابد ، در نتیجه وقتهای
در فرهنگ ایجاد شد ، درست است که جمعی دانشمند
پدید آمدند ، ولی توده های وسیع مردم از فرهنگ
جدا و بی بهره ماندند .

پرداخت صرف دانشمندان به زبان عربی
موجب شد ، که اینان به کلی از ساختن واژه های
پارسی دست کشند و اگر پیشرفت تمدن مواردی را
پیش می آورد که دانشمندان نیازمند واژه های جدیدی
بودند ، دیگر از زبان مادری خود مدد نمی گرفتند
و واژه سازی نمی کردند ، بلکه در زبان عربی دست
به واژه سازی می زدند و بسیاری از واژه های عربی
داریم که حتی خود عرب زبانها از آنها استفاده
نمی کنند و ساخته و پرداخته ایرانی هاست .

از این رو زبان پارسی اندک اندک فقیر شد
و واژه های علمی که قاعدتا باید دانشمندان آنها را
به کار برند از یاد رفت . بطوریکه چند سال بعد
واقعا دیگر زبان خالص پارسی نمی توانست بار مفاهیم
علمی و غیر علمی را بدوش کشد . و این گناه آن دسته

از نویسندگانی بود که به جای اینکه به زبان مادری
بنویسند ، بنا بر یک نوع احساس خود نمائی واژه های
بیگانه را تا بدین پایه به رعایت گرفتند . این نوع
نویسندگان هیچگاه مورد توجه مردم نبودند و همچنان
دما از نوجوانان از فرنگ برکنه که در یک محاوره
کوتاه چند واژه فرنگی به کار می گیرند ، دل خوش
نداریم . در آن روزگار نیز مردم از دانشمندان و
نویسندگان که لغات شکل عربی را بکار میبردند دل
خوشی نداشتند .

ع . گ - غای فرهنگ هر قومی رابطه
مستقیم با نظام حاکم آن قوم و نیز زبان آن قوم دارد
و چون ما این غنا را از دست دادیم و از سوی دیگر
دچار ناسامانی های گوناگونی بودیم ، نثر ما در
اختیار گروه خاصی از جامعه قرار گرفت ، مطمئن
و دستوری شد و مردم با فرهنگ بیگانه ماندند ، شما
فکر نمی کنید یکی از علل عقب ماندگی ما از
فرهنگ جهانی چنین ریشه ای دارد ؟

ب . ف - باید گفت که عقب ماندگی
فرهنگی ما بیشتر عقب ماندگی اجتماعی و سیاسی ما
بود و درست است که زبان ما انطور که می بایست از
نظر واژه های پارسی غنی تر شد ، ولی در عوض با
واژه های عربی که به رعایت گرفته بود ، نتوانست خود
را غنی کند . و در هر حال لطمه شدیدی از این لحاظ
به فرهنگ ما وارد میاید ، زیرا آنان که می توانستند
متون پارسی آمیخته به عربی را بخوانند از این آمیزه
استفاده کردند ، ولی شک نیست که اگر زبان ما با
واژه های پارسی غنی تر می شد تعداد بیشتری از مردم
می توانستند محتوی کتاب ها را به آسانی درک کنند و
در نتیجه مایه بیشتر فرهنگی ، به ویژه به توده های
اکثریت مردم داده می شد .

ع . گ - آقای « فرهوشی » شما با برنامه
« ایران زمین » تلویزیون ایران همکاری می کنید ،
آیا این همکاری شما کوششی در شناسائی فرهنگ
بومی ما نیست ، آیا این « برنامه » نمی خواهد مردم
را به سوی ملیت آنان و نیز فرهنگ تومشان جلب
کند ؟

ب . ف - فرهنگ ما فرهنگ بزرگ
و درخشانی است ، ولی متأسفانه همه مردم ما از این
فرهنگ آگاهی ندارند . به نظر می ملیت هر قومی
رابطه یی زیاد با فرهنگ آن قوم دارد ، به طوری که
اگر فرهنگ خاص ملتی را از آن برگیرند ، دیگر
ملتی به معنای واقعی ملت وجود نخواهد داشت .
بنابراین اگر نخواهیم که سرزمین خود را دوست
داشته باشیم ، می باید آن را بشناسیم . هیچکس به چیز
موهوم و ناشناخته یی عشق نمی ورزد . تصور می کنم
اولین گام برای دوست داشتن یک سرزمین و مردم

ال سی - ۸ شارپ

در



اخوت (پارکر) : نادری چهارراه قوام السلف

البرز : بهجت آباد شماره ۱۵۱

بیش تاپ : ستوم اسفند

پاسکال : شاهزاده پوری بهزی

کارانتی : فردوسی مقابل کوشتک

بنگاه قتی ناصر : دروازه دولت

شرکت م. امیری و شرکا

خیابان شاه چهارراه شیخ هادی

شماره ۲۹ تلفن ۶۶۴۱۴۵-۰۱-۴۳۳۰۱



مرکز در ونیز آخرین اثر کارگردان شهر ایتالیایی لوکینو ویسکونتی آماده نمایش شد. این فیلم یکی از شاهکارهای سینمای ایتالیاست و داستان فیلم بر محور زندگی گوستاو و موهلر نوازنده و کمپوزیتور معروف آلمانی دور میزند که در سفر خود به ونیز با پسرکی لهستانی آشنا میشود. زیبایی جوان به حدی است که هنرمند را شیفته خود میکند.

در این فیلم «دوک بوگارد» و «سیلوانا منگالو» شرکت دارند.

آخرین اثر لوکینو ویسکونتی

در باره بت دیویس، ستاره پرکار تلویزیون و سینما

اما تو چیز دیگری...

غرور حرفه‌ای، این زن ۶۱ ساله را هنوز تا سپیده‌های صبح در استودیوی تلویزیون و سینما زنده و پر جنب و جوش نگه میدارد.

«گرفتار» چنانکه می‌دانید، نام سریالی است با شرکت «رابرت واگنر» که مدتی پیش از شبکه تلویزیونی ABC پخش می‌شد و در آن بازی و سیمای این هنرپیشه، نظر خانم «بت دیویس» را سخت به خود گرفت.

«بت دیویس»، «رابرت واگنر» را جذاب‌ترین چهره عالم سینما لقب داد و با انتشار این خوش‌آمدگویی تحسین‌آمیز در یکی از مجلات، «واگنر» برای خانم دیویس تلفن کرد و ضمن سیاست‌گزاری از او خواست که در فیلم «گرفتار» همبازی او شود.

شرط پذیرش، دیدن سناریو بود. سناریو مورد توجه و پیشنهاد مستمر از جانب بت دیویس نیز مورد موافقت قرار گرفت.

بت دیویس از جمله هنرپیشگان جدی و سخت‌گیری است که هرگز، به هیچ قیمت، از بهای ثابت دستمزد خود نکاسته و نمی‌کاهد.

کارتلویزیون، نسبت به سینما کار پر تحرکت، سریع‌تر و بنابراین خسته‌کننده‌تری بود. چهره ظریف و قامت نازکش همیشه خسته و شکسته به نظر می‌آمد و گاهی به کسانی که علت خستگی‌اش را می‌پرسیدند، جواب می‌داد: «من زن پیر ظریفی هستم که دیگر

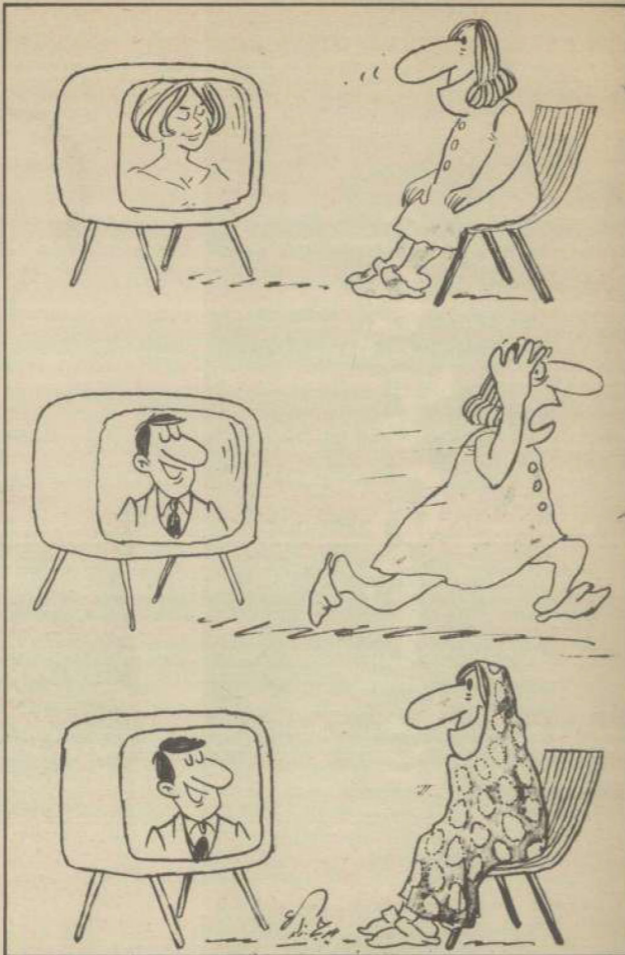


باید دست از کار بکشد. «بت دیویس اکنون ۶۱ سال دارد، اما غرور حرفه‌ایش پیوسته او را از ابراز خستگی و گریز از کار باز می‌دارد. با مقاومت کامل، ساعتها در استودیو می‌ماند تا ضبط یا فیلمبرداری برنامه‌اش تمام شود.

«بت دیویس» از لباسهای کهنه سربازهای ارتش گرفته تا زیباترین لباس‌های «ایسون لوران» را در «شو» های خود به تن می‌کند.

یکروز که گروهی جهانگرد را برای گردش در کمپانی «یونیورسال» آورده بودند و با اتاقک‌های رویاز قطار مانند، دور شهر سینمایی می‌گرداندند، بت دیویس در میان آنها سوار بود و می‌گفت و وقتی پیاده شد به کتابه گفت: آنها می‌آیند اینجا که ستارگان سینما را ببینند اما وقتی یکی از هنرپیشه‌ها رویرویشان قرار می‌گیرد، او را نمی‌بینند.

و سپس به سوی استودیو رفت و برنامه‌اش را شروع کرد: سلام به همه... من بت دیویس هستم. همه برایش دست زدند. از پیر و جوان همه دوستش داشتند و یکبار دیگر بازگشت او را به استودیو خوش آمد می‌گفتند. آیا نمی‌توان این زن را به حق، چهره شکست ناپذیر سینما لقب داد؟



در قسمت تاریخ و فلسفه چون بینندگان خاصی داریم و آنان براین واقند که این برنامه‌ها نمی‌توانند تصویری باشند، اینست که در این مورد نقص تصویر را از ما می‌پذیرند، با این حال تا آن جا که امکان دارد سعی شده است که به نوعی برنامه‌ها محور شود.

قسمت دیگر برنامه مربوط به بخشهای جغرافیایی است. بسیاری از مردم ایران بسیاری از شهرها و مناظر دیدنی ایران را ندیده‌اند و شاید اکثر بینندگان بار سفر به بندند و به دیدار آنها روند. در برنامه‌های فیلمبرداری از نواحی مختلف ایران این منظور بر آورده شده و فیلم‌هایی که تاکنون نشان داده شده، تا اندازه‌ای نقاط مختلف ایران را به بینندگان تلویزیون نشان داده است. درست است که فیلمبرداری این قسمت دارای برنامه‌هایی معین هستند، ولی شگفتی کارگردان و فیلمبردار در این قسمت اهمیت فراوانی دارد. هنگامی که کارگردانی برای تهیه فیلم یا مطالبی به نقطه‌ای سفر می‌کند، دستوری به او داده نمی‌شود در خصوص چگونگی فیلم، و یا به اصطلاح به اویس‌فارش داده نمی‌شود بلکه پس از تصویب یک سناریو، کارگردانی به ذوق خود او واگذار می‌شود. بنابراین فیلمهای «ایران زمین» بیشتر بسته به دید کارگردانهاست. این برنامه، یعنی شناسایی شهرها و روستاهای ایران، همچنان ادامه دارد و هر سال جمعی برای فیلمبرداری از شهرها و روستاها و مناظر طبیعی ایران به سفر می‌روند. گاه این سفرها با دشواری‌های بسیار انجام می‌پذیرد، مثلا باخبر می‌شویم که چند روز دیگر در فلان روستا مراسمی برپا می‌شود، از این رو همه دستگاہها به فعالیت می‌افتد تا گروهی بتوانند در آن روستا حاضر باشند و از مراسمی خاصی فیلمبرداری کنند. کسانی که مامور این گونه کارها هستند صمیمیت و علاقه‌مندیشان بر هر چیز دیگر مقدم است. اگر

آن، شناسایی آن سرزمین و مردم آنست و لازمه این شناسایی آگاهی از تاریخ، جغرافیا، زبان، آداب و رسوم و فلکلور آن است «تلویزیون ملی ایران» تاکنون گامهای بلندی در جهت این شناسایی و شناساندن برداشته و من نیز به نوبه خود کمک کوچکی به برداشتن این گام می‌کنم.

ع. گ. - با توجه به این نکته که برای شناسایی هر قومی باید فرهنگ آن قوم، شرایط اقلیمی و نیز تاریخ آن را شناخت هدفهای برنامه «ایران زمین» در این مورد خاص، در رابطه با توده‌های مردم چیست؟ آیا این برنامه نظر گروهی خاص از جامعه را که از تلویزیون برخوردارند جلب کرده و آیا آن جذابیت را در خود دارد که بتواند گروه‌های مختلفی از جامعه را به سوی خود بکشاند؟

پ. ف. - همانطور که اشاره کردم هدف برنامه «ایران زمین» به طور کلی شناساندن ایران در جهات مختلف است. به این مناسبت مضامینی در این برنامه گنجانده‌ام که این شناسایی را حاصل می‌کند، مثلا درباره تاریخ ایران از ابتدای دوران معاصر، توسط کسانی که در دوره تخصصی دارند، سخنرانی‌هایی انجام می‌شد و تا آنجا که ممکن باشد برنامه‌ها همراه با تصویر است. مردم که تلویزیون را می‌بینند بیشتر مایلند که چیزی به آنان نشان داده شود و اشکال بزرگ ما در این قسمت و درباره‌ای از قسمتهای دیگر مربوط به «برنامه‌های»، «ایران زمین» این است که نمی‌توانیم از دوره‌های بسیار قدیم ایران، چیزهایی جز عکس بناهای تاریخی نشان دهیم.

این را باید خواه ناخواه پذیرفت که بینندگان هر قسمت از برنامه‌های تلویزیون در همه جای دنیا گروهی خاص هستند. به ویژه اگر برنامه‌های علمی باشد بینندگان محدود تری کسب می‌کند.

شیاطین

یک فیلم تکان دهنده بر اساس مذهب در قرن ۱۷ اروپا

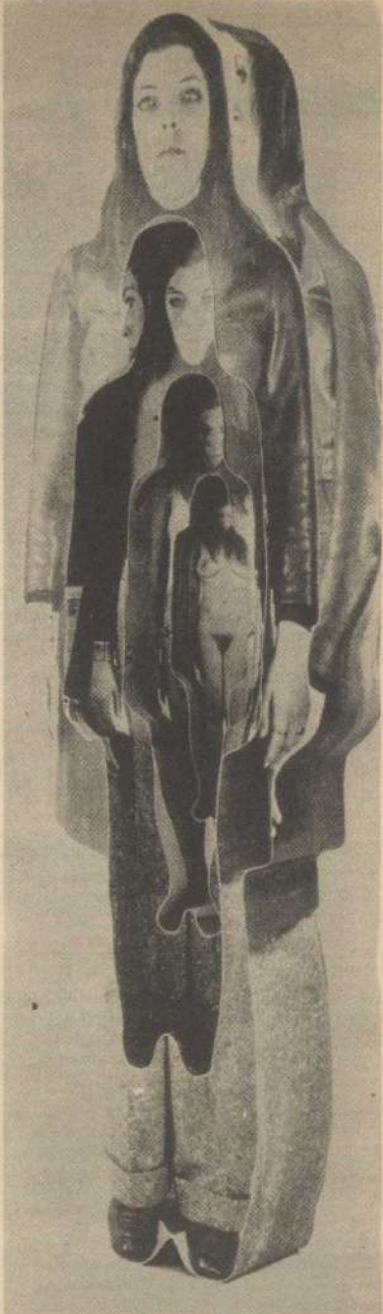
فیلم تکان دهنده‌ای بر اساس مذهب و دادگاه‌های نفتیش عقاید در قرن هفدهم ساخته شده، که تولید جنجالی بسیار کرده است.

این فیلم «شیاطین» نام دارد، و داستان کشیش جوان و خوش صورتی است که تمام زندگی خود را وقف لذایذ جسمانی کرده است، و در این راه راهبه‌های یک صومعه را نیز به بیراهه میکشاند...

نقش این کشیش را «آلبور رید» و نقش سرپرست راهبه‌های صومعه را «وینسارد گریو» بازی میکند که بازی هنرمندانه‌ی او را در «آگواندیمان» و «ایزادورا» دیده‌ایم.

فیلم «شیاطین» اثر «کن راسل» که صدای بسیاری از مقامات مذهبی را بلند کرده، دارای صحنه‌های شگفت‌انگیز بیرون راندن شیطان از جسم از راه شکنجه - دادگاه‌های نفتیش عقاید - و سوزاندن گمراهان است.





عکاسی در پیکره سازی

« پیتربال » نمایشگاهی از تصویرها و تصویرهای عکاسی که به گونه‌ای در پیکره های سه‌بعدی پیاده شده‌اند، در موزه هنرمندان نیویورک گشایش یافت. گونه‌گونی وسیعی از تاثیر تکنولوژی در آثار ۳۳ هنرمند آمریکایی و کسانادانی بیستم می‌خورد. پدید آورندگان این ۵۰ اثر هنری برخی در ابتدا عکاسی و عده‌ای نقاش و یا پیکره ساز بوده‌اند. در میان پدعت گذاران این «مولتی‌مدیا» (تعدد وسایل بیانی) آثار هنرمندی جای دارند بنام «رابسرت هین کن» از دانشگاه «لوس‌آنجلس»، کار او به تماشاگر فرصت میدهد تا در تصور خود عکسهای را بنظم درآورد. «میشالستون» یکی از شاگردان این هنرمند، با مدد از تصویری که در حین پخش اخبار تلویزیونی در فکر او نقش میگیرند، آثاری خلق کرده است که چشم نوازند



« پیتربال » مدیر نمایشگاه و مسئول پخش عکاسی موزه هنرمندان نیویورک درباره‌ی این آثار و خالقان آن میگوید:

« عکاسی در پیکره‌سازی » از مسائلی میگوید که در آنسوی عکاسی سنتی، یا هر آنچه که کاربرد روی سطح خواننده میشود، قرار دارند. برای بدست آوردن ثمری این خواست، این پدیده‌ی تازه‌ی هنر، به‌درکی والا نزدیک میشود، همچنانکه عکاسی به تنهایی در پی گزارشهای تفسیر گونه‌ویا در خدمت حرفه و شغل است. در کنار هنرمندان دیگر با ایده‌های گونه‌گون، این «عکاسان - پیکره‌سازان» در جستجوی پیچیدگی تازه‌ی معنا هستند، شبیه به پیچیدگی احساسات و ادراک امروزی ما. آنها از معناهای ذهنی یا شمایل نگاری سس، محیط و جنگ، به گونه‌ای دو تصویری بودن راه می‌یابند که در آن، ماده نیز مثل عنصری از محتوای اثر بکار گرفته شده و در عین حال آن ماده فضای واقعی امروزی را در تصور ما زنده میکند.

«راستی مرگ»

۲۳ ساله، ساکن راستی مرگ، زندان سن‌کویستین او مادر و خواهر مفلوجش را کشته است. و بار دیگر نیز، زمانی که در انتظار آغاز محاکمه بوده، آدم دیگری را از پای درآورده است او می‌گوید: « من عوض نمی‌شوم. تجربه به من چیزی یاد نمی‌دهد. اگر بتوانم از این‌جا بیرون بروم، باز یکی دیگر را می‌کشم.»

ما در دفتر کار «روبالد ریگان»، فرماندار ایالت کالیفرنیا هستیم. فرماندار میگوید: « من معتقدم مجازات اعدام قسمتی از قانون دفاع از خویش است. و ما حق داریم در ازای دفاع از خود جان کسی را بستانیم.»

در فیلمها از ویلی فرانسیس اثری نیست. او در ۱۹۴۷ مرده است. او تنها مردی است که دوبار اعدام شده. ویلی سیاه پوست را به اتهام قتل یک داروساز سفید پوست اهل لوئیزیانا فوراً به محاکمه کشیدند. تقاضای استیناف و تجدید نظر او را رد کردند. یک سندلی برقی متحرک به زندان سنت مارتین دیلا آوردند. سیم‌ها را وصل کردند و کلید را زدند. اسکلی رایت قاضی دولت فدرال برابر دوربین توضیح می‌دهد: لپهای ویلی جمع شد. اما نمرود. مامورین اعدام او سعی کردند نقص سندلی برقی را برطرف کنند، موفق نشدند. او را به سلول خود باز گرداندند. و کلای ویلی گفتند اعدام مجدد ویلی، نهایت بی‌رحمی و مجازات غیر عادیست. تجدید نظر تقاضای ویلی از طرف دادگاه تجدید نظر رد شد و حتی عده‌ی بعد دادگاه عالی ایالات متحده حکم اصلی را تأیید کرد. ویلی را دوباره در سندلی الکتریکی گذاشتند. این‌بار دستگاه قسمی نداشت. «

با توضیحات فوق، مضمون برنامه‌ی بیابسی « راستی مرگ » تاحدی روشن می‌شود. این بیابسی مستند را ترومن کاپوت نویسنده‌ی سرشناس آمریکایی ساخته است. تحقیقات او برای نگارش « به‌خونسردی » بود که ذهن او را متوجه موضوع مجازات مرگ کرد و باعث شد که این بیابسی تلویزیونی ساخته شود. از طرف یک شرکت تلویزیونی ۲۵۰ هزار دلار بودجه برای این فیلم منظور شد و یک شرکت آمریکایی حاضر شد آن را به خرج خود در تلویزیونها پخش کند. این شرکت حتی تا سال ۱۹۶۸ حاضر بود مسائلی از این قبیل را به صورت فیلم یا نمایش یا به هر صورت دیگر برای مردم طرح کند.

سه چهار سال از تهیه‌ی این فیلم گذشته. ولی هنوز آن را پخش نکردند. و به نظر نمی‌آید به این زودی‌ها هیچ‌شیکه‌ی هم آن را پخش کند. علت چیست؟

در این مورد باید از دو عامل سخن گفت. یکی این که مدتهاست مسأله‌ی لزوم مجازات اعدام در آمریکا طرح شده و نظریه‌های حقوقی و لوایح مربوطه مدتهاست بلا تکلیف مانده و در این فرصت ۶۰۰ - ۷۰۰ نفر در زندانها انتظار منتظر مرگ یا زندگی را می‌کشند. اگر نظریه‌ها و لوایح موافق اعدام تأیید شوند، مرگ، در خانه‌ی زندگی این گروه را می‌کوبد. و اما عامل دیگر که باعث پخش شدن برنامه‌ی ترومن کاپوت شده، صرفاً ترس و احتیاط شبکه‌های تلویزیونی بوده است.

مردی با لباس راه راه زندان رو به روی دوربین در سلول خود ایستاده است. این سلول با سلولهای دیگر تفاوت چندانی ندارد. چند گلدان که در گوشه و کنار سلول قرار دارد آن را از بقیه سلولها متمایز میکند. مرد روبروی دوربین «میکل بل» نام دارد. در راستی قاتلان است و امروز قرار است اعدام شود. شش بار است که اجرای حکم مرگ در پاریس او به تأخیر افتاده است. احساس مردی که شش بار تا پای مرگ رفته چیست؟ او خود پاسخی ندارد. از گل میمون سلول خود حرف می‌زند. برای او گل اطلسی حقیقتی‌تر است تا مرگ.

چهره‌ی دیگری برابر دوربین قرار می‌گیرد. جوانی است نحیف، کج خلق، به نام ژوزف مورس،

مسأله کاملاً بررسی شد. قرار شد کاپوت به سیک کتاب « به‌خونسردی » یا محکومین به مرگ مجازات‌هایی ترتیب دهد و آنها را روی فیلم ضبط کند. و شبکه‌ی A.B.C آمادگی خود را برای صرف ۲۵۰ هزار دلار اعلام کرد. دو خبره‌ی فیلمبرداری سینما وارینه بعلی « لی‌کاک » و « پن پیکر » مسئول فیلمبرداری شدند. و « لاندھی‌وارد»، که با فیلم « آقای رابرتز » به شهرت رسید، برای امور تولید تعیین شد. و شخصی موسوم به « بارت برتن » نظارت‌امور حقوقی را به‌عهده گرفت. این شخص در کار خود تبحر فراوان دارد و به همین لحاظ کمک او در تهیه‌ی فیلم بسیار اهمیت داشت. در بسیاری از ایالات آمریکا از کنجکاوی اشخاص علاقمند نسبت به وضع زندانها ممانعت می‌شود. و در بعضی ایالات این کار حتی ممنوع اعلام شده. به این جهت لازم بود شخصی چون « برتی من » فعال و وارد به جمع و خم کارها منظور کرد.

« برتی‌من » نشان داد که کار خود را خوب می‌داند و در ضمن تهیه‌ی فیلم به جنبه‌های دیگر هم اظهار علاقه کرد معلوم شد صدای گرم و سوسو کننده‌ی کاپوت در زندان سن کویستین اثری ندارد. در این جا « برتی من » قسمت اعظم مصاحبه با محکومان را برعهده گرفت.

کار گروه به خوبی پیش می‌رفت و موفقیت چشمگیر بود. اینان از فرماندار ایالت آریزونا اجازه‌ی ورود به زندان ایالت آریزونا را گرفته‌بودند و حتی گلدوازه هم در این راه کمک کرد.

کاپوت می‌گوید: ما به شهر رسیدیم و متوجه شدیم رییس زندان، با آن لهجسه‌ی تکراری مانع کار ماست. او از پشت تلفن گفت: « سر رد نمی‌آرم. شما این‌جا چه کار در این ... »

ما از فرماندار اجازه گرفتیم ... درسته، اما از من اجازه نگرقتن. هیچکس حق ندارد بیاد این‌جا و سر به سر قاتالی من بزاره. شما اشتباه می‌کنید ... اشکالی ندارد به فرماندار تلفن کنیم؟

به هر کی دلتون می‌خواد تلفن کنیم ... اما حق‌ندارین با به این‌جا بزارین ... این‌جا شورش شده ... و بدین ترتیب کاپوت نتوانست با جوانی که سه دختر کسمال را کشته و در صحرا مدفون کرده بود، مصاحبه کند، اما با بسیاری از قاتلان گفتگو کرد. از جمله با « فرد باست ». قاتلی که شعر هم می‌گفت، اما مسئولان زندان از ترس این که انتشار و چاپ شعر های او باعث جلب همدردی مردم شود، انتشار او را از بین بردند. و با قاتلی دیگر « رابرت لی‌مسی، هم ملاقات کرد که از ۸ سالگی در کار جرم و جنایت بوده و به وکلای مدافع خود می‌گفته‌هیچگاه تقاضای استیناف نکنند، چون « بقول خودش: « من می‌خواهم بمیرم ... من از زندگی مصیبی ندانستم جز عرق و مخدر و فقر ... »

فیلمبرداری در پایان همان سال به پایان رسید و کاپوت شخصا در تدوین آن نظارت کرد. « توماس مور » می‌گوید: « نتیجه‌ی کار را دیدم. عالی بود. جالب بود. همان چیزی بود که ترومن وعده می‌داد. « عبرت‌آموزی A.B.C. به برنامه‌ی بیابسی کاپوت کوتاه بود، زیرا به زودی در شبکه‌ی منزیسور تحولاتی در سطح بالای مدیریت رخ داد و « التون رول » جای « توماس مور » را گرفت. « رول » از کار « کاپوت » خوشش نیامد. تصادفاً مسئول تبلیغات شرکت « زروکس » هم‌عوض شده بود این همان موسسه‌ی است که قرار بود پخش فیلم را بر عهده بگیرد. مسئول جدید اعلام کرد که بیابسی مزبور با « افکار شرکت زروکس » انطباق ندارد.

کاپوت می‌گوید: « رول، تمهد موسسه‌ی A.B.C. را نسبت به شرکت زروکس انجام داد. البته با یک برنامه‌ی دیگری از من. و وقتی پرسیدیم: « خوب، پس راستی مرگ چه می‌شود؟ » جواب داد: « کیفیت این برنامه پایین‌تر از سایر برنامه‌هاست. « من گفتم:

نظر « برتی‌من » را در موقعیتهای مشکل مرکه‌های پر دردمر وارد می‌کند و بالاخره هم کار خود را پیش می‌برد. او معتقد است مردم بایستی این فیلم خوب یا بد را ببینند. ترومن از تلاش دست بر نمی‌دارد.

« خوب، پس آن را به من بدهید. « پاسخ منفی بود: « به هیچ وجه ». اما بعدها حاضر شد در قبال ۱۰۰ هزار دلار آن را در اختیار من بگذارد. « تهیه‌ی این تبلیغ حتی سرای نویسنده‌ی « به‌خونسردی » که رفته رفته پولدار می‌شد، چندان آسان نبود. او یک جلسه‌ی خصوصی برای نمایش آن ترتیب داد. رییس‌شیکه‌ی A.B.C این جلسه را « کوککل پارنی » خواند، اما کاپوت می‌گوید: « در این جلسه که در اتاق کوچک برگزار شد نمایندگان تأیم و نیویورک تأییم و چند نفر دیگر حضور داشتند و ما حتی قهوه هم به حاضران ندادیم. « تأیم و نیویورک تأییم پس از تماشا‌ی فیلم به رول اعتراض کردند. اعتراض، بی‌اثر بود.

نام و اعتبار کاپوت و پنج جایزه‌ی که برده بود. همه اهمیت خود را از دست داد. تلویزیون‌ها بهانه‌های جوراجور می‌آوردند. B.N. حاضر شد فقط قسمی از آن را در متن برنامه‌ی دیگر بگنجانند. و N.B.C گفت: « ما نمی‌توانیم برنامه‌هایی را که خارج از شبکه تهیه می‌شود پخش کنیم. « شبکه‌ی نت (NET) قدرت خرید آن را نداشت (کاپوت) حاضر بود در صورت پس گرفتن فیلم از A.B.C آن را مجانی در اختیار NET قرار دهد. شرکت مترو مدیا اعلام کرد که ۳۰ هزار دلار به خرید آن اختصاص خواهد داد، اما این مبلغ کافی نبود. و وستینگ‌هاوس هم تا حدی تمایل نشان داد.

مسئله رول که پیشنهاد ۱۰۰ هزار دلار برای پس دادن فیلم کرده بود، می‌دانست کرده‌ی ورن چنین مبلغی دشوار است. و جنس او درست بوده، زیرا هنوز فیلم مزبور از جنگ A.B.C در نیامده و به نمایش گذاشته نشده است.

با ترومن کاپوت که در سان هتل « بلار » نشسته و مشروب می‌نوشد، گفتگوی داریم. موضوع گفتگو پیشنهادهایی‌ست که اخیراً او رسیده و به‌او گفته‌اند که فیلم را بار دیگر تدوین کند تا با تکنیکهای جدید منطبق باشد. و او می‌گوید که: « می‌پذیرم. می‌دانم چه باید کرد. «

راستی چه‌شد که او کارش را با « به‌خونسردی » شروع کرد؟ آیا شیوه‌ی کار او کمی غیر عادی نیست؟ کاپوت جواب می‌دهد: « راستش، تصادفی بود. به‌نظم آمد که ترکیب شرکه‌های ژورنالیسم و قصه‌نویسی چیز جالبی می‌شود. برای شروع کار به زندگی یک رختشوی سیاهپوست نیویورکی پرداختم ولی فایده‌ی نداشت. و بعد « به‌خونسردی » را نوشتم و کاملاً دلپسته شدم. ماجرای این کتاب در پیرامون جنایت اسمیت و هیکاک دور می‌زند، آگاهی من بر احوال آنها حتی از خودشان هم بیشتر بود. و گذشته از این، هزاران بار از آنها روشن تر بودم. و به همین جهت به عشق آنها پی بردم: « البته « راستی مرگ » هم دنباله‌ی همان کار و دلپستگی است.

خوب، عقیده‌ی خود کاپوت درباره‌ی مجازات اعدام چیست؟ « کاری قرون وسطایی، وحشیانه، شکنجه آمیز، فوق‌العاده بی‌رحمانه است. « اما خود فیلم « راستی مرگ » این را نشان نمی‌دهد، یا لاقلاً جای تردید باقی می‌گذارد. توضیح می‌دهد: « اگر به این عقیده اطمینان کامل داشتیم فیلم چندان جالبی از کار در نمی‌آمد. «

و در پایان بار دیگر اعتقاد و عزم خود را برای پخش این فیلم از تلویزیون ابراز می‌کند.

نظر « برتی‌من » را در موقعیتهای مشکل مرکه‌های پر دردمر وارد می‌کند و بالاخره هم کار خود را پیش می‌برد. او معتقد است مردم بایستی این فیلم خوب یا بد را ببینند. ترومن از تلاش دست بر نمی‌دارد.

هدیه‌ای از
چهارمین جشن هنر شیراز و برنامه
تأثر تلویزیون ملی ایران



بزرگسالان رفت و بگویم که داستان ستم انسان بر انسان در طول تاریخ چگونه بوده است و امروز چگونه است، ما مثل ناتوایان برای نمایشگران خود نان های خوب تازه درست می‌کنیم و بیش از شروع نمایش نانی را که خودمان پخته‌ایم بین آنها تقسیم می‌کنیم. زبانمان نیز زبان ساده و صادق عروسکها است.

د گروه نان و عروسک به راستی چنین کردند. در طول جشن هنر شیراز روزها برای نمایشگران نان خود نان پختند و شبها در زیر ماسک های عروسکی، بی مدد کلام، با آنها از درد های دشمن سخن گفتند. نمایش این اثر درخشان ناتوی از تلویزیون ملی ایران، بی‌تردید به هنرمندان و دستداران هنر نان، فرصت مطالعه و آشنایی بیشتری با بدیده های تازه این هنر خواهد داد.

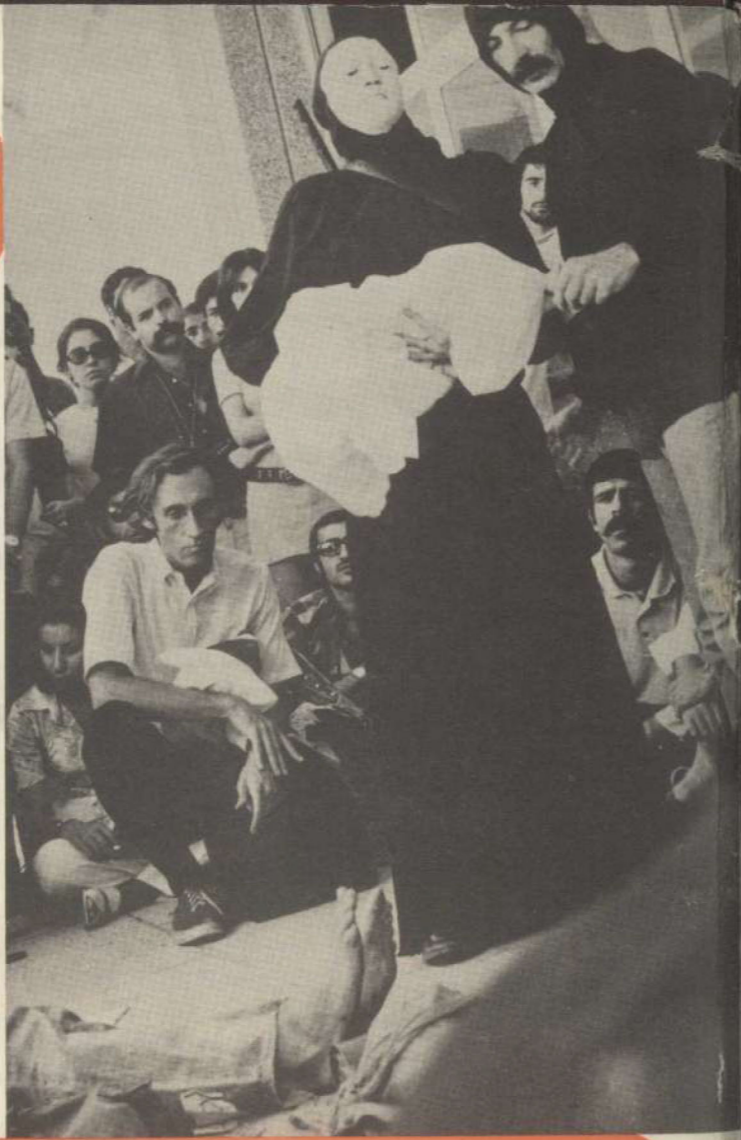
در برنامه نان جمعه شب این هفته، تلویزیون ملی ایران یکی از برجسته‌ترین برنامه های چهارمین فستیوال شیراز را بنام « آتش » بخش می‌کند.

« آتش » حاصل کار یک نده جوان آمریکایی است که به سرپرستی بیشترشومان آلمانی گروهی به نام « نان و عروسک » را تشکیل داده‌اند.

چرا « نان و عروسک »؟ خودشان در این باره توضیح می‌دهند: نیروی نان انکار ناپذیر است و مردم گرسنه‌اند. حیثیت دیگر این است که زبان روزمره ما از بیان حقایق قاصر است و زبانی که حقایق را بازگو می‌کند، تنها زبان عروسکها و خیمه شببازی ها است. مانولی هسنیم و درهمه جای جهان نمایش های عروسکی برپا می‌کنیم تا بگویم که چگونه با معصومیت های کودکانه می‌توانیم به جنگ زندگی زشت



نمایش آتش
از
گروه نان و عروسک



نظری درباره قالی
روزنامه لوموند، یک صفحه کامل را به بحث در باره قالی اختصاص داده بود.

قالی شرقی در اروپا کالایی لوکس و هنری و داشتن آن علامت شخص و ثروت محسوب می‌شود اما گرانی فوق‌العاده آن موجب شده که در بسیاری از کشورها، بخصوص بلژیک کارخانه های قالی باقی‌تاسیس شود که قالیهایی نسبتا با دوام و خوب، یا طرح های شرقی تهیه کنند و به قیمت بسیار ارزان بفروشند. یا اینهمه قالی دستیاف هرگز موفقیت خود را از دست نداده است.

در ۱۹۶۹ هر فرانسوی به طور متوسط ۳۸٪ متر مربع هر انگلیسی بیش از دو متر مربع قالی دستیاف خریده است.

لوموند می‌نویسد که: « از قرنهای پیش به این طرف قالی شرقی ما غربی‌ها مترادف اثر هنری است. در حقیقت هر قطعه قالی، یک کار منحصر به فرد و نقطه برخورد و اجتماع الهام هنری، کیفیت و مرغوبیت پشم، رنگ، و عناصر طبیعی شرقی است. از مدیترانه تا هند مناطق بسیاری به زیبایی قالیهاشان معروف‌اند (ترکیه، قفقاز افغانستان...) اما بین آنها، معروفترینشان «پرس» یا ایران امروزی است. اوج هنر قالیبافی در ایران، قرون شانزده و هفده است. سپس جنگهای تاریخی محاقی در این هنر پیش می‌آورد اما مجددا از قرن نوزده قالی ایران دوباره متولد می‌شود. »

لوموند سپس ادامه می‌دهد: « قالی شرقی، چه کهنه و چه نو، به علت اهمیت و گرانی آن، باید تضمین هایی داشته باشد. غالبا افسراد قربانی فرورندگان می‌شوند که در خانه هاشان به سراغ آنها می‌آیند و قالی‌هایی ناشناس را عرضه می‌کنند. حتی نامهای معروفی مثل شیراز، تبریز، کرمان... تضمین اصالت قالی نیست قالی فروشها باید ضمانت‌نامه‌ای داشته باشند که تایید کنند قالی آنها با دست گره زده شده است. عبارت « بادست ساخته شده » کافی نیست زیرا که دست می‌تواند ابزار هایی را در ساختن قالی به کار برد.

است. اخیرا چندتایی دیگر در شهر بزرگ و صنعتی و قدیمی لیون تاسیس شد که بخصوص یکی از آنها با اعتراض شدید و تظاهرات انجمن های خانوادگی و باشگاههای حمایت از اخلاق و عفت و عصمت روبرو شد و بالاخره مجبور شد که ویرترین های خود را با کاغذ های بزرگ از انظار عفت پرستان بیوشاند.

● زن بارت، طراح مشهور مد، برای اولین بار شخصا، پیراهن، مایو، کلاه و کلاه ساحلی طرح خود را معرفی کرد. زن بارت خیاط مخصوص میل دوموتزوست در تصویر، زن بارت و میل دوموتزورا یا لباسی که مخصوص او طرح شده می‌بینید: مینی



این شکل، به شدت مورد توجه همه، به خصوص جوانها و نوجوانها قرار گرفت که می‌خواستند از نقاشی مدرن چیزی بیشتر از تماشای گنگ یک تابلو بفهمند. منتقد ها ضمن تحسین این روش، آن را «شو» پیکاسو نامیدند.

این برنامه که نمایش آن هنوز ادامه دارد درخواست گالری های معتبر، درجا های دیگر دنیا هم نمایش داده خواهد شد. گذشته از شهرستانهای بزرگ فرانسه، اولین کشور خارجی که آن را رزرو کرده، ژاپن است. مدیران گالری هال، پروژوکتور و مفسر الکترونیکی را به قیمتی برابر ۲۲۰ هزار تومان تهیه کرده اند. و برنامه آینده‌شان « مانو را می‌شناسید » نام دارد.

پیکاسو اینک ۹۰ سال دارد. از برج ایفل پیرتر است و گاه، از آن مشهور تر. تاکنون برای دنیا معایسی بوده. اما آنها که «شو» او را در «هال» دیدند، هر نظری قبلا داشتند، گفتند که اینک او را دوست می‌داریم.

پیکاسو برقرار و سرحال چندی پیش در فستیوال کان هم شرکت کرد و در فرودگاه نیس در جواب خبرنگاران گفت: تا وقتی فرانکو قدرت را در دست دارد، به موطن اصلیش قدم نخواهد گذاشت.

نیروزی عفت و عصمت و غیره



بمداز دانمارک وانگلیس، - منهای سوئد سابقه دار - فرانسه سومین کشوری بود که مغازه سکس (سکس شاپ) در آن تاسیس شد. سکس شاپ های فرانسه چندتایی در پاریس و چندتایی در جنوب کشور



صفحه طلایی برای
مونگوچری

در مراسمی که چندشب پیش در موزیک هال معروف المپیا برگزار شد، جایزه ارزشمند صفحه طلایی (به مناسبت فروش یک میلیونین صفحه از یک آهنگ) به گروه مونگوچری برای ترانه « در تابستان »، اهدا شد. در فروردین گذشته، چهار جوان: ری دورست، کالین ارن، مایک کول و بل کینگ گروه موزیک پاپ مونگوچری را تشکیل دادند. این گروه پیرویی توفیق زیادی به دست آورد و بخصوص آهنگ « در تابستان » که توسط « ری دورست » آهنگساز گروه ساخته شد، با چنان استقبالی روبرو شد که در مدت کوتاهی یک میلیون صفحه از آن فروش رفت. در تصویر از چپ به راست: بل کینگ، مایک کول، (تقدیم کننده جایزه) و کالین ارن دیده می‌شوند.

نمایشگاهی به شیوه‌ای
ایستگاری

این بار تابلو های پیکاسو مستقیما در معرض تماشا قرار نگرفت. دو عامل مهم و مشخص کننده قرن بیستم به یاری عرضه آثار او رفتند: سینما و مفسر الکترونیکی! در یکی از غرفه های بزرگ زیرزمینی « هال » گالری مشهور پاریس، روی ده اکران، آثار پیکاسو به نمایش درآمد همراه با تفسیر آنها، تاریخچه آنها و هم به صورت کل و هم جزئی. یعنی یک تابلو تماما روی پرده‌ای می افتاد و روی پرده دیگر اجزاء تابلو تفسیر و تشریح می‌شد. این برنامه که پنجاه و پنج دقیقه به طول می‌انجامیده توسط یک مفسر الکترونیکی اداره می‌شد.



پیکاسو و همسرش با خبرنگاران
در فرودگاه نیس





قاره اروپا در زیر شاهبال بلند پرواز «هما»

درسال ۱۳۴۹:

صدها هزار نفر از مسافران اقصی نقاط جهان
«هما»ی فرخنده بال را برای مسافرت‌های خوش یمن خویش به شهرهای
بزرگ اروپا انتخاب کردند زیرا:
هما را در طول نه سال خدمت و فعالیت
فرخنده طایری سریع، راحت و مطمئن یافتند

درسال ۱۳۵۰ هم

یقیناً «هما» افتخار خدمت و پذیرائی از مسافران بیشتری
را خواهد داشت

